

زن مهاجر افغانستانی موجودیتی
منفعل نیست
فائزه رضازاده

زنان پناهجو، مشکلات و مخاطرات
پریسا امیری الیاسی

نقدهای فمینیستی به حقوق پناهندگان
شیوا شریفزاد

حیات برهنه زنان در کمپهای آوارگی
بیان عزیزی

بیدارزنی

زنان، جنگ و پناهندگی

ویژه روز جهانی زن ۱۳۹۴





پوستر کمیته زنان مهاجر و پناهجو در اتحادیه اروپا به مناسبت روز جهانی زن در سال ۲۰۱۶

پیش گفتار

محافظت از صلح جهانی و امنیت بین‌المللی وظیفه مهمی است که در اولین منشور جامعه بین‌الملل ۱۹۴۵ قید شده است. با این حال جامعه جهانی تا کنون نتوانسته هیچ کشوری را در مقابل جنگ و پیامدهای مخرب آن محافظت کند. امروز دنیا درگیر جنگ‌های فرسایشی و ویرانگری در نقاط مختلف از یمن، سوریه، عراق، فلسطین و افغانستان گرفته تا نیجریه و سودان است. این جنگ‌ها و درگیری‌ها، مرگ و آوارگی میلیون‌ها انسان را به دنبال داشته است. در این میان، وضعیت زنان به لحاظ گستردگی خشونت‌هایی که در طول جنگ با آن مواجه هستند، حائز اهمیت است. زنان و دختران همانند مردان، در جنگ کشته، مجروح، معلول و شکنجه می‌شوند. بسیاری از آن‌ها خانه و محل سکونتشان را به اجبار ترک می‌کنند. این آوارگی، محرومیت‌هایی چون عدم دسترسی به امکانات اولیه درمانی و بهداشتی را به خصوص برای زنان باردار و مادران، به دنبال دارد. زنان در طول جنگ‌ها، گاهی به اجبار وارد نیروهای نظامی می‌شوند، ربوده می‌شوند و به بردگی جنسی گرفته می‌شوند. معمولاً این زنان هستند که از زخمی شدگان و بیماران مراقبت می‌کنند. در بسیاری از جنگ‌ها «تجاوز جنسی» به زنان و دختران به عنوان یک تاکتیک جنگی مورد استفاده قرار می‌گیرد. کشته شدن و مفقود شدن اعضای خانواده و از دست دادن خانه و کاشانه، زنان را با ضربات جبران‌ناپذیر روحی و روانی روبرو می‌کند. اثرات و پیامدهای این آسیب‌های روحی و روانی تا مدت‌ها پس از پایان جنگ ادامه دارد.

سایت بیدارزنی و خشونت بس، به مناسبت هشتم مارس و به دلیل گستردگی شعله‌های جنگ و درگیری‌ها که در سال‌های اخیر از گوشه و کنار جهان زبانه کشیده است و هزاران نفر را در سراسر جهان آواره کرده است؛ پرونده‌ای را با عنوان «زنان، جنگ و پناهندگی» منتشر کرد که طی آن، پیامدهای جنگ بر زنان و تجربه آن‌ها از آوارگی و پناهندگی بررسی شد. در این مجله، شماری از مقالات منتشر شده را می‌خوانید.

فهرست

- ۲ پیش گفتار
- ۴ شهر زنان بیوه
- ۷ نقدهای فمینیستی به حقوق پناهندگان
- ۱۸ زن مهاجر افغانستانی موجودیتی منفعل نیست
- ۲۲ حیات برهنه زنان در کمپ‌های آوارگی
- ۲۶ زنان پناهجو، مشکلات و مخاطرات
- ۳۳ زنان و جنگ
- ۸۳ ما بیرون زمان ایستاده‌ایم؛ با دشمنی تلخی در گرده‌هایمان!
- ۴۵ نگاهی به پناهجویی بر پایه پیگردهای جنسی جنسیتی
- ۵۱ نگرانی درباره به هم خوردن آمار جنسیتی در نروژ وجود دارد
- ۵۶ جهان مردسالار در مورد زنان پناهجو هارتر است
- ۶۰ افغانستانی‌ها، ایران را به دلیل نداشتن حقوق برابر ترک می‌کنند
- ۶۹ ریشه‌هایم را در دستانم گرفته‌ام، مانده‌ام حیران کجای زمین بکارمشان
- ۷۱ بعد از چهل سال هنوز پناهنده‌ایم
- ۷۴ زنان پناهنده کُرد در سوگ فرزندان
- ۸۷ مرا در محضر بیگانه با تیر از قفا کشتند
- ۸۲ تانک‌ها بوی لیلا می‌دهند!

روز هجدهم اسفند برابر با هشت مارس، نشستى به مناسبت روز جهانی زن توسط گروه بیدار زنى و با همکاری موسسه رحمان با عنوان «زنان، جنگ، پناهندگی» در محل موسسه رحمان برگزار شد.

در ابتدا آنونسى با عنوان «جنگ خشونت جنسیتی را تشدید مى‌کند» به نمایش در آمد و در ادامه «شمیم شرافت» مجرى برنامه با تبریک روز جهانی زن در ارتباط با چرایى انتخاب موضوع «زنان، جنگ و پناهندگی» گفت: حفاظت از صلح جهانی و امنیت بین‌المللى وظیفه مهمی است که در اولین منشور جامعه بین‌الملل ۱۹۴۵ قید شده است. با این حال جامعه جهانی تاکنون نتوانسته هیچ کشوری را در مقابل جنگ و پیامدهای مخرب آن محافظت کند. جنگ چه در سطح بین‌المللى و چه در سطح داخلی درد و رنج‌های زیادی را برای مردم گرفتار شده در طول درگیری‌ها به دنبال دارد. زنان با مشکلات چندوجهی‌ای در طول جنگ مواجه هستند. از به کار گرفته شدن به‌عنوان نیروهای نظامی گرفته تا هدف انواع خشونت‌ها قرار گرفتن به‌عنوان شهروندان غیرنظامی گرفتار در جنگ؛ خشونت‌هایی که در بسیاری از موارد مبتنى بر جنسیتشان است؛ اما «تجاوز» تنها خشونتى نیست که زنان در جنگ با آن مواجه هستند. جنگ برای زنان یعنى جدایی از اعضای خانواده و محل زندگى، یعنى آوارگى و بی‌سرپناهى. جنگ برای زنان یعنى آسیب‌دیدگى و محرومیت. جنگ زنان را وادار به پذیرش نقش‌هایی مى‌کند که به دلیل محرومیت‌های اجتماعى در گذشته غالبا آمادگى چندانى برای پذیرش آن‌ها را ندارند. امروز دنیا درگیر جنگ‌های فرسایشى و ویرانگرى در نقاط مختلف از یمن، سوریه، عراق، فلسطین و افغانستان گرفته تا نیجریه و سودان است. این وضعیت، ضرورت پرداخت به موضوع «جنگ، زنان و پناهندگى» را تقویت مى‌کند.

در ادامه از «آنی‌تا صدیقی» دانشجوی رشته‌ی روانشناسی بالینی در مقطع کارشناسی و متولد کابل که مدت هجده سال است در ایران زندگى مى‌کند، به عنوان اولین سخنران دعوت شد تا از تجربیات خود به عنوان یک پناه جو صحبت کند. این فعال حقوق پناهندگان با اشاره به چهار دهه جنگ در افغانستان گفت: طى چهار دهه جنگ، زنان افغانستان از عرصه‌های اجتماعى، سیاسى و فرهنگى به حاشیه رانده شده‌اند و این روند همچنان ادامه دارد. اوج این فاجعه زمانى رقم مى‌خورد که فرهنگ و سنت حاکم بر افغانستان نیز با مشکلات حاصل از جنگ در هم تنیده مى‌شود. حاصل این در هم تنیدگى فجایعى است نظیر محروم شدن زنان از تحصیل، پوشش اجبارى، ازدواج‌های اجبارى، قاچاق



زنان، تجاوزهای گروهی و غیره. ادامه‌ی این روند باعث مى‌شود بسیاری از زنان انتخابی جز مهاجرت نداشته باشند.

این عضو جمعیت دفاع از کودکان کار در ادامه با مقایسه سویه‌های مثبت و منفی مهاجرت برای زنان افغانستانی گفت: در خصوص کسانی که به ایران مهاجرت کرده‌اند، به‌خصوص زنان مى‌توان گفت سویه‌ی مثبت این مقوله در مرحله‌ی اول امکان آشنایی آنان را با بخشی از حق و حقوقشان فراهم آورده اما آنچه که اینجا قابل ذکر است این نکته است که در این مورد نمى‌توان خیلی شفاف و واضح صحبت کرد چرا که هیچ ساز و کار روشنى برای مهاجرین در کشور مقصد وجود ندارد. صدیقی در ارتباط با تبعیض‌هایی که مهاجرین افغانستانی در ایران مواجه هستند گفت: در خصوص بغرنج بودن مهاجرت مى‌توان گفت مهاجرانى که در ایران به سر مى‌برند از حقوق شهروندى خویش بهره‌مند نیستند، در زمینه‌ی تحصیل با موانعى از جمله ویزای دانشجویی، داشتن یا نداشتن کارت اقامت، هزینه‌های سرسام‌آور، مشکلات برون‌شهری و درون‌شهری، عدم بهره‌مندی از بیمه، مشکلات بهداشتی و درمانی، درآمد کم و... مواجه هستند.

این عضو بنیاد امید مهر با برشمردن مولفه هایی چون نسل، جغرافیای مهاجرت، تحصیلات و سرمایه‌های اجتماعى که



مى‌تواند بر وضعیت زنان مهاجر در کشور مقصد تاثیر بگذارد گفت: اگرچه متفاوت بودن شرایط مهاجران در کشور مبدا باعث تفاوت نسبى شرایط آن‌ها در هنگام مهاجرت است، اما بی‌شک تجربه‌ی تبعیض و نابرابرى تجربه‌ای است که هرکدام از این اقشار، آن را با تمام وجود لمس مى‌کنند. تردیدی نیست که زنان مهاجر به دلیل نداشتن قدرت در جامعه‌ی سنتى افغانستان و همچنین محدودیت‌های حاصل از مهاجرت با آسیب بیشتری نسبت به مردان مهاجر، مواجه هستند. قرار گرفتن مولفه ى جنسیت و نگاه جنسیتی – که خود عامل مهم و تاثیرگذاری در مناسبات قدرت در یک جامعه است و رابطه‌ای تنگاتنگ با فرهنگ و سنت آن جامعه نیز دارد– در این میان باعث تبعیض مضاعف و افزایش فرودستى زنان مهاجر مى‌شود.

صدیقی در خاتمه صحبت‌هایش با اشاره به تبعیض‌های ناشی از مهاجرت به ایران و نبود سیاست مشخص در قبال مهاجرین گفت: سه نسل مهاجران افغانستانی در ایران تا به حال در سرنوشت نامشخصى به سر مى‌برند و هیچ‌گونه پتانسیلى برای جذب و هویت بخشى به آنان وجود نداشته در نتیجه این جامعه تصمیم مى‌گیرد مهاجرت درونى دوباره‌ای برگزیند و این شرایط را در مرزهای آن‌سوى آب‌های مدیترانه دنبال کند. در این میان، زنان خانواده‌های مهاجر نقش اساسى و تقویت کننده‌ای را در این

تصمیم‌گیرى ایفا مى‌کنند؛ چرا که در کنار تبعیض‌های حاصل از مهاجرت هنگامى که تحت فشارهای ناشى از تبعیض جنسیتی قرار مى‌گیرند، رویای رسیدن به اروپا برای آن تصویر دیگری دارد. زنان مهاجرى که یک بار دیگر تن به مهاجرت مى‌دهند برای مطالبه‌ی حقوق خود در قبال تجاوز، دستیابى به آموزش رایگان و بی‌دغدغه، بهره‌مندی از حق طلاق، فرار از سلسله‌ی سنت و قدرت مردسالارى و پدرسالارى تلاش مى‌کنند. چرا که کشور مقصد نه‌تنها در ارضا نشدن این نیازها هیچ کمکى نکرده بلکه در مواردی باعث تعارض و تقویت مستقیم و یا غیرمستقیم این مشکلات نیز گردیده است.

در ادامه مراسم دو فیلم کوتاه از سرى فیلم‌های «زنان در مواجهه با جنگ» به نمایش گذاشته شد. سخنران بعدى «نسیم فروردین» یکى از اعضای گروه «کوچ سفید» بود که به شرح شرایط سخت و طاقت‌فرسای مهاجرین افغانستانى ساکن کوره محمودآباد پرداخت. گروه هنرى-اجتماعى کوچ سفید که از سال ۹۲ آغاز به فعالیت کرده است، قصد دارد از طریق هنر عدالت اجتماعى با تاکید بر مشارکت اقشار به حاشیه رانده شده، به تحقق جامعه‌ای برسد که افراد طرد شده بتوانند بر شرایط زندگى‌شان تاثیر قاطع بگذارند. در همین راستا پروژه کوره محمودآباد از مهر ۹۳ آغاز به کار کرده است. پروژه‌ای که با مشارکت زنان و کودکان شکل گرفته است و حاصل آن پژوهشى با محوریت نقاشى کودکان و دوخت‌های سنتى زنان بوده است.

فروردین سخنان خود را با روایتى از زندگى زنى مهاجر و ساکن کوره پز خانه های محمودآباد شروع کرد و گفت: کوره پزخانه ها در زمین‌های وسیع اطراف روستای محمودآباد قرار دارند تا جایی که چشم کار مى‌کند خاک است. کوره پزخانه ها محل پخته شدن آجرهاست و محیط کار زنان و مردان ساکن این کوره پزخانه ها زمین‌های خاکی محوطه است. محل زندگى و استراحت پس از ۱۵ ساعت کار، اتاق‌های معمولا بین ۹ تا ۱۵ متر است. اتاق‌ها فاقد حمام و دست‌شویی هستند. بسیاری از کوره پزخانه ها فاقد برق و گاز است. خاک و آفتاب شدید مشکلاتى را برای ساکنین به وجود آورده: مشکلات تنفسى از مهم‌ترین آن‌هاست.

این عضو گروه کوچ سفید در ادامه در ارتباط با ساعات کارى و درآمد کارگران کوره پزخانه ها گفت: در تابستان کارگران ساکن کوره پزخانه به طور متوسط بیش از ۱۴ ساعت در روز کار مى‌کنند. از غروب تا ظهر فردا کار طول مى‌کشد، آن‌ها زیر آفتاب

خشت می‌زنند و خشت خام را در کوره پزخانه قرار داده و بعد از پخته شدن و سرد شدن آجرها که چند روز طول می‌کشد، آن را از کوره پزخانه خارج می‌کنند. این کارگران به ازای هر ۱۰۰۰ آجر ۳۰ هزار تومان دریافت می‌کنند. در حالت معمول یک زن و شوهر با هم کار می‌کنند و چیزی بین ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ آجر تولید می‌کنند. بخشی از پول آن‌ها که در حد نیازهای روزمره است به‌صورت هفتگی تسویه می‌شود و معمولاً باقی پول خود را در چک‌های چندین ماه بعد و یا حتی سال بعد دریافت می‌کنند. به دلیل شرایط سخت اقتصادی، اکثر زنان ساکن این منطقه شاغل هستند. در طول فصل خشت‌زنی اکثر زنان نیز به کار خشت‌زنی مشغول هستند، در حالی که دستمزد به شوهر خانواده پرداخت می‌شود. در طول پاییز و زمستان نیز به شغل‌هایی نظیر واشِر زنی، سبزی پاک‌کنی مشغول‌اند. در بسیاری از موارد این مرد خانواده است که کار را تحویل می‌گیرد و به زن و بچه‌ها (بیشتر فرزندان دختر) می‌دهد و در نهایت دستمزد کار به مرد خانواده پرداخت می‌شود. تعداد دیگری از زنان نیز به دلیل مرگ و یا از کار افتادگی همسران خود به تنهایی وظیفه تامین هزینه‌های خانواده را به عهده دارند.

فروردین در ارتباط با شرایط سخت زندگی ساکنان کوره پزخانه های محمودآباد که برای زنان محرومیت‌های بیشتری را به دنبال دارد اظهار داشت: انجام کار مشارکتی با زنانی که در پایین‌ترین سطح رفاهی زندگی می‌کنند، بسیار سخت است. جایی که حداقل امکانات زیستی، بهداشتی و رفاهی در دسترس نیست. خبری از دست‌شویی و حمام نیست. دسترسی زنان به شهر و یا روستا به دلیل مسیر خاکی و طولانی و هزینه رفت و آمد دشوار است. در محیط زندگی آن‌ها داروخانه و درمانگاهی وجود ندارد، مدارس مقاطع بالا با محل زندگی آن‌ها فاصله نسبتاً زیادی دارد و به طور کلی امکانات زیرساختی خاصی در محیط وجود ندارد. دسترسی به آب آشامیدنی تنها از طریق تانکرهای آب میسر است و جماعت ساکن کوره پزخانه گویی همچنان تحت تاثیر روابط ارباب–رعیتی قرار دارند. اولین فردی که در خانواده مهاجران افغانستانی از تحصیل باز می‌ماند، دختران هستند. با وجود اشتیاق دخترها و مادرهایشان به دلیل هزینه‌های سنگین تحصیل، برخی از کودکان در سال‌های ابتدایی از تحصیل محروم می‌شوند. ازدواج زودهنگام دختران نیز در بین ساکنان مهاجر کوره پزخانه امری رایج است. بسیاری از دختران در سن پایین ازدواج می‌کنند. علاوه بر این‌ها خشونت علیه زنان و دختران در محیط بسیار زیاد است. ترس دختران از حمام، عدم

تمایل آن‌ها برای حضور در حمام به صورت انفرادی و ترس از حضور در مکانی که پسرهای نوجوان حضور داشته باشند، آزار کلامی علیه زنان بخصوص از جانب خانواده سرکارها و کارگرهای ایرانی مشاهده می‌شود. در کوره‌هایی که سرکارها ایرانی هستند، این موارد شدت پیدا می‌کند.

این عضو گروه کوچ سفید در خاتمه سخنانش با اشاره به تبعیض‌های مضاعفی که زنان ساکن کوره پزخانه ها به دلیل مهاجر بودن و جنسیتشان با آن مواجه هستند، گفت: تبعیض و خشونت علیه زنان در کوره پزخانه ها با فقر و بیکاری و عدم‌حمایت قانونی و تبعیض‌ها به دلیل ملیت افغانستانی آنان همراه می‌شود. در این شرایط که درصد بالایی از زنان فعال در بازار کار هستند از کمترین دستمزدها و مزایای شغلی برخوردارند. داشتن شغل به دلیل عدم پرداخت حقوق به خود زنان باعث افزایش استقلال مالی آن‌ها نشده اگرچه در درازمدت به افزایش عاملیت آنان منجر می‌شود. زنان به دلیل از کار افتادگی مردانشان، به‌تنهایی مسئول برآورده شدن نیازهای خود و همسران و فرزندان پرشمارشان هستند، از سوی دیگر این زنان بی‌سواد و کم سوادند و با وجود انگیزه بسیار برای یادگیری مهارت‌ها و سوادآموزی به دلیل کار طولانی مدت دستمزدی و کار خانگی زمانی برای یادگیری در اختیار ندارند. به دلیل به رسمیت شناخته نشدن آنان و عدم اجازه کار زنان افغانستانی در ایران یادگیری مهارت و سوادآموزی باعث یافتن شغل و ایجاد شرایط بهتر نمی‌شود. دختران آنان نیز که اغلب در ایران به دنیا آمده‌اند، مانند آن‌ها از تحصیل باز می‌مانند، به سرعت ازدواج می‌کنند و از هیچ حمایت قانونی برخوردار نیستند. این مادران بیش از نگرانی برای معاش، بیکاری و درمان همسران و پسران آسیب‌دیده‌شان (از کار و جنگ) نگران آینده دخترانشان هستند، در میان این ساکنان مهاجر، جوانانی که از نظر مالی توان مهاجرت به کشورهای اروپایی را دارند با خطرات و حوادث جدیدی مواجه می‌شوند.

در ادامه برنامه دو فیلم کوتاه دیگر از سری فیلم‌های «زنان در مواجه با جنگ» به نمایش در آمد. سخران آخر «یلدا معیری» عکاس خبری بود که از نزدیک با چگونگی جنگ در عراق، افغانستان، لبنان، قحطی سومالی به دلیل عکاسی از این کشورها مواجه بوده و تا امروز جوایز بین‌المللی مختلفی را نیز دریافت کرده است. معیری در ابتدای سخنان خود با اشاره به جنگ سی و سه روزه لبنان و سفری که بعد از شروع جنگ در سال ۸۶ به این کشور داشته است، گفت: بعد از بازگشت به تهران و نگاه کردن به مجموعه عکس‌هایم از لبنان متوجه شدم به‌طور

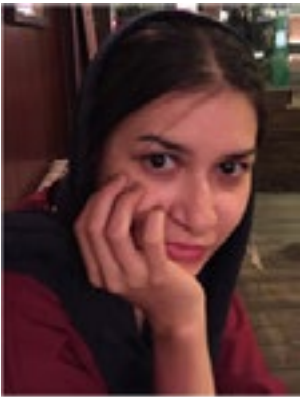
ناخودآگاه و اتفاقی بیشتر عکس‌هایم از زنان در این جنگ بوده است. به همین علت بعد از اتمام جنگ مجدداً به منطقه بازگشتم و این بار سعی کردم به عکاسی از زنانی که همسران و پسرانشان را در جنگ از دست داده‌ام بپردازم.

در ادامه کلویی از عکس‌های معیری از جنگ در لبنان به نمایش در آمد. این عکاس مستند اجتماعی در رابطه با وضعیت زنان لبنان که همسرانشان در طول جنگ کشته‌شده‌اند، گفت: زنان در لبنان که شوهرانشان در جنگ کشته شده بودند به طور سنتی از یک برادر به برادر دیگر منتقل می‌شدند؛ و چون همه مردان خانواده به جنگ می‌رفتند و بسیاری‌شان در جنگ کشته می‌شدند این زنان گاهی به همسری تمامی برادران یک خانواده در می‌آمدند. این زنان به ظاهر سعی می‌کردند خود را مقاوم نشان دهند اما بعد از مدتی می‌شد متوجه عمق تنهایی و آسیب‌های جدی روحی آن‌ها شد و در مناطق جنوب لبنان با شهر زنانی مواجه می‌شدیم که به جز پسر بچه‌های کم سن و سال و مردان مسن عملاً مردی در آن منطقه حضور نداشت.

در خاتمه عکس‌هایی از قحطی سومالی به نمایش گذاشته شد و یلدا معیری به بازگویی تجربه خود از وضعیت زندگی اسف بار مردم سومالی بخصوص زنان و دختران در مناطق قحطی‌زده پرداخت.

در پایان برنامه مجری برنامه با تشکر دوباره از حضور حاضران و عذرخواهی از شرکت‌کنندگانی که به دلیل نبود جا ایستاده مراسم را دنبال کرده بودند، گفت: جنگ واژه‌ای به ظاهر کوچک است که با خود مرگ، آوارگی و پناهندگی را به همراه دارد. جنگ واژه‌ای سه‌حرفی است که به زنان تجاوز می‌کند، پیکر کودکان بی‌جان را کنار ساحل می‌آورد و خانواده‌ها را به افرادی تنها با زخم‌هایی نازدودنی تبدیل می‌کند. «زنانی که اسلحه بر دوش گرفته‌اند و به میدان رفتند و جنگیدند» تنها تصویری نیست که جنگ از زنان می‌سازد. زنان اسیر، زنان آواره، زنان پناهنده، زنانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، زنان بارداری که موفق به دیدار فرزند خود نمی‌شوند و …، همه و همه وضعیتی است که جنگ برای زنان رقم می‌زند. جنگ با خشونت تعریف می‌شود، پس نیازی به آمار و ارقام نیست. جنگ با خود آوارگی به همراه دارد و فروپاشی زندگی. زنان جنگ باید دیده شوند. زنان جنگ به بهداشت، سرپناه، خوراک و آرامش نیاز دارند و نیاز دارند تا بدانند در این دنیا تنها نیستند. کسانی هستند که به یاد آن‌هایند و در کنارشان با جنگ می‌جنگند. با خشونت، درد، قتل و پناهندگی.

نقدهای فمینیستی به حقوق پناهندگان



شیوا شریف‌زاد

نوشتار حاضر بر آن است که حقوق پناهندگان و اسناد و رویه‌های حقوقی مربوط به آن را، از منظر مطالعات فمینیستی مورد توجه قرار دهد. با وجود

تفاوت در رویکردها و جنبش‌های گوناگون فمینیسم، برخی انتقاداتی که این گروه به حقوق بشر و مشخصاً حقوق پناهندگان وارد می‌دانند مشترک بوده است و عموماً کمبودهای این نظام حقوقی را ناشی از بی‌توجهی به مسائل و مشکلات خاص زنان و تجربیاتشان و هم‌چنین عدم حضور آنها در مذاکرات و تصمیم‌گیری‌های ناظر بر این حوزه می‌دانند. در مقاله حاضر، علاوه بر بیان انتقادات کلی فمینیست‌ها به این شاخه از حقوق و اسناد مربوط به آن، مسائل و مشکلاتی که زنان به دلیل و بر مبنای جنسیتشان در سه مرحله قبل از پناهندگی، در خلال رسیدگی به درخواست پناهندگی و پس از آن با آن مواجهند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: حقوق پناهندگان، زنان، فمینیسم، زنان پناهنده

مقدمه

حقوق پناهندگان، شاخه‌ای از حقوق مهاجرت و تحت نظام حقوق بین‌الملل است. پس از جنگ جهانی دوم، با مسائل و چالش‌های پیش آمده در زمان جنگ، در خصوص پناهنده شدن یهودیان به کشورهای دیگر و پس از جنگ، در مورد پناهنده شدن مخالفان رژیم شوروی به کشورهای غربی، لزوم تدوین اسنادی جهت تنظیم قواعد این شاخه از حقوق و حمایت از پناهندگان آشکار شد. کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان مصوب ۱۹۵۱ و پروتکل آن مصوب ۱۹۶۷ اسناد مادر در این زمینه هستند. از همان ابتدا انتقاداتی از جانب گروه‌های مختلف در مورد زبان این اسناد و وضعیت‌هایی که پناهندگی را در چارچوب آنها موجه می‌دانست مطرح شد. اعتراضات گروه‌های فمینیستی و فعالان حقوق زنان از گسترده‌ترین انتقادات به این

مساله است. شاخه‌های مختلف فمینیست‌ها و هرکدام از آنها در طول زمان، انتقادات متفاوتی را در مورد حقوق پناهندگان مطرح کرده‌اند. به عقیده این افراد حقوق پناهندگان، مانند دیگر شاخه‌های حقوق و علوم انسانی، زبانی مردانه دارد و تجربیات خاص زنان را که می‌توانند مبنای پناهندگی قرار گیرند به رسمیت نمی‌شناسد. بنابراین راهکارهایی برای گنجاندن مسائل زنان در تعریف و تعیین شرایط پناهندگی و گسترده‌تر کردن چتر حمایتی این شاخه از حقوق پیشنهاد می‌دهند. آنچه در ذیل می‌آید، بررسی این انتقادات و مبنای آنها در دو بخش کلی است. در بخش اول انتقاداتی که متوجه حقوق پناهندگان به‌صورت کلی و اسناد آن است، و در بخش دوم تجربیات و مسائل خاص زنان در هریک از مراحل درخواست پناهندگی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

بخش اول: انتقادات کلی به حقوق پناهندگان

آمارهای بین‌المللی نشان می‌دهند که زنان و کودکان ۸۰ درصد از ۵۰ میلیون پناهجو و آواره را در دنیا تشکیل می‌دهند. اما معمولاً زنان کمتر از ۲۰ درصد کسانی هستند که به طور رسمی وضعیت پناهندگی را دریافت کرده‌اند.^۱ به عبارت دیگر جمعیت بالایی از زنان، متقاضی دریافت پناهندگی از کشورهای دیگر هستند و یا به علت مشکلاتی که با آنها روبرو هستند قادر به درخواست نبوده‌اند، اما در کشورهای دیگر آواره‌اند، با این وجود، تنها در مواردی محدود با درخواست پناهندگی این جمعیت بالا موافقت می‌شود و بنابراین تنها تعداد کمی از آنها وضعیت پناهندگی را دریافت می‌کنند. این اختلاف نشان می‌دهد که نظام حقوقی و رویه‌های مربوط به اعطای پناهندگی، تا چه حد نسبت به زنان و مشکلات و مسائل خاص آنها ناکارآمد و ناکافی است. مساله‌ای که فعالان حقوق زنان عقیده دارند ناشی از تصور مردانه حاکم بر کنوانسیون و شمول آن بر مسائل خاص مردان است.

بند اول – انتقادات کلی

به عنوان یک قاعده کلی زنان پناهنده در بسیاری از کشورهای دنیا نمی‌توانند وضعیت پناهندگی را همانند مردان مشابه خود دریافت کنند. حتی تا همین دهه اخیر، تنها مردان به عنوان پناهنده در نظر گرفته می‌شدند و به زنان و کودکان به عنوان بخشی از خانواده پناهنده نگاه می‌شد. معمولاً در رویه‌های مربوط

به پذیرش پناهندگی، دعاوی مشتق پناهجویان زن بر مبنای عضویت آنها در خانواده، نسبت به بررسی تعقیب و آزار آنها مستقیماً بر مبنای جنسیتشان و آزار بر مبنای آن، با سهولت بیشتری مورد تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. در شرایط تعقیب و آزار بر مبنای جنسیت، مدعی باید ترس موجه خود را اثبات کند و نشان دهد که از این تعقیب صدمه دیده و بر اساس کنوانسیون ترس و وحشت وی موجه است.

مهم‌ترین و کلی‌ترین انتقاد فمینیست‌ها به حقوق و شاخه‌های مختلف آن، زبان و تفسیرهای مردانه اسناد آن است. آنها این مساله را ناشی از ارتباط قدرت با زبان و تفسیر متون می‌دانند. بدین معنا که ساختار مردسالارانه و تک‌جنسیتی جوامع و نهادها، موجب می‌شود که تدوین اسناد و ارائه تفسیر از آن، هماهنگ با منافع دارندگان قدرت و در جهت حفظ آن باشد.^۲ بر اساس همین رابطه میان قدرت و زبان و تفسیر است که در حقوق بشر نیز مسائل زنان مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد. اگرچه حقوق بشر به همه افراد نظر دارد و هدفش تضمین این حقوق برای همگان است، اما عدم داشتن نگاه جنسیتی در اسناد مربوط به آن، زنان را، که به دلیل واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی به حاشیه رانده شده‌اند، نادیده می‌گیرد. در این خصوص تفکیک حوزه عمومی و خصوصی و تمرکز بر روی حوزه عمومی نیز در تداوم وضعیت زنان نقش داشته است. در حالی که به عقیده بسیاری از فعالان حقوق زنان، تفکیک حوزه عمومی و خصوصی در عالم حقوق از مقتضیات آن نیست، بلکه از مقتضیات فرهنگی جامعه و تقسیم و تحدید نقش‌های زنان و مردان به این دو حوزه بوده است.

علاوه بر رابطه قدرت با زبان و تفسیر و حاشیه‌ای بودن زنان به دلیل این سلسله‌مراتب و پدرسالاریِ ناشی از واقعیات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، عدم حضور زنان در اقدامات و فعالیت‌هایی که به تدوین و تصویب اسناد می‌انجامد، و نشنیدن صدای آنها چه در تدوین چه در تفسیر آنها نیز موجب ادامه این وضعیت می‌شود. زبان و ساختار مردانه اسناد، تفسیرهای مردانه و در نظر گرفتن صرف مسائل و دغدغه‌های مردان و حوزه عمومی، همواره مورد انتقاد فعالان حقوق زن نسبت به شاخه‌های مختلف حقوق بوده است.

انتقادات دیگری که به شاخه‌های دیگر حقوق بشر یا حقوق

^[1] Doreen Marie Indra(۱۹۹۳); Some Feminist Contributions to Refugee Studies; P۴-۷


و بدون توجه به شرایط کشور برای این گروه، آنها را در این فهرست‌ها قرار می‌دهند.

هم‌چنین علیرغم وجود اسناد بین‌المللی در زمینه حقوق پناهندگان، تفسیر و اجرای این اسناد تا حد زیادی در دست دولت‌ها و در نتیجه در راستای سیاست‌های دولت‌هاست. بنابراین هر سیاستی از طرف دولت که حاشیه‌ای بودن زنان را تقویت کند، به صورت مضاعف تبعیضی برای زنان پناهنده هم به دلیل پناهنده بودن و هم به دلیل زن بودن خواهد بود. در جریان اجرای حقوق و در سطح اجتماعی، حقوق برابر از جهت قانونی، با حاشیه‌ای بودن زنان و نداشتن فرصت یکسان در اجرای حق، نابرابر می‌شوند.

بند دوم – انتقادات به کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان

تصویب کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان در سال ۱۹۵۱ به دلیل شرایط تاریخی-اجتماعی آن زمان صورت گرفت. بعد از جنگ جهانی دوم و پیشامدهایی که در جریان جنگ و پس از آن اتفاق افتاد، تدوین و تنظیم چارچوبی برای حمایت از پناهندگان ضروری بود. در جریان جنگ، یهودیان به کشورهای

بشر به عنوان یک کل وارد می‌شد نیز فعالان حقوق زن را به این باور رسانده بود که مشکلات زنان و مسائلی که به سبب جنسیتشان با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند، جزء حقوق بشر به حساب نمی‌آید. چرا که هم جنبه‌های مختلف شناسایی‌شده برای حق بر حیات و مصادیق شکنجه عموماً مسائلی که "مردان" به عنوان قانون‌گذاران و دارندگان قدرت با آنها روبرو هستند را پوشش می‌دادند و هم حوزه‌هایی چون حقوق پناهندگان به دنبال وقایع تاریخی که باز هم تمرکز آن بر روی مردان به عنوان گروه غالب بود گسترش یافتند. از طرفی مشاهده عدم بهبود وضعیت زنان و حتی وخامت آن در مقایسه با گروه‌های دیگر نیز فمینیست‌ها را به این نتیجه رساند که اسناد حقوقی و زبان رسمی موجود، آن‌گونه که باید مسائل زنان را در نظر نمی‌گیرند.

در کنار این مسائل، در مورد حقوق پناهندگی، رویه کشورها نیز موجب بروز نوع دیگری از انتقادات شد. چرا که کشورها در دسته‌بندی‌های خود، کشورها را بنا بر وضعیت سیاسی و اجتماعی‌شان، در لیست کشورهای سیاه، سفید یا خاکستری قرار داده و بر آن مبنا در مورد موجه بودن درخواست فرد از کشور موردنظر تصمیم می‌گیرند. انتقادات فعالان حقوق زنان به این است که چرا کشورها در این تقسیم‌بندی، وضعیت کشور در خصوص تبعیض جنسیتی و مسائل زنان را چندان وارد نمی‌دانند

دیگر پناهنده می‌شدند و در برخی موارد به دلیل عدم پذیرش کشور میزبان و استرداد آنها به کشور مبدأ، این افراد به کمپ‌های مرگ نازی فرستاده شده و بسیاری از آنها کشته شدند.^۳ پس از جنگ جهانی و آغاز جنگ سرد نیز بسیاری از مخالفان کشورهای بلوک شرق و شوروی، به دلیل عواقب مخالفتشان مجبور به درخواست پناهندگی از کشورهای غربی می‌شدند. در آن زمان بود که ضرورت تصویب کنوانسیونِ برای حمایت از این پناهجویان توسط جامعه اروپایی در ابتدا و بعد جامعه بین‌المللی (در جریان تصویب پروتکل ۱۹۶۷) احساس شد.^۴

فعالان حقوق زنان بر این باورند که این احساس ضرورت تنها بر مبنای مشکلات پیش آمده برای مردان بود، چرا که زنان در آن زمان و حتی پیش از این مسائل، با مشکلاتی بسیار بنیادی‌تر روبرو بودند که تهدیدکننده آزادی و حیات آنها بود، اما ضرورت تصویب چنین اسنادی، هیچ‌گاه توسط جامعه بین‌المللی احساس نشد. بنابراین منتقدان کنوانسیون بر این باورند که در این سند، پناهنده به به عنوان «مردی سفیدپوست با عقاید سیاسی مخالف با دولت خود از کشورهای تحت ظلم و ستم» شناخته می‌شود و فقط مسائل مربوط به آنها و این حوزه را پوشش می‌دهد و بسیاری از گروه‌ها از مناطق دیگر که با تهدیدهایی جدی‌تر روبرو هستند را نادیده گرفته است. تنها مخالفان سیاسی و عرصه عمومی مورد تمرکز این سند است. در حالی که نقض حقوق زنان و تهدیدهای علیه حیات و آزادی آنها فقط ناشی از هنجارهای فرهنگی یا نرم‌های دینی و مشمول حوزه خصوصی دانسته می‌شود که تحت شمول کنوانسیون قرار نمی‌گیرد. این در حالی است که در جوامع پدرسالار، قلمروی حضور زنان در فضای خصوصی تعیین می‌شود و محدود است و عموماً تهدیدهای متوجه آنها از این حوزه ناشی می‌شود.

در کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان مصوب سال ۱۹۵۱ و پروتکل آن مصوب ۱۹۶۷، برای تعریف پناهنده آمده

است: «کسی که به علت ترس موجه از اینکه به علل مربوط به نژاد یا مذهب یا ملیت یا عضویت در بعضی گروه‌های اجتماعی یا داشتن عقاید سیاسی تحت شکنجه قرار گیرد – در خارج از کشور محل سکونت عادی خود به سر می‌برد و نمی‌تواند و یا به علت ترس مذکور نمی‌خواهد خود را تحت حمایت آن کشور قرار دهد یا در صورتی که فاقد تابعیت است و پس از چنین حوادثی در خارج از کشور محل سکونت دائمی خود بسر می‌برد – نمی‌تواند یا به علت ترس مذکور نمی‌خواهد به آن کشور بازگردد» به عقیده فعالان حقوق زنان، در این تعریف علاوه بر اینکه جنسیت، به عنوان یکی از مبناهای تعقیب و آزار ذکر نشده است، دو مفهوم بازدارنده برای شناختن زنان و مسائلشان در پناهندگی نیز وجود دارد: تعریف پناهنده و تعریف تعقیب. دو برداشت مضیق از این دو مفهوم در کنوانسیون، مفهوم پناهنده به مردی با عقاید سیاسی خاص در کشوری تحت ظلمِ سیاسی اطلاق می‌شود و مفهوم تعقیب که دید جنسیتی ندارد و تنها عرصه عمومی را در برمی‌گیرد، موجب می‌شوند که حتی از زبان محدود این سند نیز نتوان به نفع مسائل زنان و حمایت از آنها استفاده کرد. چرا که تعقیب در مورد زنان، می‌تواند ماهیت سیاسی نداشته و بیشتر دارای جنبه فرهنگی یا جنسیتی و در نتیجه نظام پدرسالار جامعه باشند.

دلیل اینکه زنان مانند مردان نمی‌توانند از کنوانسیون ۱۹۵۱ منفعتی داشته باشند این است که تجربه تعقیب در زنان با مردان معمولاً متفاوت است. زنان تعقیب را از طریق اقدامات و رویه‌های فرهنگی که بر مبنای جایگاه پایین‌تر آنها در جامعه است تجربه می‌کنند، باورهایی که به طرق گوناگون خود را به شکل تبعیض شدید که می‌تواند به تعقیب و آزار منجر شود نشان می‌دهد. ختنه زنان، سوزاندن بیوه‌ها، سوزاندن عروس‌ها (به دلیل عدم پرداخت جهیزیه) و ازدواج کودکان از جمله این مواردند. مجازات از جانب جامعه یا خانواده، به دلیل زیرپا گذاشتن هنجارهای اجتماعی که نقش‌های خاصی را برای زنان تعیین کرده است نیز می‌تواند از این‌گونه موارد باشد.

اما چنین اقداماتی از سوی زنان، یعنی انجام اعمالی بر خلاف رویه‌های فرهنگی جامعه، یک اقدام شخصی نیست، بلکه یک شورش سیاسی نسبت به نظام پدرسالارانه‌ی تثبیت شده از طرف دولت است. حقوق پناهندگان تا مدت زمانی پدرسالاری را به عنوان یک مبنای سیاسی مشروع برای اعتراض نشناخته و همه اقدامات زنان در این زمینه را اقدامات شخصی خوانده است. حتی برای زنانی که در فعالیت‌های سیاسی نرم شناخته شده هم

شرکت دارند، معمولاً فعالیت‌های آنها متفاوت از مردان است. آنها در جلسات، راهپیمایی‌ها و نوشتن اعلامیه و… کمتر شرکت دارند. کار سیاسی آنها معمولاً شامل پناه دادن، رساندن پیام و. می‌شود و فقط از طریق زمینه و هدفی که داشته‌اند می‌توان آنها را کار سیاسی دانست. در حالی که در چارچوب حقوق پناهندگان معمولاً این کارها را سیاسی ندانسته و در چارچوب مبنای تعقیب بر اساس داشتن عقیده سیاسی نمی‌دانند.

در نتیجه اعتراضات مکرر فمینیست‌ها در سال ۱۹۸۴، پارلمان اروپا و شورای پناهندگان هلند قطعنامه‌هایی را صادر کردند که مطابق آنها با تأکید بر گروه‌های اجتماعی خاص که در متن کنوانسیون نیز آمده است، اظهار داشتند که زنان می‌توانند جزء این گروه‌ها قرار گیرند. بر اساس این قطعنامه‌ها، این تعریف می‌تواند در مورد آن دسته از زنانی که از قوانین و اصول اخلاقی جامعه خود سرپیچی کرده‌اند و کسانی که قربانی رفتار وحشیانه ناشی از این عمل شده‌اند، تعلق بگیرد. به عبارتی در واقع جای دادن زنان در قالب این تعریف از قصور دولت‌ها برای شناسایی وضعیت زنان در قالب وضعیت سیاسی کشور ناشی می‌شد.

بالاخره در سال ۱۹۸۵ کمیته اجرای برنامه کمیساریای عالی سازمان ملل متحد، به این واقعیت اشاره کرد که پناهجویان زنی که به‌دلیل سرپیچی از باورها و عقاید جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند با رفتار غیرانسانی و بی‌رحمانه مواجه شده‌اند، می‌توانند در چارچوب تعریف گروه‌های اجتماعی خاص درخواست دهند و درخواست‌شان مورد بررسی قرار گیرد. اگرچه هنوز اینکه زنان را به عنوان یک گروه اجتماعی خاص به رسمیت بشناسند یا نه، در حوزه صلاحدید دولت‌ها قرار دارد.

بخش دوم: تجربیات متفاوت زنان

مشاهده وضعیت زنان در کشورهای مختلف و تهدیدهایی که با آنها روبرو هستند و هم‌چنین موارد بی‌شمار درخواست‌های پناهندگی از جانب آنها، نشان می‌دهد که مسائلی که زنان در نقاط مختلف جهان با آنها دست و پنجه نرم می‌کنند، نسبت به مردان و حتی در خود گروه، بنا بر ملیت، طبقه، وضعیت اقتصادی و … متفاوت است. بنابراین زنان به صورت کلی، وضعیت‌های متفاوتی از شرایطی که آنها را به سمت پناهندگی سوق می‌دهد، عواملی که مانع آنها می‌شود و مسائلی که در هریک از مراحل دارند را تجربه می‌کنند. شایسته است جهت هرچه نزدیک‌تر کردن این نظام حقوقی، به یک نظام حقوقی کارآمد این مسائل

و مشکلات در بررسی درخواست‌های پناهندگی و اصلاح این نظام حقوقی مورد توجه قرار گیرند. در این قسمت مسائل و مشکلات خاص زنان در سه مرحله پیش از درخواست پناهندگی، در جریان آن و پس از آن مورد بررسی قرار می‌گیرند.

بند اول – مسائل زنان پیش از درخواست پناهندگی

تا دهه‌ی اخیر نظام سنتی حقوق پناهندگان، تجربیات و مسائل خاص زنان را به عنوان مبنای قابل قبولی برای درخواست پناهندگی و اعطای آن، موجه نمی‌دانست. درخواست زنانی که به دلایلی چون خشونت خانگی، ازدواج اجباری، ختنه (ناقص‌سازی جنسی) و … متقاضی پناهندگی بودند، به دلیل اینکه در تعریف سنتی پناهنده گنجانده نمی‌شدند رد می‌شد. البته در طی این سال‌ها نیز کشورهای مختلف رویه یکسانی نداشتند و برخی با تفسیرهای موسع، می‌توانستند تا حدودی حمایت از زنان را در این قالب قرار دهند^۵.

بسیاری از حقوقی که در مورد زنان نقض می‌شود و موجب ترس موجه آنها در نتیجه این نقض و تعقیب و آزار است، در محیط خصوصی اتفاق می‌افتد. به همین دلیل مخالفان جای دادن این قبیل تعقیب‌ها در حقوق پناهندگان استدلال می‌کنند که چون این تعقیب و آزار از جانب دولت نیست، دلیلی ندارد فرد به کشوری دیگر پناهنده شود. اما قیدی که در مورد کنوانسیون هم موجود است این است که اگر دولت نخواهد یا نتواند از شخص حمایت کند، فرد، مشمول تعریف کنوانسیون خواهد بود. بنابراین در جایی که فرد در مقابل نقض مداوم حقوق خود که منجر به ترس موجه شده، ولو از طرف اشخاص خصوصی و در قلمروی خصوصی، در صورتی که دولت حمایت‌های کافی را از وی به عمل نیاورد، شخص مشمول تعریف کنوانسیون خواهد بود. در اینجا نقش دولت، هم شامل تعهدات مثبت و هم منفی است.

درخواست‌های فراوان از جانب زنان برای پناهندگی بر مبنای برخی تهدیدهای جنسیتی و اعتراضات فعالان حقوق زنان موجب شد که سرانجام در سال ۱۹۹۳ کمیته اجرایی کمیساریای عالی

^[1] Jacqueline Greatbach,(۱۹۸۹), “The Gender Difference:

^[2] Feminist Critiques of Refugee Discourse

توصیه‌نامه‌ای^۶ خطاب به کشورها صادر کند که در آن از آنها خواست وضعیت خاص زنان را به رسمیت بشناسند و دستورالعمل‌هایی برای شناسایی تجربیات زنان پناهنده متفاوت از مردان پناهنده صادر کنند. این توصیه‌نامه شامل پیشنهادهایی در مورد اصلاح رویه قانونی برای به رسمیت شناختن تعقیب مبتنی بر جنسیت و برخی تکنیک‌های مصاحبه با پناهجویان در هنگام طرح دعوای بود. به همین ترتیب در سال‌های ۹۵، ۹۶، ۹۷ و ۱۹۹۹ کمیته اجرایی از کمیساریا درخواست کرد که اقدامات بیشتری جهت توسعه و ترویج رویه‌های مربوط به تعقیب با هدف قرار دادن زنان انجام دهد و اشاره کرد که این تعقیب‌ها در قالب عبارت مندرج در کنوانسیون ۱۹۵۱ قرار می‌گیرند. در این درخواست‌ها به عبارات «خشونت جنسی و تعقیب مبتنی بر جنسیت» نیز اشاره شد.

^۶ Guidelines on International Protection: Gender-Related Persecution within the context of Article ۱A(۲) of the ۱۹۵۱ Convention and/or its ۱۹۶۷ Protocol relating to the Status of Refugees

در سال ۱۹۹۳ کانادا اولین کشوری بود که مجموعه دستورالعملی را در این خصوص و در چارچوب گروه اجتماعی خاص تصویب کرد و زنان پناهنده را مورد حمایت قرار داد. این دستورالعمل بعدها مورد تأسی آمریکا، استرالیا، هلند و انگلیس، سوئد و... قرار گرفت. بعد از پذیرش نسبی این دیدگاه در میان برخی از کشورها، خشونت جنسی، گرایش‌های جنسی، خشونت خانگی، مجازات‌های تبعیض‌آمیز، رویه‌های فرهنگی خطرناک مانند ختنه زنان و قاچاق یا تجاوز و خشونت جنسی از سوی نیروهای نظامی از جمله مواردی تلقی شد که بر اساس آنها تعقیب مبتنی بر جنسیت، می‌تواند مبنایی برای پذیرش پناهندگی قرار بگیرد.^۷ مواردی از قبیل ازدواج اجباری، عقیم‌سازی اجباری، سقط‌جنین اجباری، فحشای اجباری و یا خودسوزی و قتل ناموسی در ذیل موارد مربوط به تعقیب مبتنی بر جنسیت از سوی برخی کشورها پذیرفته شده‌اند. حتی انکار تبعیض‌آمیز حق زنان

^۷ اتفاقاً در همین مورد می‌توان به پرونده يك زن ايراني در دادگاه اروپايي حقوق بشر اشاره کرد که زن (خانم جباري) در ايران مورد تجاوز قرار گرفته بود و در صورت بازگشت به ايران مي‌توانست در معرض خطر سنگسار قرار بگيرد. درخواست پناهندي وي مورد پذيرش قرار گرفت.



بر آموزش، بهداشت و کار نیز به همین رویه، درحال بررسی است.

طبق دستورالعمل‌های کانادا، تفسیر موسعی از تعقیب ارائه شد که بر اساس آن، تعقیب زنان به چهار شکل می‌تواند صورت پذیرد:

۱) زنانی که تعقیب را بر مبنای و در شرایط یکسانی مانند مردان تجربه می‌کنند. به عبارت دیگر تعقیب و آزار را به دلیل هویتشان، مانند مذهب، عقیده سیاسی یا نژاد خاص و یا به دلیل فعالیت‌های سیاسی مشابه با مردان تجربه می‌کنند.

۲) زنانی که به دلایل مربوط به خویشاوندی، ترس از تعقیب دارند. برای مثال برای ترساندن یا مجازات فعالان سیاسی مرد، زنان خانواده وی را مورد تعقیب قرار دهند و یا به‌صرف باور مرد به اعتقادات سیاسی خاص، همسر وی را معتقد به آنها بدانند و بر این مبنا موجب آزار وی شوند.

در این تقسیم‌بندی، وضعیت کشور در خصوص تبعیض

جنسیتی و مسائل زنان را چندان وارد نمی‌دانند و بدون توجه به شرایط کشور

۳) زنانی که ترس از تعقیبشان به دلیل تبعیض شدید جنسیتی در کشور مبدأ است که منجر به نقض شدید و سیستماتیک حقوق آنها بر مبنای جنسیت می‌شود. این‌گونه از تعقیب و آزار، عموماً از جانب اشخاص خصوصی است و زنان از طرف آنها تهدید می‌شوند، اما دولت هم نمی‌خواهد یا نمی‌تواند از آنها در مقابل این تهدیدها حمایت کند.

۴) زنانی که ترسشان از تعقیب، به دلیل رعایت نکردن فرم‌های مذهبی یا فرهنگی یا تجاوز از محدوده آنها و یا نقش‌هایی است که برای زنان به عنوان جنس فرودست در جامعه در نظر گرفته شده است. برای مثال، لزوم اخذ اجازه از همسر برای خروج از خانه یا خروج از کشور یا حتی آرایش صورت، و یا مجازات‌های سنگینی که برای این‌گونه اعمال مقرر شده است. حالت شدید این موارد یا همان تبعیض شدید، می‌تواند مانند مورد سوم باشد.

هم‌چنین طبق تفاسیر موسعی که برخی نهادها از این کنوانسیون به‌دست داده‌اند، در تعقیب زنان، باید آزار و خشونت جنسی را هم به عنوان فرم و ابزاری برای آن در نظر گرفت. چرا که نوع تعقیبِ موثر بر ترس موجه میان زنان و مردان هم می‌تواند متفاوت باشد. برای مثال در حال حاضر، تجاوز به عنوان یکی از ابزارهای شکنجه زنان شناخته شده است، چرا که از دو جهت زنان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهد، یکی از طریق عمل تجاوز و دیگری به دلیل سکوت و انزوای فرد یا حتی طرد شدن وی از سوی خانواده و جامعه. به عبارتی، ابزاری جنسیتی را در اختیار تعقیب‌کنندگان قرار می‌دهد که در تفسیر سنتی از این کنوانسیون شناخته نشده است.

بند دوم– مسائل زنان در جریان درخواست پناهندگی

منظور از این مرحله‌بندی مقطعی، زمانی است که فرد قصد درخواست پناهندگی و رساندن خود به کشور مقصد را دارد، تا زمانی که درخواست وی در حال بررسی است و نتیجه نهایی آن اعلام می‌شود. موانعی که در هریک از این مراحل می‌توانند بر سر راه زنان قرار گیرند و این روند را برای آنها طولانی‌تر یا دشوارتر کنند در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

زنان که به دلایل مختلف مبتنی بر جنسیت، سعی در رساندن خود به کشور مورد نظر و درخواست پناهندگی از آن کشور را دارند، عموماً از جوامع و کشورهایی می‌آیند که ساختاری پدرسالارانه دارد و معمولاً اجازه کار و تحصیل و استقلال را به زنان نمی‌دهند. بنابراین اکثر این زنان، در تأمین مخارج لازم برای سفر و رساندن خود به کشور مقصد وابسته به دیگری هستند. زمانی که این دیگری، همان دلیل تعقیب و آزار آنها باشد، تأمین هزینه این سفر به مانعی بر سر راه آنها تبدیل خواهد شد. از طرف دیگر محدود دانستن زنان به حوزه خصوصی و نداشتن فرصت برای حضور مؤثر و مستقل در اجتماع نیز موجب می‌شود آنها توانایی‌ها و ظرفیت‌های کافی برای شناختن و پیدا کردن راه خود را کسب نکرده باشند و در رساندن خود به کشور مقصد، با مشکلات متعدد روبرو باشند.

یکی دیگر از مسائلی که طی این چند دهه‌ای که از رسیدگی به درخواست پناهندگی افراد در قالب کنونی می‌گذرد، برای زنان مشکلات فراوانی ایجاد کرده و موارد زیادی در مورد آن به نهادهای ذی‌ربط گزارش شده است، سوءاستفاده و آزار جنسی زنان در مسیر، هواپیما و هم‌چنین در کمپ‌های اقامت پناهندگان بوده که بسیاری از زنان را با مشکل مواجه کرده است. در بسیاری موارد، مساله عدم استقلال مالی و ظرفیت‌های اجتماعی زنان نیز آنها را مجبور به موافقت با تقاضای ماموران و مسئولان، حتی پلیس، برای دریافت خدمات جنسی در مقابل انجام وظایفشان کرده است.

زنان به دلیل شرایط جسمانی و فیزیکی خاص خود، الزامات بهداشتی متفاوتی نسبت به گروه‌های دیگر دارند. خصوصاً زمانی که مسیر رسیدن به کشور مقصد با دشواری‌ها و مشکلاتی روبروست، ضرورت وجود این امکانات بهداشتی بیشتر آشکار می‌شود. هم‌چنین مسائل و مشکلات کودکان چه در مسیر و چه در طی اقامت در کمپ، بیشتر زنان را درگیر می‌کند تا مردان. سلامت و امکانات بهداشتی، اغذیه و آموزش کودکان مسائلی هستند که علاوه بر در نظر گرفتن منفعت عالیه کودک، لازم است نگرانی‌ها و دغدغه‌های مادران را نیز مورد توجه قرار دهد.

پس از آنکه کمیساریای عالی ملل متحد، دستورالعملی را در ارتباط با زنان پناهنده برای کارکنان خود تنظیم کرد، تغییرات نهادین و زیربنایی‌ای به وجود آمد که بر اساس آن تیم‌هایی به کشورهای مختلف اعزام می‌شدند تا از عملیات کمیساریا به‌خصوص در ارتباط با سیستم‌های توزیع کمک‌ها بازدید داشته

باشند. مشاوران و متخصصان برای در نظر گرفتن نیازهای خاص زنان، مانند اقدامات لازم برای پیشگیری از خشونت جنسی، آموزش دیده‌اند. حتی پزشکان و متخصصان زن در نظر گرفته شدند تا زنان پناهنده در صورت بروز مشکلات بهداشتی و یا حتی تجاوز به آنها بتوانند به این متخصصان گزارش بدهند و مورد معالجه قرار گیرند. فراهم آوردن خدمات مربوط به تنظیم خانواده و بهداشت باروری که طی کنفرانس جمعیت و توسعه در سال ۱۹۹۴ برای زنان به رسمیت شناخته شد نیز از اصلاحاتی است که در مورد رفتار کارکنان با پناهجویان زن صورت گرفت. مساله‌ای که ضرورت آن در مورد زنان پناهنده افغان بسیار مشاهده می‌شود، زنانی که از دریافت این‌گونه کمک‌ها محرومند و در نتیجه زاد و ولد آنها بالاست که موجب تشدید فشار و مشکلات آنها می‌شود. هم‌چنین در سال ۱۹۹۰ مقرر شد که از مصاحبه‌کنندگان زن در رویه‌های پذیرشِ درخواست پناهندگی استفاده شود تا به طور اختصاصی با زنان حتی اگر همراه خانواده‌هایشان باشند نیز مصاحبه کنند. چرا که در بسیاری موارد، ترس زنان از خانواده، مانعی بر سرِ بازگو کردنِ آشکار مسائل و مشکلاتشان بود.

تجربیات بین‌المللی نشان داده است که مساله تفاوت زبانِ پناهجویان با مأموران و مصاحبه‌کنندگان و هم‌چنین ترس از مقام صلاحیت‌دار مرد، زنان را از افشا و بازگو کردن تجربیاتشان بازمی‌دارد. موانع مربوط به تفاوت‌های فرهنگیِ زنان پناهجو و مصاحبه‌کنندگان یا مسئولان ذی‌ربط کشور مقصد و ترس ناشی از آن نیز تا حد زیادی صحبت در مورد مشکلات و مسائلشان را دشوار می‌کند. مساله حضور خانواده در جلساتِ استماعِ پناهندگی نیز مانعی برای بیان آشکار و صریح مشکلاتشان است. برنامه‌های آموزشی متعددی جهت تعلیم روش‌های حساس به جنسیت برای کسانی که در این زمینه کار می‌کنند، فراهم شده است. اما این تصورات، عمومی و ریشه‌دار هستند و از بین بردن آنها برنامه‌ای بلندمدت طلب می‌کند. در حال حاضر با چنین اقدامات موقتی‌ای، می‌توان حمایت از زنان را در این مرحله گسترش داد، اما احیای دوباره هدفِ کنوانسیون و پیش بردن سیاست‌های آن، آن‌گونه که شایسته هدف آن است، راهی زمان‌بر است.

یکی از راهکارهایی که مورد الگوبرداری سازمان‌ها و کشورهای مختلف قرار گرفته است، رسیدگی به مساله زنان پناهجو در دانمارک است. در این کشور، یک نهاد شبه قضایی متشکل از نمایندگان دو سازمان مردم‌نهاد متخصص در این زمینه، تصمیمات و آرای سازمان مهاجرت دانمارک در خصوص

رد درخواست پناهندگی افراد را مجدداً بررسی می‌کند. مورد مشابه دیگری در کشور کاناداست که در آن تصمیمات و آرای مبنی بر رد درخواست پناهندگی باید به «سازمان نظم‌دهنده به پناهندگی جنسیتی»، به صورت کتبی و همراه با دلایل و مستندات فرستاده شوند.

سازمان‌های مردم‌نهاد نیز می‌توانند در زمینه در نظر گرفتن مسائل و مشکلات زنان در کشور مبدأ و معضلاتی که در این جریان با آن روبرو هستند، نقش مهمی ایفا کنند. جمع‌آوری اطلاعات در مورد نقض و تعقیب افراد بر مبنای جنسیت در هر منطقه، ریشه‌ها و روش‌های اعمال این تبعیض و تجارب اشخاص در مواجهه با آنها و رساندن این قبیل اطلاعات به مقامات تصمیم‌گیرنده و ذیصلاح می‌تواند موجب حداکثری شدن نقش مسائل جنسیتی در بررسی‌ها و هرچه نزدیک‌تر شدن آرا و تصمیمات مقامات به دغدغه‌های موجود باشند.

بند سوم– مسائل زنان پس از دریافت پناهندگی

پس از پشت سر گذاشتن مسائل و مشکلاتی که زنان را مجبور به خروج از کشور خود و پناهندگی به کشور دیگر کرده است، و هم‌چنین دشواری‌هایی که در مسیر تا اقامت در کمپ‌ها و دریافت تصمیم نهایی در مورد پناهندگی خود داشته‌اند، شرایط و وضعیت جدید زندگی آنها در کشور مقصد آغاز می‌شود. در این مرحله عموم مشکلاتی که زنان با آن مواجهند مسائلی هستند که گروه‌های دیگر نیز، به گونه‌ای به آنها درگیرند و تنها مختص زنان و بر مبنای جنسیتشان نیست. اما مسائلی چون پیش‌زمینه فرهنگی و محدودیت‌های بار شده بر آنها از سوی خانواده و جامعه در محیط قبلی، می‌تواند زنان را در مقابل این مشکلات آسیب‌پذیرتر کند.

افراد پناهنده هرکدام از جامعه‌ای با شرایط اجتماعی–فرهنگی ویژه و پیش‌زمینه خاص خود می‌آیند. این وضعیت پیشین بر روی نحوه مواجهه آنها با شرایط جدید مؤثر است. عوامل فرهنگی، مذهبی و اجتماعی محیط پیشین بر زنان و شیوه زندگی آنها نسبت به مردان تأثیرگذارتر است. چرا که عموماً این مسائل تا جزئی‌ترین جنبه‌های زندگی آنها را در بر گرفته و زنان را بیشتر درگیر کرده است. به همان نسبت، تغییر این شرایط و خو گرفتن به محیطی با ویژگی‌های جدید نیز برای آنها زمان‌برتر است و تأثیر بیشتری بر آنها می‌گذارد. از طرف دیگر این شوک فرهنگی

و لزوم خو گرفتن با محیط اجتماعی، فرهنگی جدید، همراه با تغییر نقش‌های اجتماعی است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، تعداد زیادی از زنان پناهنده از جوامع پدرسالار و در نتیجه محدودیت‌های بار شده بر آنها به دلیل جنسیتشان به کشور دیگر رفته‌اند. این شرایط محیط قبلی آنها را محدود به حوزه خصوصی می‌کرد و تحصیل و اشتغال آنها را ممنوع می‌دانست. در حالی که در وضعیت جدید زندگی آنها، عموم زنان به دلیل نبود مردان خانواده‌شان و یا مکفی نبودن دستمزد آنها، مجبور به کار و اشتغال بیرون از خانه و در محیط عمومی هستند. تغییر نقشی که در کنار چالش هویت فرهنگی، زنان را با مسائل زیادی روبرو می‌کند.

در نتیجه پناهندگی، بسیاری از مردان به صورت دائم یا موقت از خانواده خود دور هستند. در این شرایط زنان باید علاوه بر دور هم نگه‌داشتن خانواده و حمایت از اعضای آن در مقابل تغییرات جدید، نقش‌هایی که در محیط قبلی مردان به عهده داشتند، مانند کار و تأمین معاش خانواده را نیز بر عهده بگیرند. اما برای زنان که با زبان کشور مقصد آشنا نیستند و در نتیجه شرایط محیط قبلی تخصص و مهارت خاصی برای پیدا کردن کار ندارند، این مساله به چالش بزرگ تبدیل می‌شود و وظایف خانوادگی آنها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. دوری از خانواده و سرزمین خود در کنار شرایط روحی و روانی که پس از طی مسیر پناهندگی دارند، در کنار چالش‌هایی که در محیط جدید با آن روبرو هستند، زنان را در انزوا فرو برده و موجب وارد آمدن لطمه به زندگی فردی و اجتماعی آنها می‌شود. عدم پذیرش در کشور مقصد که برای عموم افراد اتفاق می‌افتد این شرایط را تشدید کرده و در بسیاری موارد زنان را با افسردگی و یا دیگر اختلالات روانی مواجه می‌کند.

در خود خانواده نیز مشکلات پیش آمده در نتیجه شرایط جدید برای دیگر اعضای خانواده، نقض حقوق زنان در خانواده را شدت می‌بخشد. در مواردی که زنان به همراه و به‌واسطه شوهرانشان به جامعه میزبان پناهنده شده‌اند، استرس‌ها و مسائل مردان در تطبیق با محیط پیرامون در خانه خود را به صورت خشونت خانگی علیه زنان نشان می‌دهد. ناآشنایی زنان با نهادهای مربوطه و ترس از بازگردانده شدن یا عدم ادغام در محیط جدید نیز آنها را از بازگو کردن مشکلات شخصی و درون خانواده بازمی‌دارد. سوءاستفاده مقامات از موقعیت آسیب‌پذیر زنان و ترس از عدم پیدا کردن کار و موقعیت اجتماعی در نتیجه آن نیز مانعی بر سر درخواست کمک‌های حقوقی و بهداشتی از افراد

دیگر است.

همان‌گونه که ذکر شد مشکلات زنان در این مرحله، عموماً مسائلی است که اکثریت افراد در تطبیق با محیط جدید با آن مواجهند. اما شدت تاثیر این مسائل بر آنها به دلیل موقعیت آسیب‌پذیرشان و همچنین نقش‌های جدیدی که در کنار شوک ناشی از تفاوت فرهنگی بر عهده آنها گذاشته می‌شود متفاوت است. نیازهای بهداشتی و درمانی خاص زنان نیز در این دوره باید مورد توجه مسئولان قرار گیرد. چرا که عدم آشنایی و ترس زنان از روندهای بوروکراتیک محیط جدید می‌تواند آنها را از پیگیری برای دریافت این خدمات بازدارد. تبعیض جنسیتی در محیط جدید، بر روی زنان پناهنده به دلیل جنسیت و پناهنده بودنشان، به صورت مضاعف اعمال می‌شود.

نتیجه‌گیری

صرف‌نظر از تفاوت‌های میان رویکردهای مختلف نسبت به حقوق زنان، فعالان این حوزه نظام حقوق پناهندگی را بی‌توجه به مسائل زنان و تجربیاتشان می‌دانند. مسائلی که زنان پیش از درخواست پناهندگی، در جریان آن و پس از آن با آنها مواجهند نیز این ادعای آنها را تقویت می‌کند. به دلیل ناکارآمدی این نظام در سال‌های اولیه فعالیت خود در خصوص مسائل زنان، به‌مرور تغییراتی در اسناد و رویه‌های مربوط به آن حاصل شد. تغییراتی که برخی معطوف به گسترده‌تر کردن مفاهیم موجود در اسناد و برخی معطوف به در نظر گرفتن تجربه‌های عینی و خلأهای موجود و اصلاح آنها در شیوه‌های جدید بودند.

تحولاتی که در نظام حقوق پناهندگان در جهت گسترده‌تر کردن چتر حمایتی آن نسبت به زنان ایجاد شد، مورد انتقاد برخی صاحب‌نظران قرار گرفت. این گروه عقیده داشتند در نظر گرفتن مبنای جنسیت به عنوان مبنایی موجه جهت اخذ پناهندگی، موجب سرازیر شدن زنان پناهنده به کشورهای دیگر می‌شود. اما فعالان این زمینه استدلال کردند که در اینجا نیز شرایط لازم برای احراز وضعیت پناهندگی وجود دارد و ترس موجه، وجود تعقیب و آزار (در اشکال مختلف آن) و عدم حمایت دولتی، باید محرز شود. با وجود این شرایط، محروم کردن این گروه از این نظام حقوقی حمایتی، صرفاً به بهانه تعداد بالای آنها، توجیه‌پذیر نیست.

سازمان‌ها و کشورهای مختلف، طی سال‌های فعالیت در این

زمینه و خصوصاً در دهه اخیر، با در نظر گرفتن جنسیت به عنوان یک مبنای قابل توجه در تعقیب و آزار و یا در نظر گرفتن زنان به عنوان گروه اجتماعی، حمایت این نظام حقوقی از آنها را افزایش داده‌اند. باید در نظر گرفت که مسائل زنان و گروه‌های دیگر، به مسائلی که تاکنون مورد شناسایی و اقدام قرار گرفته‌اند محدود نیست و چالش‌های پیش آمده و مسائل روز، بر دامنه این تحولات تاثیر خواهد گذاشت. در نظر گرفتن این گستردگی در کنار توجه به مسائل عینی و موانع درخواست پناهندگی زنان، به ادامه روند اصلاحات و بهبود این نظام حقوقی کمک خواهد کرد.

منابع

قاری سیدفاطمی، سید محمد؛ حقوق بشر در جهان معاصر؛ انتشارات شهر دانش؛ چاپ سوم؛ ۱۳۹۳

جلالی نائینی، زیبا؛ خودآگاه: نظری بر وضعیت زنان پناهنده افغانی در ایران؛ گفتگو؛ بهار ۱۳۷۵

نظری، حمید؛ مشکلات پناهندگان در جوامع پذیرنده؛ اطلاعات سیاسی-اقتصادی؛ دی ۱۳۶۷

Bookey, Blaine; Domestic Violence as a Case ۲۰۶ Basis for Asylum: An Analysis of ۱۹۹۴ Outcomes in the United States from Hastings Women's L.J; No ۲۴; ۲۰۱۲ to ۲۰۱۳; ۱۰۷

Castel, Jacqueline; Race, Sexual Assault and the Meaning of Persecution; International Journal of Refugee Law; Vol ۴

Callaway, Helen; Women Refugees: Specific Requirements and Untapped Resources; Gaunar Altaf, ed. Third World Affairs. London: Third World ۱۹۸۷, Mairs Foundation

Center for Gender & Refugee Studies; Review of Gender, Child, and LGBTI Asylum Guidelines and Case Law in Foreign Jurisdiction; A resource for U.S.

;Attorneys ۲۰۱۴

Greatbach, Jacqueline; The Gender Difference: Feminist Critiques of Refugee Discourse; International Journal of Refugee Law; No ۱۹۸۹; ۵۱۸

Genevieve ,Camus-Jacques; Refugee Women: The Forgotten Majority; Gil Loescher and Laila Monohan eds. Refugees And International Relations; Oxford ۱۹۸۹; University Press

Indra, Doreen; Ethnic Human Rights and Feminist Theory: Gender Implications for Refugee Studies and Practice; Journal of Refugee Studies; Vol ۱۹۸۹; ۲

Knight, Stephen; Asylum from Trafficking: A Failure of Protection; Immigration Briefings ۲۰۰۷

Knight, Stephen & Musalo, Karen; Asylum for Victims of Gender Violence: An Overview of the Law, and an Unpublished Decisions; ۴۵ Analysis of Immigration Briefings; No ۲۰۰۳; ۱

Musalo, Karen; A Short History of Gender Asylum in the United States: Resistance and Ambivalence May Very Slowly Be Inching Towards Recognition of Women's Claims; Refugee Survey Quarterly; Vol ۲۰۱۰; ۲۹

Musalo, Karen; Personal Violence, Public Matter: Evolving Standards in Gender-Based Asylum Law; Harvard international Review ۲۰۱۴

Musalo, Karen; Protecting Victims of Gendered Persecution: Fear of Floodgates

Va. J. Soc. ۱۴; ?or Call to (Principled) Action Pol'y & L; No ۲۰۰۷; ۱۱۹

Seelinger, Kim Thuy; Forced Marriage and Asylum: Perceiving the Invisible Harm; Columbia Human Rights Law Review; Vol ۲۰۱۰; ۴۲

Seelinger, Kim Thuy & Frydman, Lisa; Kasinga's Protection Undermined? Recent Developments in Female Genital Cutting Bender's Immigration Jurisprudence Bulletin ۱۸; ۱۰۷۳ ۲۰۰۸

Tvedt, Johanna N., "Accounting for Gender in International Refugee Law: A Close Reading of the UNHCR Gender Guidelines and the Discursive Construction Master's. (۲۰۱۳) "of Gender as an Identity ۱۱۹ Theses. Paper



زن مهاجر افغانستانی

موجودیتی منفعل نیست

تهیه و تنظیم: فائزه رضازاده

درآمد و اشتغال و همچنین جغرافیای مهاجرت، در امکان کنش گری افراد حائز اهمیت‌اند. برای مثال در متغیر آخر، با گستردگی وجود مهاجران در بسیاری از شهرهای ایران نظیر مشهد، یزد، کرمان، شیراز و دیگر شهرها، معیار قرار دادن تهران چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. گو اینکه وضعیت مهاجران در هر نقطه‌ای بسته به تنوع قومی و مذهبی و همچنین سیاست‌های کلی حاکم، متفاوت خواهد بود و غالباً وضعیت زنان تحت تاثیر وضعیت کلی حاکم بر دیگر اقشار قرار دارد.

با این همه اگر رفت‌وآمدی به سفارت افغانستان در تهران داشته باشید، باجه ۴ قسمت حقوقی، صفی از مراجعه‌کنندگان را خواهید دید؛ شلوغ‌ترین و مسلماً پر مراجعه‌کننده‌ترین بخش سفارت. نداشتن کارت آمایش، پاسپورت، مجوز کار، اقامت و دیگر مسائل حقوقی از این دست، مسائل عمومی و مشترک میان همه است. تفکیکی که می‌توان مشاهده کرد اما دقیقاً در همین‌جاست. اصل کلی این است، زنان همواره دو نوع تبعیض را تحمل می‌کنند؛ تبعیض‌ها و مشکلاتی که به یک میزان بر همه افراد تحت شمول یک جامعه مشخص بار می‌شود، و دیگر تبعیض‌ها و مشکلاتی که به‌واسطه جنسیت و جایگاه فرودست بر فرد روا داشته می‌شود. گرچه زنان مهاجر اکثراً به‌واسطه خواسته طلاق در صف‌های سفارت می‌ایستند؛ اما آن‌ها اغلب پیگیری‌کننده اصلی روابط حقوقی خانواده نیز هستند. دعاوی متعدد و متداول مالی نظیر قراردادهای اجاره. چرا که در اغلب موارد زنان به دلیل اعتیاد همسران و ناتوانی آنان در تامین معاش خانواده به دلیل محدودیت‌های قانونی برای کار و اقامت،

خودبه‌خود تبدیل به اداره‌کنندگان اصلی خانواده شده‌اند و بنابراین همه مسئولیت‌ها بر دوش آن‌ها بار شده است. این خود فشار مضاعفی ناشی از مهاجرت است، خصوصاً وقتی مرد به دلیل عدم مسئولیت‌پذیری ترک زندگی می‌کند و یا متناوباً به زندگی خانوادگی رجوع می‌کند و زن به دلیل وصف غیرقانونی بودن و ناتوانی از دسترسی به حداقل‌های حمایتی و قانونی، قادر به پیگیری علیه او نیست. بگذریم از یادآوری این حقیقت که تعداد زیادی از این زنان، به سبب اعتیاد همسران و مبادرت آن‌ها به شغل فروشندگی خرد مواد مخدر، ناخواسته شریک عمل آن‌ها می‌شوند. دادگستری‌های ایران مملو از پرونده‌های زنان مهاجری است که به سبب جرم فروش مواد، حبس‌های طولانی‌مدت گرفته‌اند. حال اگر جویای موضوع شوید، اکثراً به سبب کم‌سواد بودن بی‌اطلاعی از ماهیت شغل، اجبار به همکاری برای تامین معیشت خانواده، یا به دلیل تهدید همسر مبنی بر به عهده گرفتن

ساکن در ایران را داشته باشد، می‌تواند به درستی این سخن، اذعان کند. هرچند هژمونی غالب در برخورد با مسئله زنان، عموماً آن‌ها را با هر تابعیت و هر طبقه‌ای که باشند موجوداتی آسیب‌پذیر و شایسته حمایت معرفی می‌کند. این رویکرد همانی است که در اسناد حقوق بین‌الملل و حقوق بشر نیز جا خوش کرده است؛ زنان به‌عنوان موضوع و ابژه حمایت، زنان به‌مثابه موجوداتی آسیب‌پذیر و بی‌دفاع در کنار کودکان.

بیش از هر چیز من اما به‌عنوان راوی در اینجا خواهم نوشت و نمونه‌هایی که به‌صورت گذرا قصد دارم ذکر کنم، چندی از تجربیات فعالیت‌ها و مواجهات فردی‌ام در برخورد با این مسئله است؛ نمونه‌هایی چند از برخوردهایم و نه همه آن‌ها و نمونه‌هایی از آنچه شخصاً به‌طور مستقیم درگیر آن بوده‌ام. بنابراین می‌توان تصور کرد این پدیده تا چه اندازه می‌تواند فراگیر باشد. با در نظر گرفتن این نکته که هر یک از متغیرهای سطح سواد و آگاهی،

زن مهاجر و نحوه کنش او از سویی، و نحوه تعامل جامعه با او از سمت دیگر ناشناخته باقی مانده است.

بی‌تردید وضعیت زنان مهاجر از جمله موضوعاتی است که ذهن فعالان حقوق زنان را در بسیاری از کشورها به خود مشغول کرده است؛ وضعیت پیچیده یک فرد با برچسب مهاجرت به‌علاوه جنسیت. اما اگر وضعیت این قشر را بیش از آنچه واقعاً هست، شکننده و آسیب‌پذیر و بدون هرگونه کنش گری تصور کنید، در تبیین درست واقعیت دچار اشتباه شده‌اید. این بدان معنا نیست که اینان مردمی کاملاً آگاه، خودانگیخته و دارای ذهنیت ساختارمند نسبت به وضعیت خود هستند و می‌توانند بدون چارچوب‌های صحیح و تا مرحله‌ای حمایت‌گرایانه، زیست باکیفیتی داشته باشند. بلکه از اقدامات انجام شده، تاریخچه فعالیت‌ها، پتانسیل‌ها و آگاهی شکل گرفته درون این قشر سخت غافل خواهید شد. کسی که تجربه کار کردن با زنان افغانستانی

این نوشته قصد دارد مدخل کوتاهی در بحث زنان و مهاجرت باشد؛ کلیشه زدایی از چهره زن مهاجر دنباله‌رو و فاقد عاملیت، به‌خصوص در حوزه حق‌و‌حقوق قضایی و بازگویی گذرا از تجارب زنان مهاجر افغانستانی در جامعه ایران و نهایتاً راه‌های تعامل برای تغییر از اهداف آن است. ادبیات مهاجرت با محوریت زنان کمتر از دو دهه عمر دارد و سهم محققان، کنشگران و حقوق‌دانان ایرانی در این خصوص بسیار ناچیز است. درحالی‌که قبل از بحران سوریه در سال‌های اخیر و خیل عظیم مهاجران سوریه، افغانستانی‌ها جزء بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین جمعیت‌های مهاجر و پناهنده بعد از جنگ جهانی دوم هستند و ایران یکی از بزرگ‌ترین میزبان‌های این جمعیت مهاجر بوده است. امروزه بخش‌هایی از ادبیات و تاریخ مهاجرت، جنسیت را نه صرفاً یکی از متغیرها برای تحلیل مهاجرت که یکی از موضوعات محوری آن می‌داند. از این رهگذر به نظر می‌رسد رشد این ادبیات و تلاش برای ایفای نقش در آن، در جامعه ایران ضروری است. زیرا گفتمان

جرم، در زندان‌ها به سر می‌برند. اغلب درخواست‌های طلاق نیز به دلیل ضرب و شتم مداوم و خشونت مستمر، ترک زندگی زناشویی از جانب مرد و متواری شدن به دلیل انجام جرم، چندهمسری و روابط خارج از ازدواج، ترک انفاق و بالاخره به دلیل خواست مهاجرت از کشور مقصد است. اتفاقی که می‌افتد این است که عموماً چندین حالت با یکدیگر ادغام شده تا جایی که دلیل محکمه‌پسندی برای جدایی در دادگاه‌های سخت‌گیر ایران را فراهم می‌کند. موضوع اما به اینجا ختم نمی‌شود. سخت‌کوشی اینان در دست‌یابی به حداقل حقوق و آزادی‌ها کم‌نظیر است.

اعظم یکی از این زنان است؛ کسی که هشت سال پیگیر پرونده جدایی از همسرش بود و نهایتاً پیروز شد و به اروپا مهاجرت کرد. فریباً یکی دیگر از آنان بود، زنی که اجازه بیرون رفتن از منزل را نداشت و همسرش به دلیل خلق‌وخوی سادیستی ۱۰ سال هر هفته چندین بار او را به‌شدت مورد ضرب و شتم فیزیکی قرار می‌داد و سپس با او هم‌خوابگی می‌کرد. پس از طلاق موفق به گرفتن حضانت فرزندانش شد. او الان سرپرست خانوار و مشغول به کار است. نسرين زنی دیگر که همسرش او را به اعتیاد کشاند، و نهایتاً به وضعی رساند که وقتی در بهشت‌زهرها به سبب اعتیاد شدید در چادری زندگی می‌کرد، اورژانس اجتماعی بهزیستی به سبب آسیب شدید کودکش را از او گرفت. او پس از طی مراحل درمان و ترک اعتیاد به همراه فرزندش به آلمان مهاجرت کرد. و بالاخره آرزو، اولین زن مهاجری است که با او برخورد داشتیم. او که مادر چهار فرزند و متهم به جرم قاچاق مواد و اقرار به جرم به دلیل تهدیدهای همسرش بود، پس از تلاش‌های زیاد و ارتباط با مددکاری زندان و پیگیری‌های حقوقی، آزاد شد و به همراه فرزندانش به ترکیه مهاجرت کرد.

بررسی اینکه چطور این آگاهی در طول زمان به وجود می‌آید و موجب کنش می‌شود، امری ضروری است؛ اما موضوع بحث ما نیست. این روایت قصد دارد تصویر زن مهاجر افغانستانی به‌مثابه موجودیتی زیر برقع و منفعل را خدشه‌دار کند. هم‌چنین قصد دارد تصویر این زن به‌مثابه یک فرد آزاد را که راهی کابینه دولت می‌شود و در انتخابات شرکت می‌کند هم عمومیت نبخشد. زن افغانستانی مقیم جامعه ایران، تحت سلطه قوانین محدودکننده عمومی نسبت به پناهندگان و به‌مثابه یک انسان غیرقانونی، قطعاً با شرایط بغرنجی دست‌وپنجه نرم می‌کند. این بین، عقب‌ماندگی جامعه‌ای که از آن آمده هم مزید بر علت است. با

همه این اوصاف، او آن چهره‌ای هم هست که میان این همه محدودیت راه خودش را باز می‌کند و به هر لطایف‌الحیلی که شده طلاقش را می‌گیرد، مهارت کسب می‌کند و به دلیل شرایط ناپایدار و چشم‌انداز مسدود و محدود قانونی و حمایتی در کشور مقصد، دوباره مهاجرت می‌کند. شاید به جرات بتوان گفت حق طلاق پس از یک گشایش نسبی در زندگی، اولین مطالبه‌ای است که زنان به دنبال آن هستند. متأسفانه آماری از میزان تعداد طلاق در بین مهاجران وجود ندارد، همان‌گونه که آماری از میزان مراجعه این افراد به دادگستری‌های ایران در موضوعات گوناگون در دست نیست تا میزان دسترسی این افراد به دادگاه‌ها و عدالت قضایی مورد سنجه قرار گیرد. هرچند این یکی از معضلات بزرگ ماست؛ اما سازمان‌های غیردولتی که در این خصوص فعالیت می‌کنند، می‌توانند گواه خوبی بر این امر باشند.

با این اوصاف، نقاط اتصال و قرابت ما با جنبش آگاهانه شکل‌گرفته درون زنان مهاجر ساکن ایران در کجاست. اول آنکه در شرایط کنونی جامعه ایران، سازمان‌های غیردولتی به‌عنوان تنها نهادهای ذی اثر در این خصوص، نقش پراهمیتی بازی می‌کنند. سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی و نهادهای وابسته به سازمان ملل نظیر کمیساری عالی پناهندگان نیز هرچند منابع مالی عظیمی نسبت به یک سازمان غیردولتی داخلی در اختیار دارند، اما اغلب به دلیل مسائل سیاسی و امنیتی از یک‌سو و رویکردهای صرفاً خدماتی از سوی دیگر، نقش محدودتری نسبت به یک سازمان غیردولتی داخلی ایفا می‌کنند.

از طرف دیگر، سازمان‌های غیردولتی فعال به دلیل ضعف در مدیریت، بی‌اهمیت انگاشتن مسائل شکلی و عدم مهارت در این زمینه، همچنین عدم مکتوب کردن تجربیات و اقدامات، از خصلت گزارش دهنده‌گی خود بسیار عقب مانده‌اند. آن‌ها می‌توانند گزارش دهندگان بسیار معتبری در زمینه حقوق پناهندگان و مهاجران باشند؛ چرا که به دلیل آسیب‌های متعدد ناشی از وضعیت مهاجرت، چه به‌صورت قانونی و چه غیرقانونی، غالباً سازمان‌های غیردولتی حتی آنان که در اساسنامه خود صحبتی از اتباع بیگانه نکرده‌اند، امروزه خدماتی در این حوزه دارند. دوم، اقدامات پراکنده از قبیل مشاوره‌ها، خدمات روان‌درمانی و دادن برخی خدمات قضایی، می‌بایست به‌صورت منسجم‌تر و سازمان‌یافته‌تری از وضعیت کنونی ادامه یابد تا از حد تاثیرگذاری‌های فردی فراتر رفته و به آگاهی بخشی عمومی منجر شود. این میان، می‌توان از حقوق‌دان‌ها و وکلای رسمی دادگستری جهت همکاری دعوت کرد. برخی از زنان، تجربه



در نهایت مهم است بدانیم این پتانسیل وجود دارد. ما تسهیلگران این امر خواهیم بود. جامعه آن‌ها بسیار پیشرو است. این مواجهات از سویی منجر به تقویت بنیه عملیاتی گروه‌های زنان خواهد شد و از سمت دیگر جدایی و گسست پیوند میان افغانستانی – ایرانی را از میان خواهد برداشت. به نظر می‌رسد اقدام به فعالیت منسجم من‌باب احقاق حقوق زنان مهاجر، می‌تواند تمرین خوبی برای فمینیسم ایرانی در جهت ارتباط موثر با جهان خارج از خودش باشد. گو اینکه این جنبش ارتباط موثر خودش را سال‌هاست با جهان خارج از دست داده است و توجه به موضوع مهاجرت، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که به معنای واقعی پیوند آنان را با فضای بین‌المللی برقرار خواهد کرد.

داشتن وکیل و یا گرفتن مشاوره حقوقی در خصوص مشکلاتشان را دارند، بنابراین اگر چه وکلا نیز به نوبه خود فعالیت‌هایی در این حوزه داشته‌اند؛ اما این اقدامات نهایتاً به‌صورت جزئی و موردی بوده است. سوم، مصرا باید به دنبال ساماندهی و گردهم آوردن افراد فعال در این حوزه بود. باید سعی کرد حلقه عمل را تا جایی که می‌شود گسترش داد و سازمان‌ها و ان‌جی‌او‌های زنان دیگر را به همراه آن دسته از ان‌جی‌او‌هایی که به حقوق پناهندگان می‌پردازند و خدمات و اهدافی برای این افراد دارند را دورهم گردآورد و به هم‌اندیشی پرداخت. پرداخت ضعیف و تا این حد کم‌توجهی به مسئله مهاجرت و پناهندگی، با گذشت ۴ دهه از حضور اتباع افغانستانی در ایران، به هیچ وجه قابل قبول نیست. برجسته شدن دوباره مسئله مهاجرت، این امکان را فراهم می‌کند که مروری به تاریخچه حضور مهاجران در ایران بیاندازیم، تغییر و تحولات را ببینیم و مسئولیت عادلانه خود را در این خصوص بر عهده بگیریم. چه کسی تاریخ حضور آن‌ها را نوشته است؟ خودشان که همواره در بند معیشتی تضمین نشده بودند، یا مایی که با انواع نژادپرستی‌های آشکار و نهان از کنار مسئله آن‌ها به‌صورت گذرا رد شده‌ایم و یا آن‌هایی که متصدی نظام سرکوب بیگانگان هستند؟

حیات برهنه زنان در کمپ‌های آوارگی

بیان عزیزی



آواره سوژه‌ای سرگردان است که سوژه بودنش دچار بحران و خط‌خوردگی شده است. آواره کسی است که در وضعیت اضطرار به سر می‌برد، کسی که بیشتر حقوق، امتیازها و مالکیتش از وی

سلب و یا معلق شده است و اکنون فقط جانش را به در بُرده است. به خاطر همین است که آواره بودن پیش از آنکه سوژه بودن باشد، موقعیت است یعنی «آوارگی» است، تنها حق زنده ماندن دارد و بس. موقعیتی دردناک و وخیم که جهت هر نوع تحقیق و شناختش، علاوه بر مدنظر داشتن پیچیده بودن آن، باید با احتیاط خاص اخلاقی و روش‌شناختی نیز همراه باشد. وضعیت وخیم و فاجعه‌بار آوارگان سوریه‌ای از این امر مستثنا نیست.

کمیساریای عالی پناهندگان در سال ۲۰۱۵ آمار آوارگان سوریه را بیش از چهار میلیون نفر اعلام کرد که از این کشور خارج شده‌اند و به کشورهای همسایه یا اروپا پناه برده‌اند. شمار آوارگان داخلی که هنوز از سوریه خارج نشده‌اند، بیش از هفت میلیون نفر است. بیش از نیمی از آوارگان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند؛ زنانی که مسبب جنگ و بحران نبوده‌اند اما اولین قربانیان تمام مناقشات نظامی و سیاسی هستند. آنتونیو گوترس از این وضعیت به‌عنوان بدترین بحران انسانی دوران یادکرده است.

اولین مقصد این آوارگان، کشورهای همسایه سوریه است که به دلیل نزدیکی مرز و مجاورت سیاسی و اجتماعی و همچنین نبود توان لازم برای مهاجرت در آن پناه می‌گیرند. هلال‌احمر عراق آمار آوارگان سوری در این کشور را بیش از یک‌میلیون اعلام کرده است و سازمان‌های بین‌المللی در اقلیم کردستان گزارش داده‌اند که به ازای هر پنج نفر ساکن کردستان، یک نفر آواره سوری وجود دارد. برای عراق و اقلیم کردستان که درگیر مناقشات داخلی و بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است، این آمارها و واقعیت موجود و افزایش ماهیانه تعداد

پناهندگان، وضعیت ویژه و خطرناکی را به وجود آورده است و به معنای فشار مضاعف بر پیکر آنومیک جامعه و هیکل تبار سیاسی این منطقه جغرافیایی است.

بیان موضوع

کسب شناخت کامل از وضعیت آواره‌ها، کاری سخت و پیچیده است. هرکدام از آوارگان از یک شهر یا روستا، از یک عشیره یا طایفه و با سطح فرهنگی و طبقه‌ی اجتماعی مختلفی به اقلیم کردستان عراق پناه آورده‌اند که بنا به شرایط موجود، در زمان آوارگی همه‌ی آن‌ها به یک سطح تقلیل پیدا می‌کنند، یک دست و در شرایط مساوی و مشابه، شبیه هم می‌شوند و سطح تحصیلات، طبقه اجتماعی، شاغل بودن و چندین عامل دیگر که قبل از آوارگی مهم بوده است، دیگر تفاوتی ایجاد نمی‌کند. در این میان تنها عامل جنسیت، بیشترین همگنی را ایجاد می‌کند. شرایط و وضعیت آوارگی، بر فرد آواره مسیطر شده و شرایطی کاملاً استثنایی و دشوار به وجود می‌آورد. فردیت افراد به‌عنوان یک شخصیت حقوقی و حقیقی که هانا آرنت از آن یاد می‌کند، خورد می‌شود و در قالب یک صفت زنده به‌عنوان آواره، یا غربتی و (به معنای مزاحم) خود را در جامعه‌ی میزبان نمایان می‌سازد. فرد به‌عنوان یک عامل اجتماعی در درون ساختار معیوب و پست جامعه‌ی آواره گم می‌شود و در این بحران، نخستین قربانیانی که درگیر این وضعیت می‌شوند زنان هستند.

آوارگان زن در اقلیم کردستان

با وجود کمک‌های حکومت اقلیم کردستان، سازمان‌های بین‌المللی، کمک‌های خیرین و مراکز و نهادهای مدنی و سازمان‌های غیرحکومتی اقلیم، به دلیل جمعیت کثیر آوارگان و عدم آمادگی جامعه میزبان برای پذیرش آوارگان، مشکلات عدیده‌ی دیگری سر بر آورده است. خشونت‌های گسترده علیه زنان آواره در شهرهای اقلیم کردستان، به‌خصوص در «کمپ دومیز» موجب نگرانی‌های بین‌المللی شده است که حاصل آن، به چندین تحقیق و گزارش مستند توسط کمیساریای عالی پناهندگان انجامید. یکی از این پژوهش‌ها ، بررسی خشونت جنسی علیه آوارگان زن کورد سوریه در اقلیم کردستان است؛ تحقیقی که پس از پژوهش انجام گرفته در کشور اردن، به‌عنوان بزرگ‌ترین تلاش آماری برای شناخت وضعیت آوارگان زن سوریه در خاورمیانه شناخته می‌شود. پروژه‌ی بررسی خشونت جنسی با همکاری سازمان ملل، امور زنان سازمان ملل، یونیسف،

کمیساریای عالی پناهندگان، سازمان بین‌المللی واروین، دانشگاه صلاح‌الدین ارپیل و تعدادی از سازمان‌های محلی انجام شد. این پژوهش با بودجه سازمان بین‌المللی «انجمن نروژی پناهندگان» صورت گرفت و من افتخار داشتم که به‌عنوان سرپرست پروژه در آن همکاری داشته باشم.

قلمرو مکانی و زمانی تحقیق

تحقیق نامبرده، از نظر مکانی در سه استان اقلیم کردستان با مرکزیت شهری انجام گرفته و در ۴ مکان مجزا و متفاوت اجرا شد که کمپ دومیز به‌عنوان مهم‌ترین مکان بروز خشونت‌ها موردمطالعه ویژه قرار گرفت. کمپ دومیز بزرگ‌ترین کمپ آوارگان سوری در عراق است که در بیست کیلومتری جنوب شرقی دهوک و شصت کیلومتری مرز سوریه و عراق واقع شده است. کمپ گنجایش ۴۰۰۰۰ هزار نفر را دارد که اکنون بیش از ۶۷۰۰۰ آواره را در خود جای داده است. در این پژوهش، ۱۸۳۵ نفر از زنان ۱۵ سال به بالای آواره کورد سوریه به پرسش‌ها پاسخ دادند و ده مطالعه عمیق گروهی انجام گرفت. زمان انجام تحقیق، سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ بود و در انجام این پژوهش بیش از هفتادوپنج کارشناس حضور داشتند. نتایج آماری توسط تیم SPSS در انجمن جامعه‌شناسی ایران تحلیل گشته و از طرف نمایندگان علمی سازمان‌های بین‌المللی مورد تأیید قرار گرفت. نتایج تکان‌دهنده و آمارهای خشونت علیه آوارگان زن از طرف لایه‌هایی از حکومت اقلیم کردستان مورد انکار قرار گرفت و تلاش برای پنهان کردن آن هنوز ادامه دارد.

بخشی از نتایج

زبان آماری تنها زبانی نیست که کل واقعیت‌های موجود در یک جامعه را نشان می‌دهد؛ ولی یکی از قابل اعتمادترین و عمده‌ترین زبان‌ها برای سنجش وضع موجود است. هرچند این روش، یا به بیان عمومی‌تر، این زبان دارای مشکلات خاص خود است؛ از جمله تحت نظر نبودن کل جامعه، امتناع پاسخگویان از جواب‌های قطعی و صد درصد به دلیل ثبت نتایج به‌صورت مکتوب، احساس ترس و عدم اطمینان و آرامش پاسخگو در مقابل فرم سوالات و مصاحبه‌کننده و چندین مورد دیگر که از نقایص این روش در مباحث علمی است؛ اما باز می‌تواند پشته‌انه‌ای نسبی و تکمیل‌کننده برای مطالعات میدانی و مشاهدات گروه تحقیق باشد. یکی از جدیدترین متدها در مباحث علوم انسانی و علوم اجتماعی تلفیق روش‌های کمی (آماری)و

روش‌های کیفی (مطالعات مردم نگارانه و…) است که در این پژوهش از آن استفاده شد. عمده‌ترین مشکلات زنان از طریق طرح سوالات بسیار از مصاحبه‌شوندگان، بررسی و تحلیل آمارها و گفته‌ها و مشاهدات میدانیِ گروه پژوهش، را این‌گونه طبقه‌بندی شده است:

۱) تعرض جنسی، تجاوز جنسی، خشونت جنسی و سوءاستفاده‌ی جنسی از طرف همسر، مردان خانواده، مردان غریبه، همکاران، همسایه‌ها، پلیس، کارمندان حکومتی، کارمندان موسسات بین‌المللی؛

۲) خشونت کلامی از طرف همسر، مردان خانواده و سایر مردان جامعه؛

۳)بی‌سوادِی یا پایین بودن سطح سواد و تحصیلات و ممانعت از تحصیل دختران؛

۴) فقر– عدم اشتغال و درآمد مستقل زنان ،۵) مشکلات روحی و روانی و احساس ضعف درونی؛

۶) ازدواج زودهنگام؛

۷) ازدواج ، حاملگی و سقط‌جنین اجباری؛

۸) وجود باندهای فحشا در کمپ؛

۹) عدم امنیت در خانه و محیط کمپ و شهرها؛

۱۰) نازل بودن خدمات بهداشتی و سلامتی؛

۱۱) کافی نبودن یا عدم وجود خدمات ویژه‌ی زنان؛

۱۲) عدم آشنایی با حق و حقوق خود، نداشتن اوراق شناسایی و هویتی و بسیاری از مشکلات دیگر به‌عنوان مثال وجود باندهای فحشا و ازدواج اجباری کودکان زیر ۱۵ سال در داخل کمپ‌های آوارگان سوریه که پیامد وضعیت غیرانسانی جنگ و آوارگی است.

خشونت جنسی عریان

خشونت جنسی علیه آوارگان زن، مهم‌ترین موضوع این تحقیق بوده که شامل ابعاد وسیعی است.

بیش از ۶۳ درصد از زنان آواره اظهار داشتند که در اقلیم

کوردستان مورد تهدید، خشونت جنسی، آزار و اذیت و تجاوز قرار گرفته‌اند، بیش از ۵۳ درصد مهاجمان، کارمندهای نهادهای بین‌المللیِ حافظ حقوق بشر یا نهادهای رسمی مسئولِ رسیدگی به امور پناهندگان، مدیران محل کار و رانندگان تاکسی بوده‌اند.

زنان از چندین کانال مختلف مورد تهدید و خشونت قرار می‌گیرند و در وضعیت نابسامان قانونی، اجتماعی و خانوادگی ناشی از پناهندگی و آوارگی نه از حقوق خود آگاه‌اند و نه توانایی دفاع از خود را دارند. آن‌ها بارها مورد تهدید قرار گرفته‌اند که اگر این خشونت جنسی را آشکار کنند به قتل می‌رسند یا به مردان خانواده‌شان اطلاع داده خواهد شد که این زنان با میل خود رابطه فرازنشویی برقرار کرده‌اند. ۴۸ درصد از زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند، متاهل بوده‌اند.

در جامعه آوارگان نیز زنان به دلایلی از قبیل عدم دسترسی به حداقل نیازهای انسانی مانند تحصیلات ، بهداشت مناسب، حق شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و مشارکت اجتماعی، آزادی برای خروج از خانه و ورود به جامعه میزبان، پرستاری از بیماران و معلولین موجود در خانواده، شرایط حاد روانی و مشکلات روحی پس از آوارگی، تجربه تروماهای مختلف که نیاز به مداوا دارد، فرهنگ مردسالاری و آگاه نبودن به حقوق انسانی خود، در آستانه‌ی فروپاشی سرمایه اجتماعی و انسانی خویش قرار گرفته‌اند که از آمارهای موجود هم می‌توانیم چنین برداشت‌هایی داشته باشیم. به‌عنوان مثال، درصد خیره‌کننده‌ای از زنان به هنگام مشکل، چه در بیرون از خانه و چه در خانه، گفته‌اند که در مقابل خشونت‌های جنسی سکوت می‌کنند و برای کمک گرفتن به هیچ ارگان یا نهاد خاصی (حتی پلیس) مراجعه نمی‌کنند. از دیدگاه زنان آواره، در هر حالتی که خشونت علیه‌شان باشد، خودِ زن در معرض اتهام قرار می‌گیرد و از نگاه مردان، خودِ قربانی (زن) مقصر است. آمارهای تکان‌دهنده‌ی خشونت در کمپ‌ها، شهرها و محل کار و زندگی شاید گواهی بر این باشد که چرا زنان و دختران دوست ندارند خانه را ترک کرده و مسائلی را که برای آن‌ها اتفاق افتاده است پیش افراد خانواده بازگو نمایند. این مسائل که هم نظر مدافعان حقوق زنان و هم بسیاری از کارشناسان مسائل انسانی و برنامه‌ریزان سیاسی را در تمام دنیا به خود جلب کرده است، در اجتماع آوارگان به گونه‌ای شدیدتر بروز می‌کند و مقیاس و درجه‌ی آن بیشتر از حد نرمال است.

ابعاد پنهان خشونت

در جامعه‌ی مسلمان و سنتی آوارگان، از دید فرهنگ مردسالار برملا کردن خشونت‌های جنسی به شرف و حیثیت خانواده بستگی دارد و زنان خروجی یا داده‌های کمی را در اختیار دیگران و تیم‌های پژوهشی قرار می‌دهند و در بعضی از موارد به طور کلی از بیان مسائل چشم‌پوشی می‌کنند. به‌عنوان مثال در مورد اینکه آیا امکان تجاوز جنسی و پیشنهاد روسپیگری به زنان و دختران در جامعه آواره تا چه اندازه خطرناک و جدی است، تنها ۸ درصد از زنان آن را خطری کوچک نامیده و آن را کم‌اهمیت شمرده‌اند. در صورتی است که بیش از ۸۰ درصد آن را خطری جدی و گسترده و قابل‌توجه محسوب می‌کنند. با توجه به همه‌ی مصاحبه‌های عمیق نیز همین آمار دوباره تأیید و تکمیل می‌شود به گونه‌ای که ۹۰ درصد از زنان دچار مشکلاتی مشابه در شرایط و موقعیت‌های متفاوت شده‌اند.



قربانی مقصر است حتا زن آواره

زنان به‌عنوان نیرویی که هم از لحاظ توان جسمی و هم از لحاظ اقتصادی، وضعیت متفاوتی با مردان دارند، همیشه در خطر استثمار کاری و سو استفاده‌های جنسی هستند. از این رو چون زنان بیشترین فشار را در هنگام آواره‌شدن تحمل می‌کنند، دچار نوعی از خود بیگانگی در برابر مشکلات و زندگی روزمره می‌شوند. آن‌ها به یک تصورِ خود– بردگی از خود می‌رسند؛ مثلاً در پاسخ به این سوال که چه کسی در جامعه در ارتباط با خشونت و سو استفاده جنسی از زنان، مقصر اصلی است، تعداد چشمگیری از آن‌ها بیان کرده‌اند که خودشان (زنان) مقصران اصلی هستند و مقصران یا کسانی که به وجود آورنده وضع موجود هستند با ۱۵،۵ درصد در رده سوم قرار می‌گیرند. در حالی که اجتماع یا ساختار عظیم و مشکل‌دار آوارگی و همچنین جامعه‌ی میزبان و مردان بیشترین مشکلات را برای آن‌ها به وجود آورده‌اند و آن‌ها تنها قربانیان هستند.

خود زندانی کردن، خود مقصر پنداشتن و معضلاتی دیگر مانند منفعل بودن در برابر کتک خوردن،خشونت جنسی و تجاوز

جنسی چه از طرف همسر و چه از طرف مردان دیگر جامعه، نشان‌دهنده‌ی نوعی خودبیگانگی و خودبردگی و تصور منفی بازتاب داده شده در مورد خود زن است. یعنی جامعه‌ی مردسالار می‌کوشد تصویر خود را در مورد زنان به خودِ زنان باز بتاباند و به زن بقبولاند که مقصر و گناه‌کار اصلی، خودِ زن است و زن این تصویر را درونی می‌کند. این مسئله در مورد جامعه‌ی آوارگان سوری هم به‌شدت محسوس است.

این واقعیات، پیامدها و بسامدهای روانی و بازتابِ وضع موجود در آینده‌ی تمام‌رخ زنان است که می‌توان این پدیده را در مورد زنان به خُرد شدن فردیت در اجتماع خُرد شده تعبیر کرد. به این معنا که خودِ اجتماع آواره، به‌صورت توده‌ای خُرد شده و هویتی جدید درآمده‌اند و زنان در این میان، هویتی متمایزتر از هویت اصلی و اولیه‌ی خود به دست آورده‌اند که همین تعارضِ نقش و دو هویتی شدن، مسائل زیادی را به دنبال خواهد داشت. زنان سکوت و منفعل بودن و حتی برده‌بودن را به‌عنوان یک نقش در قسمت اعظم زندگی خود پذیرفته‌اند و به دلیل اینکه توان انجام دادن کاری رادر مقابل فشارهای متحمل شده ندارند و نهادهی قوی و قانونی همه‌گیر را برای مبارزه با نابرابری‌ها برای یاری‌رساندن به خودشان سراغ ندارند، دست به خودبردگی یا به قول معروف استثمارشوندگی زده‌اند تا دچار مسائل کمتری شوند.

تکرار خشونت‌ها

جامعه‌ی میزبان در هر فرهنگ و هر قاره‌ای از جهان، به دیدی نابرابر به آوارگان نگاه می‌کند. حقوق شهروندی برای آن‌ها قائل نیست. بنا به تعاریفِ شهروند در درون ساختار دولت – ملت، همان گونه که آگامبن اشاره می‌کند، آواره شامل مفهوم شهروند و در نتیجه حقوق آن نمی‌شود. بر همین اساس در بیشتر مواقع، فردیت و شخصیت آن‌ها تا اندازه‌ای خُرد شده و شخص آواره، این پناهجویی تحمیلی را به‌عنوان داغ (اروین گافمن) در زندگی خود می‌داند و تا مدت‌های مدید و شاید تا آخر عمر خویش با کابوسی از خشونت‌ها در هر سطح، با رنج‌ها و با دشواری‌های موجود زندگی می‌کند. آوارگان زن قربانیان همیشگی این رنجهای انسانی هستند.

درصد است.^۵ علیرغم این مسئله که بیش از نیمی از پناهجویان در سراسر جهان را زنان تشکیل می‌دهند، اقدامات بسیار اندکی برای زنان با شرایط خاص و نیازهای خاصشان انجام شده است. در این مقاله سعی می‌کنیم به وضعیت زنان پناهجو، مشکلات و مخاطراتشان بپردازیم.

مشکلات دریافت وضعیت پناهندگی

به نظر می‌رسد در اجرای بین‌المللی اسناد مربوط به حمایت از پناهجویان، بین پناهجویان زن و مرد تفاوت چندانی گذاشته نشده است. با این حال، با نگاهی به متن کنوانسیون مربوط به وضعیت پناهندگان که در سال ۱۹۵۱ به تصویب رسید، متوجه می‌شویم که این اسناد کاملاً مردگرایانه نوشته شده‌اند. برای روشن شدن این مطلب نیاز است قسمت‌هایی از متن کنوانسیون (بند ۱ ماده ۱) با زبان اصلی متن در این نوشته آورده شود.

“... ‘refugee’ shall apply to any person’ ...”
 owing to well-founded fear of ... :who
 being persecuted for reasons of race, re-
 ligion, nationality, membership of a par-
 ticular social group or political opinion,
 is outside the country of *his* nationality
 and is unable or, owing to such fear, is
 unwilling to avail *himself* of the protec-
 tion of that country; or who, not having a
 nationality and being outside the coun-
 try of *his* former habitual residence as a
 result of such events, is unable or, owing
 “to such fear, is unwilling to return to it

» ... پناهجو به شخصی اطلاق می‌شود که: ...به علت ترس
 موجه از اینکه برای دلایلی از جمله نژاد، دین، ملیت، عضویت در

^۵ <http://data.unhcr.org/horn-of-africa/regional.php>

<http://data.unhcr.org/cotedivoire/country.php?id=۹۷>

<http://data.unhcr.org/SouthSudan/regional.php>

<http://data.unhcr.org/burundi/regional.php>

<http://data.unhcr.org/car/regional.php>

<http://data.unhcr.org/drc/regional.php>

<http://data.unhcr.org/liberia/regional.php>

^۶ <http://www.unhcr.org/۳b۶۶c۲aa۱۰.html>



از ابتدای سال ۲۰۱۲ تا کنون، زنان ۵۰,۷ درصد از ۲,۱ میلیون پناهجوی سوری را که توسط UNHCR در کشورهای مصر، عراق، اردن و لبنان نام‌نویسی شده‌اند، به خود اختصاص داده‌اند.^۴ در میان پناهجویانی که از کشورهای سومالی، ساحل عاج، سودان جنوبی، بوروندی، جمهوری آفریقای مرکزی، جمهوری دموکراتیک کنگو و لیبیا گریخته‌اند و یا به این کشورها وارد شده‌اند، جمعیت زنان پناهجو به ترتیب ۴۸ درصد، ۴۷,۵ درصد، ۵۳,۸ درصد، ۴۹,۴ درصد، ۵۳,۴ درصد، ۵۲ درصد و ۵۲,۴

^۴ <http://data.unhcr.org/syrianrefugees/regional.php>

بنابر آمار کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان^۱ (UNHCR)، تا پایان سال ۲۰۱۴ میلادی، ۵۹,۵ میلیون نفر به خاطر آزار و اذیت، شکنجه، جنگ و مناقشه، خشونت و یا نقض حقوق بشر، مجبور به ترک خانه و سرزمینشان شده‌اند.^۲ بنابر آخرین آمار، زنان و کودکان بیش از نیمی (۵۰,۴ درصد) از ۸۰۷۵۴ پناهجویانی را که از آغاز سال ۲۰۱۶ میلادی تا کنون به کشورهای کرانه‌ی دریای مدیترانه رسیده‌اند به خود اختصاص داده‌اند.^۳

^۱ United Nations High Commissioner for Refugees (UNHCR)

^۲ <http://www.unhcr.org/۵۶۶۵۸۴fc۹.html>

^۳ <http://www.unhcr.org/566584fc9.html>

زنان پناهجو، مشکلات و مخاطرات

پریسا امیری الیاسی

گروه‌های اجتماعی خاص یا عقاید سیاسی مورد آزار و اذیت و شکنجه بگیرد، خارج از کشورِ ملیتش (ضمیر مذكر استفاده شده است) باشد و نتواند یا به خاطر چنین ترس‌هایی، مایل به استفاده از حمایت آن کشور نباشد (ضمیر مذكر استفاده شده است)؛ یا کسی که ملیت ندارد و خارج از کشوری است که سابقا به صورت دائم اقامت داشته است (ضمیر مذكر استفاده شده است)، به علت چنین رویدادهایی نتواند یا به خاطر چنین ترس‌هایی مایل نباشد به آن کشور بازگردد.»

و یا در ماده ۳۳ بند ۱:

“No Contracting State shall expel or re- a refugee in any man- (“refouler”) turn ner whatsoever to the frontiers of territories where *his* life or freedom would be threatened on account of *his* race, religion, nationality, membership of a par-ticular social group or political opinion.”^۷

«هیچ دولت متعاهدی به هیچ وجه نباید پناهجویی را از مرزهای سرزمینش اخراج کند یا بازگرداند، اگر که زندگی یا آزادی پناهجو بر اساس نژاد، دین، ملیت، عضویت در یک گروه اجتماعی خاص یا عقیده سیاسی‌اش (ضمیر مذكر استفاده شده است)، تحت تهدید قرار گرفته باشد.»

بنابراین علاوه بر اینکه در نوشتن متن رسمی این کنوانسیون از زنان صحبتی نمی‌شود، بلکه متن کنوانسیون به مسئله‌ی تبعیض بر اساس جنس و جنسیت به عنوان نقض حقوق ابتدایی بشری نمی‌پردازد و مواجه‌شدن با این تبعیض‌ها را مشمول «عضویت در گروه‌های اجتماعی خاص» می‌کند. از طرف دیگر قرار دادن زنانی که بر اساس جنسیتشان مورد تبعیض قرار می‌گیرند به عنوان زیرمجموعه‌ای از کسانی که به واسطه‌ی عضویت در گروه‌های اجتماعی خاص ممکن است تحت ستم قرار بگیرند، فرایند جمع‌آوری مدارک کافی برای دریافت پناهندگی را سخت یا بعضا غیرممکن می‌کند. در واقع تعریف تحتِ آزار و اذیت، علاوه بر ۵ مورد بیان شده در کنوانسیون باید صراحتا شامل خشونت جنسی و جنسیتی باشد. چرا که رهایی از تبعیض و خشونت جنسی از جمله حقوق ابتدایی بشر است. بسیاری از زنانی که تحت ستم و خشونت جنسی قرار می‌گیرند، یا مایل به علنی کردن آن نیستند، یا اگر هم مایل باشند، اثبات

آن برایشان به شدت سخت است. هم‌چنین در بسیاری از موارد این زنان نمی‌توانند تجربه ستم و تبعیض جنسیتی‌شان را با مصاحبه‌گران مرد در میان بگذارند. در حالی که بسیاری از کشورهای پذیرنده‌ی این زنان، در بخش پذیرش و تعیین وضعیت پناهجوها، تعداد کمی کارمند زن دارند.

همه‌ی این موانع باعث می‌شوند، زنانی که مورد ستم قرار گرفته‌اند، برای طی فرایند دریافت وضعیت پناهندگی نسبت به مردان، مشقت‌های بسیار بیشتری پیش رو داشته باشند. علاوه بر این زنان می‌توانند به خاطر شکستن تابوها، هنجارهای اجتماعی یا معیارهای اخلاقی توسط نیروهای دولتی–حکومتی یا توسط خود جامعه، مورد آزار و اذیت قرار بگیرند. دامنه‌ی این آزار و اذیت می‌تواند بسیار گسترده باشد و گاهی به مرگ زن منجر شود. مشکل آنجاست که در تعریف اعطای پناهندگی در متن کنوانسیون، ستمی که بر زنان به دلیلِ عمل کردن برخلاف هنجارها و معیارهای اخلاقی جامعه روا داشته می‌شود، صریحا به عنوان دلیل مطرح نشده است. در نتیجه، زنانی که تحت ستم و آزار واقع شده‌اند، برای گرفتن پناهندگی باید تلاش کنند از دلیل «عضویت در گروه خاص» استفاده کنند. از آنجا که در بسیاری از کشورها اعطای پناهندگی به این زنان به مثابه انتقاد از یک باور مذهبی، و عرف اجتماعی–فرهنگی تلقی می‌شود، این کشورها مختارند تا زنان پناهجویی را که به این دلایل تحت آزار و ستم قرار گرفته‌اند، مشمول «عضویت در گروه خاص» به حساب بیاورند یا نه. حقیقت این است که کنوانسیون ۱۹۵۱ به راحتی ستم و آزار مبتنی بر جنس و جنسیت^۸ (SGBV) را در برنمی‌گیرد؛ چرا که این نوع از ستم صریحا در متن آن بیان نشده است^۹.

علاوه بر تمام این‌ها، در بسیاری از کشورها به اعضای خانواده‌ی پناهنده، تنها اقامت داده می‌شود و به تبع آن این افراد از حمایت کمتری در مقابل اخراج از کشور برخوردارند. همین مسئله می‌تواند موجبات تبعیض و ستم مضاعف را برای زنانی که تنها اقامت دارند در خانواده ایجاد کند. هم‌چنین از آنجا که احتمال گسستن این خانواده‌ها به دلیل فشارهای مهاجرت و پناهندگی بیشتر خواهد بود، در این صورت زنانی (و یا مردانی) که اقامت دارند و نه پناهندگی، اگر در کشور مبدأشان تحت خطر نباشند، اخراج می‌شوند. در این صورت به این افراد علاوه بر فشار جدا شدن از خانواده، فشار اخراج شدن هم تحمیل می‌شود.

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد این است که بسیاری از زنان پناهجو به دلیل ساختار مردسالارانه‌ی جامعه‌ی اولیه‌شان بی‌سواد و یا کم‌سواد هستند و معمولا تجربه‌ای در کار کردن بیرون از خانه ندارند. در نتیجه این زنان نمی‌توانند از سیستم‌های حمایتی از پناهجوها به طور کامل استفاده کنند. برای مثال بسیاری از این زنان به دلیل کم سوادِی با فرایند و بروکراسی پیچیده‌ی نام‌نویسی و کسب پناهندگی آشنایی ندارند. بنابراین باید کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان و سازمان‌های مردم‌نهاد (NGOs) اطمینان حاصل کنند که این زنان، اطلاعات و کمک لازم را در مورد پناهندگی و کامل کردن مدارکشان دریافت می‌کنند. حال، همان‌طور که اشاره شد، به دلیل کم بودن مصاحبه‌گران و به طور کلی کارمندان زن، زنان پناهجو، به خصوص آن‌هایی که تحت ستم و تبعیض جنسی و جنسیتی قرار گرفته‌اند، برای کامل کردن مدارکشان با مشکل مواجه می‌شوند. همین‌طور در بسیاری از موارد کسانی که می‌توانند اطلاعات لازم را در اختیار پناهجویان قرار دهند به راحتی در دسترس پناهجویان نیستند و همین به پیچیدگی فرایند کسب پناهندگی می‌افزاید. نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد این است که اعطای مدارک لازم مانند کارت ثبت‌نام به زنانی که تحت سرپرستی مرد هستند طی فرایند پناهندگی الزامی است، چرا که نداشتن مدارک کافی پناهندگی باعث وابستگی این زنان به مردان سرپرست خانوار می‌شود و در نتیجه این زنان می‌توانند به راحتی در خانواده تحت ستم قرار بگیرند. هم‌چنین نداشتن این مدارک می‌تواند منجر به خانه‌نشین شدن زنان و در نتیجه وابستگی اقتصادی هرچه بیشتر آنان شود.

مشکلات زنان در مسیر رسیدن به کشور مقصد و در کمپ‌ها

در این قسمت از مقاله به مشکلات زنان در راه رسیدن به کشوری که قصد پناهندگی در آن را دارند و همچنین در کمپ‌ها می‌پردازیم. در جوامع مردسالار زنان و دختران در مقایسه با مردان و پسران با مشکلات بسیار بیشتری برای دستیابی به حقوقشان روبه‌رو هستند. این مشکلات و سختی‌های بیشتر به خاطر جنسیتشان و در حالت کلی با در نظر گرفتن پدیده‌هایی مانند زنانه‌شدن فقر به خاطر طبقه‌ی اقتصادی پایین‌ترشان به آن‌ها تحمیل می‌شود. بدیهی ست در شرایط جابجایی و بلاتکلیفی پناهجویی تبعیض‌ها و خشونت‌های مبتنی بر جنسیت و طبقه تشدید می‌شوند. اندک ساختارهای پشتیبانی اجتماعی

شکسته می‌شود و سیستم حمایت از پناهجو آن‌طور که باید از زنان حمایت نمی‌کند.

تبعیض و خشونت مبتنی بر جنس و جنسیت

بسیاری از این زنان پناهجو چه در کشورهای محل سکونت اولیه‌شان و یا در مسیر حرکت به کشور مقصد و در کمپ‌های پناهندگی مورد تبعیض و آزار و اذیت جنسی قرار می‌گیرند. برای مثال پناهگاه‌ها باید مکانی امن و خصوصی برای زنان فراهم آورند. در بعضی موارد این زنان مجبور شده‌اند در فضای آزاد و بی‌سرپناه و بدون دسترسی به هیچ امکانات خاصی بخوابند. در بسیاری از کمپ‌های پناهجویی در استقرار چادرها باید به زنان کمک لازم داده شود. امکانات بهداشتی باید برای مرد و زن به اندازه‌ی کافی در دسترس باشد و برای فراهم آوردن امنیت برای زنان و دختران این امکانات باید به صورت مجزا در اختیار زنان و مردان قرار بگیرد. توزیع غذا باید به گونه‌ای باشد که زنان و کودکان غذای کافی دریافت کنند و برای دریافت غذا با ناامنی و اذیت و آزار روبه‌رو نشوند. برای مثال پناهجویانی که به سودان جنوبی پناه می‌برند، برای دریافت غذا باید مسافت‌های بسیار طولانی را که اغلب هم امن نیستند، بپیمایند. علاوه بر این به خاطر سنگین بودن کیسه‌های جیره‌ی غذایی، بسیاری از زنان و هم‌چنین افراد کم‌توان و سالمندان مجبور می‌شوند این جیره‌های غذایی را در ازای دریافت کمک برای حمل آنها با دیگران تقسیم کنند و یا مجبور می‌شوند به صورت معاملاتی و در ازای دریافت کمک برای حمل غذا رابطه جنسی برقرار کنند. علاوه بر این بسیاری از این زنان هنگامی که باید برای دریافت غذا بروند کسی را ندارند تا از فرزندانشان در غیابشان نگهداری کند؛ در نتیجه یا فرزندان تنها رها می‌شوند و در نتیجه در معرض خطرات بسیاری مانند سوءاستفاده‌های جنسی و یا قاچاق انسان قرار می‌گیرند و یا اینکه مادر سرپرست خانواده از گرفتن جیره‌ی غذایی چشم‌پوشی می‌کند که در این صورت خانواده در معرض ابتلا به سو تغذیه قرار خواهد گرفت. هم‌چنین در بسیاری از کمپ‌های پناهجویی زنان مسئول جمع‌آوری سوخت و آب هستند. در نتیجه، این زنان برای فراهم کردن سوخت و آب باید امنیت کافی داشته باشند. برای مثال پناهجویان سودان جنوبی برای جمع‌آوری چوب باید از بوته‌هایی که دور تا دور کمپ یافت می‌شود، استفاده کنند. این کار نه تنها به خودی خود سخت و طاقت‌فرساست بلکه مردان جامعه میزبان اغلب زنان و دختران پناهجو را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. حتی گاهی به دلیل

^۸ Sex Gender Based Violence (SGBV)

^۹ http://ijrl.oxfordjournals.org/content/۱/۲/۲۲۱.full.pdf

محدود بودن منابع موجود در منطقه، نه تنها مردان بلکه زنان جامعه میزبان نیز اقدام به آزار و اذیت زنان پناهجو می‌کنند. بسیاری از این زنان در حین جمع‌آوری چوب و یا طی مسیر دریافت غذا مورد آزارهای جنسی قرار می‌گیرند ولی به دلیل بدنام شدن در جامعه و یا نبود مترجمان زن تجربه خشونتشان را بازگو نمی‌کنند. برای مثال در بعضی مناطق حتی یک نمونه گزارش خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت گزارش نشده است.^{۱۰}

زنان در مسیر رسیدن به کشور مقصد و در کمپ‌های پناهجویی با ریسک بسیار بالای خشونت، اخاذی و سواستفاده که به صورت تجاوز، رابطه‌ی جنسی معاملاتی^{۱۱}، قاچاق انسان و اعضا، و بردگی جنسی معمول است، مواجه می‌شوند. از این میان زنان و دخترانی که تنها جابه‌جا می‌شوند بیشتر در معرض این خطرات قرار دارند، چرا که از ساختارهای پشتیبانی و حمایت خانواده و جامعه بهره‌ای نمی‌برند. بسیاری از این زنان و دختران به دلیل فشارها و ناامیدی مجبور به ازدواج‌های اجباری و زودهنگام می‌شوند. هم‌چنین در بسیاری از موارد زنان پناهجو برای دریافت و تهیه کردن مدارک لازم مانند گذرنامه و یا عبور از مرزها به صورت معاملاتی مجبور به برقراری رابطه‌ی جنسی با قاچاقچیان و یا حتی ماموران مرزی می‌شوند. در بسیاری از کشورها امکانات پذیرش برای جلوگیری از خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت و پاسخگویی به آن، در نظر گرفته نشده است، بنابراین زنان و دختران حفاظت و امنیت مورد نیازشان را دریافت نمی‌کنند. عملکرد دولت‌ها، اتحادیه‌ی اروپا، سازمان‌ها و نهادهای بشردوستانه در مورد جلوگیری از و پاسخگویی به فرم‌های مختلف خشونتی که بر مبنای جنس و جنسیت به زنان و دختران تحمیل می‌شود، کافی نیست. در این مورد می‌توان به کمبود پرسنل آشنا به خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت که می‌توانند این نوع خشونت‌ها را تشخیص دهند و توانایی پاسخگویی را داشته باشند اشاره کرد. شلوغی بیش از حد کمپ‌های پناهجویی و کمبود فضای امن و امکانات لازم مانند تخت‌خواب، سرویس‌های بهداشتی و جدا بودن این سرویس‌ها باعث می‌شود زنان و دختران در معرض خشونت بر مبنای جنس و جنسیت قرار بگیرند. کمبود پشتیبانی و حمایت‌های روانی چه در مسیر و یا در کمپ‌ها پناهجویی باعث آسیب‌پذیری بیشتر

- ↑ http://www.irinnews.org/report/۹۷۲۶۰/women-without-men-vulnerable-in-south-sudan-s-refugee-camps
- ↑ transactional sex

زنان می‌شود. هم‌چنین نبود مترجمان زن (برای مثال مترجمان زن فارسی زبان برای زنان افغانستانی و عربی زبان برای زنان پناهجوی سوری) و یا نبود سیستم اطلاع‌رسانی مناسب و کافی به پناهجویان مانع از دسترسی این زنان به امکانات حداقلی موجود می‌شود. در بسیاری از موارد پناهجویان حتی از وجود سرویس‌های موجود بی‌اطلاع‌اند.

علیرغم تحقیقات بسیار زیادی که در زمینه‌ی خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت انجام شده است، این درک در میان مسئولان دولتی وجود دارد که این خشونت‌ها جزء موارد اصلی بحران پناهجویان نیست. علاوه بر اینکه معمولاً دولت‌ها تدابیر خاصی را لحاظ می‌کنند تا مانع از رسیدن و استقرار پناهجویان در کشورهایشان شوند (می‌توان در این مورد به قوانین فنلاند برای کار اجباری بدون دستمزد، دانمارک و آلمان برای مصادره دارایی‌های پناهجویان، تدابیر آلمان برای نگه داشتن پناهجویان در ترکیه و یونان و بسیاری از موارد دیگر اشاره کرد^{۱۲}) و در نتیجه از مسئولیت و بار مالی قبول پناهجویان رهایی یابند. در نتیجه کمبود داده‌های مبنی بر خشونت مبتنی بر جنس و جنسیت بهانه‌ی لازم برای حداقل کردن هزینه‌ها از طریق نپرداختن کافی به خدماتی جهت جلوگیری، حفاظت و پاسخگویی در مقابل این نوع خشونت‌ها به دست این دولت‌ها می‌دهد. اما این واقعیت مشخص شده است که کم بودن آمار خشونت‌های گزارش شده نه به خاطر کم بودن موارد موجود، بلکه به خاطر آن است که این زنان و دختران اغلب مایل به بیان کردن تجربه خشونت‌آمیزشان نیستند یا اگر هم مایل باشند نمی‌توانند آن را با کارکنان مرد مطرح کنند. هم‌چنین به خاطر نبود شبکه آماری و داده‌های متصل به هم، بسیاری از این زنان پناهجو مایل نیستند تجربه تحت خشونت قرار گرفتن را بارها و بارها و در کشورهای مختلف دوباره بیان کنند. همه‌ی این موارد، شائبه‌ای که خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت اهمیت چندانی ندارد را تقویت می‌کند.

- ↑ http://www.independent.co.uk/news/world/europe/germany-follows-switzerland-and-denmark-to-seize-cash-and-valuables-from-arriving-refugees-a۶۸۲۸۸۲۱.html http://www.independent.co.uk/news/world/europe/denmark-approves-controversial-refugee-bill-allowing-police-to-seize-asylum-seekers-cash-and-a۶۸۳۴۵۸۱.html
- ↑ http://meidaan.com/archive/kioosk/۱۳۱۸۹
- ↑ http://meidaan.com/archive/kioosk/۱۳۰۲۸

با وجود تمامی این مشکلات باید این مسئله را خاطرنشان کرد که حتی اگر نشانه‌های مبنی بر وجود خشونت مبتنی بر جنس و جنسیت وجود نداشته باشند با این حال باید قوانین و سیستم‌های جلوگیری و یا پاسخگویی به این خشونت‌ها تقویت شوند. هم‌چنین باید به جامعه جهانی یادآوری شود که بنابر رهنمود کمیته بین سازمانی^{۱۳} (IASC) در مورد خشونت‌های مبتنی بر جنسیت که در سال ۲۰۱۵ منتشر شد، تمام کارکنان سازمان‌های حقوق بشری باید فرض را بر این بگیرند که خشونت مبتنی بر جنسیت در حال رخ دادن است و جمعیتی تأثیرپذیر را مورد تهدید قرار می‌دهد. این تهدید جدی است و از جمله مشکلاتی است که زندگی شخص را به مخاطره می‌اندازد. این پرسنل، مستقل از وجود یا عدم وجود شواهد قطعی باید طبق توصیه‌های این رهنمودها عمل کنند^{۱۴}.

تغییر سیاست‌های پناهجوپذیری و افزایش کنترل مرزها

یکی دیگر از مشکلات پناهجویان که زنان پناهجو را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد، ترس پناهجوها از تغییر سیاست‌های پناهجوپذیری، بسته شدن مرزها، افزایش محدودیت‌ها و کنترل شدید در مرزها، و ترس پناهجویان از فرارسیدن فصل سرد است. در این صورت چنان چه زنان نیازمند مراقبت‌های خاص باشند، برای آن‌که بدون اتلاف وقت به مسیر خود ادامه دهند، به مراکز درمانی مراجعه نمی‌کنند. این مراقبت‌های خاص می‌تواند گستره‌ی وسیعی از جمله مراقبت‌های ویژه به زنانی که مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند تا مراقبت‌هایِ دوران بارداری یا پس از زایمان و دوران شیردهی و در کل بهداشت باروری را در برگیرند. تعداد زیاد نوزادان در میان جمعیت پناهجویان گواه تعداد زیاد مادران شیرده است که بایستی تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی قرار داشته باشند. این مادران شیرده در معرض سوءتغذیه هستند و نیاز است که با کنترل جمعیت کارآمد و جدا کردن صف‌های غذای مردان و زنان از رسیدن غذای کافی به آن‌ها و با معاینات عمومی از سلامتشان اطمینان حاصل شود. در گزارشی که به صورت مشترک توسط کمیساریای عالی سازمان ملل برای پناهندگان، صندوق جمعیت سازمان ملل متحد^{۱۵} و کمیسیون

پناهندگان زنان^{۱۶} انجام شده است^{۱۷}، اگرچه خدمات پزشکی برای زنان باردار در هر دو کشور یونان و جمهوری مقدونیه وجود دارد ولی زنان باردار و یا شیردهی که حتی مشکلات سلامت دارند، مایل به مراجعه به خدمات بهداشتی و پزشکی نیستند؛ چراکه نمی‌خواهند سفر خود و خانواده‌هایشان را با تأخیر روبه‌رو کنند. سازمان‌های بشردوستانه مثال‌هایی را در اختیار کمیته‌ی ارسال شده قرار دادند که در آن‌ها، زنان پناهجو پس از تولد فرزندشان در کمتر از ۲۴ ساعت بیمارستان را ترک کرده‌اند تا به سفر خود ادامه دهند. بعضی از این زنان پس از عمل سزارین بیمارستان را در مدت زمانی کمتر از ۲۴ ساعت ترک کرده‌اند. هم‌چنین در گزارش آمده است، با وجودی که زنانِ بسیاری دیده می‌شوند که در مراحل پیشرفته بارداری هستند، اما تنها در یک مورد، که زن باردار در فاز فعال^{۱۸} تشخیص داده شد، مایل به انجام آزمایش‌های پزشکی و ماندن در یک بیمارستان محلی بود تا زایمان انجام شود.

ارائه سرویس‌های بهداشتی و پزشکی و روانی

هم‌چنین خدمات جلوگیری و پاسخگویی به خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت و به طور کلی خدمات پزشکی و بهداشتی برای اینکه در دسترس و برای پناهجویان قابل استفاده باشند، باید متناسب با شتاب و سرعت حرکت پناهجویان تنظیم شوند. برای مثال در مناطقی که پناهجویان سریع حرکت می‌کنند، باید کارکنانی که با خشونت‌ها و کمک‌های اولیه بهداشتی – روانی آشنایی دارند در دسترس باشند و این پرسنل باید مجهز به کیت‌های PEP¹⁹ برای کمک‌های اولیه جهت پیشگیری از بیماری‌ها پس از قرار گرفتن در معرض یک عامل بیماری‌زا باشند. در مناطقی که سرعت حرکت پناهجویان کم می‌شود یا حتی متوقف می‌شود، برای مثال در کشورهای مقصد یا در مرزها که فرایند نام‌نویسی به کندی انجام می‌شود، باید خدمات جامع بهداشتی– درمانی مجهز به خدمات جلوگیری از خشونت‌های مبتنی بر جنس و جنسیت و پاسخگویی به آن‌که وابسته و متصل به خدمات ملی موجودی است که توسط دولت‌ها اداره می‌شوند؛ در دسترس پناهجویان قرار بگیرد.

^[1] ۱۶ Women’s Refugee Commission

^[2] ۱۷ http://www.unhcr.org/۵۶۹۴۸۴۱۹.html

^[3] ۱۸ active labour

^[4] ۱۹ Post-exposure prophylaxis kit

هم‌چنین نیاز است به این مسئله اشاره کنیم که در کنار کمبود مراقبت‌های بهداشت اولیه، کمپ‌های پناهجویی به طور وخیمی از کمبود خدمات و مراقبت‌های روانی رنج می‌برند. بسیاری از پناهجویان تا زمانی که به این کمپ‌ها می‌رسند، تروماهای شدید و رنج‌آوری را تجربه می‌کنند. بسیاری از این آسیب‌دیدگان، زنانی هستند که فرزند یا فرزندانشان را از دست داده‌اند، مورد آزار جنسی قرار گرفته‌اند، خانه و کاشانه‌شان را رها کرده‌اند و سرزمینشان را ترک کرده‌اند، در مورد زنان سرپرست خانوار، مسئولیت اداره خانواده بدون کوچک‌ترین حمایتی بر دوششان قرار گرفته است. یا زنانی هستند که خانواده‌شان از هم جدا شده است. این زنان وقتی به کشور مقصد می‌رسند، بدون هیچ کمکی برای رویارویی با فرهنگ و زبانی ناآشنا رها می‌شوند. گاهی تمامی خانواده‌ها در یک مکان عمومی در کنار یکدیگر اسکان داده می‌شوند و فضای خصوصی‌شان را از دست می‌دهند، یا حتی در مواردی، اعضای قبایلی که به صورت تاریخی با هم دشمن هستند باید در کمپ کنار یکدیگر زندگی کنند^{۲۰}. هم‌چنین بیماری و گرسنگی، یا شاهد رویدادهای خشونت‌آمیز بودن، بسیاری از پناهجویان را با تروماهای روانی شدید باقی می‌گذارد. بسیاری از پناهجویان از «اختلال استرسی پس از ضایعه روانی»^{۲۱} (PTSD) رنج می‌برند. این همان وضعیتی است که به موجب آن شخص ضایعه دیده واقعه تروماتیک را در ذهن خود دوباره و دوباره زندگی می‌کند. وضعیت شایع دیگر در میان پناهجویان، «ترومای فرار» (Scape Trauma) است که در آن پناهجویانی که خانه و سرزمینشان را رها کرده‌اند با این سردرگمی که آیا دوباره به خانه و سرزمینشان باز می‌گردند یا نه و اگر باز می‌گردند چه زمانی باز خواهند گشت روبرو می‌شوند. در چنین شرایطی باید خدمات و مراقبت‌های مناسبِ روانی در دسترس پناهجویان ساکن کمپ‌ها قرار بگیرد. باید به پناهجویانی که مشاوره روانی را ننگ می‌دانند راهنمایی و آموزش لازم عرضه شود و باید اطمینان کامل به پناهجو داده شود که مشاوره و دریافت مراقبت‌های روانی، لطمه‌ای در روند اعطای پناهندگی به آنان وارد نخواهد کرد. در آخر، نیاز است به کسانی که در کمپ‌ها کار می‌کنند، آموزش لازم جهت مواجهه با کسانی که تروما دارند، داده شود. چرا که تامین سلامت روانی پناهجو در کمپ‌های پناهندگی، از وظایف اصلی آنان و دولت‌ها است.

^[20] http://faculty.webster.edu/woolfm/refugee.html

^[21] post-traumatic stress disorder

آموزش و اشتغال زنان در کمپ‌ها

با وجودی که در کمپ‌های پناهجویی، زنانِ سرپرستِ خانوار بسیار زیاد هستند؛ اما با این حال مشاغل درآمدزا به مردها اختصاص داده می‌شود. اغلب کمپ‌های پناهجویی قبل از رسیدن سازمان‌های امدادی بین‌المللی، سازمان‌دهی می‌شوند. بدیهی است که زمانی که این پناهجویان از جامعه‌ای مردسالار آمده باشند، این سازمان‌دهی بازتولید کننده جوامع مردسالار پیشین آن‌ها خواهند بود و زنان در آن، جایگاه پایین‌تری نسبت به مردان خواهند داشت. این ساختارِ سلسله مراتبی در توزیع منابع از جمله مشاغل درآمدزا بعد از رسیدن سازمان‌های امدادی بین‌المللی، مستقل از اینکه منعکس‌کننده‌ی جمعیت زنان و مردان پناهجو باشد یا نه، به همان صورت ابتدایی باقی خواهند ماند. این موقعیت، نه تنها زنان را بدون درآمد باقی می‌گذارد؛ بلکه باعث توزیع نامناسب امکانات دیگر مانند جیره‌هایی غذایی نیز می‌شود. در این صورت خانوارهایی که سرپرست زن دارند در مقایسه با خانوارهای مرد-سرپرست جیره‌های غذایی کمتری دریافت می‌کنند. به خاطر همین کمبودها، نبود فرصت‌های اشتغال و کمبودهای موجود در روند توزیع امکانات، بسیاری از زنان و دختران برای حمایت از خود و خانواده‌هایشان مجبور به تن‌فروشی، بردگی جنسی، کار خانگی اجباری و ماندن و تحمل دیگر روابط مبتنی بر سواستفاده می‌شوند. اگر برای زنان فرصت‌های کار به وجود نیاید و همچنین با تجارت سکس و پیامدهای آن مبارزه و برخورد نشود این چرخه معیوب تداوم خواهد یافت^{۲۲}.

علاوه بر همه‌ی این‌ها زنان و دختران باید در کمپ‌ها مورد آموزش قرار بگیرند تا بتوانند به مشکلات و موانع اقتصادی و فرهنگی‌شان غلبه کنند. هم‌چنین زنان باید در اداره و تصمیم‌گیری‌های مربوط به کمپ‌ها مداخله داشته باشند تا نیازهای آنان شناسایی شود و در راستای برطرف کردن مشکلاتشان اقدامات لازم صورت گیرد.



زنان و جنگ

ترجمه و تلخیص: بنفشه جمالی

اغلب درگیری‌ها و جنگ‌هایی که امروزه در جهان رخ می‌دهند، «درگیری‌های داخلی» بین گروه‌های مختلف قومی و یا سیاسی در داخل مرزهای یک کشور هستند تا جنگ‌های میان دو کشور با مرزهای جغرافیایی متفاوت. همین امر به افزایش تعداد افراد غیرنظامی «گرفتار شده» در جنگ بین نیروهای مسلح داخلی که در بسیاری از موارد عامدانه استفاده از افراد غیرنظامی را به‌عنوان استراتژی جنگی خود بر می‌گزینند، منجر شده است. جنگ‌های داخلی بسیار بیشتر از جنگ‌های خارج از مرزها می‌توانند زندگی زنان به‌عنوان بخشی از شهروندان یک کشور را متاثر سازند. علاوه بر این، این روزها تعداد زنانی که اسلحه به دست می‌گیرند و به نیروهای مسلح می‌پیوندند رو به افزایش است.

در سال‌های اخیر به خصوص در بحث‌های آکادمیک و در رسانه‌ها توجه زیادی به خشونت‌های جنسی به‌ویژه تجاوز به زنان و دختران در طول جنگ و ایجاد قوانین بین‌المللی بشردوستانه برای محافظت از آن‌ها شده است. اگرچه این اقدامات حائز اهمیت است اما در درگیری‌های مسلحانه بیشتر توجهات بین‌المللی بر خشونت‌های جنسی محدود شده است و سایر مشکلات زنان در جنگ اغلب مغفول مانده‌اند. این مقاله سعی دارد به بررسی مشکلات چندوجهی زنان در زمان درگیری های مسلحانه بپردازد:

زنان مشارکت‌کننده در جنگ‌ها

در طول تاریخ زنان نقش‌های متفاوتی را در جنگ‌ها به عهده داشته‌اند. در جنگ جهانی دوم مهم ترین نقش زنان در نیروهای نظامی آلمان و انگلیس در واحدهای ذخیره و پشتیبانی (از جمله کار در کارخانه‌های مهمات‌سازی) و یا در اتحاد جماهیر شوروی دخالت مستقیم در جنگ به عنوان نیروهای نظامی که حدود ۸ درصد کل نیروهای نظامی آن را تشکیل می‌داد، بود. از آن زمان تا امروز زنان نقش‌های بیشتری را در جنگ‌ها به صورت داوطلبانه و یا غیر داوطلبانه در بخش‌های پشتیبانی یا نظامی به عهده داشته‌اند. به عنوان مثال، در مجموع ۱۴ درصد از پرسنل ارتش ایالات متحده آمریکا را زنان تشکیل می‌دهند. در جنگ خلیج‌فارس بین سال‌های ۱۹۹۱–۱۹۹۰، در بین نیروهای نظامی آمریکایی ۴۰ هزار زن حضور داشتند. تقریباً یک پنجم نیروهای مسلح اریتره و یک سوم نیروهای نظامی گروه جدایی طلب ببرهای تامیل در سریلانکا را زنان تشکیل می‌دهند. تعداد زنان «بمب گذار انتحاری» گروه ببرهای تامیل و تعداد زنانی که داوطلب این اقدامات بودند در طول ۳۰ سال جنگ داخلی این کشور به طرز هولناکی افزایش پیدا کرده بود. به دلایل مختلفی زنان اغلب برای انجام عملیات نفوذی و ضربتی ترجیح داده می‌شوند: ۱– احتمال مشکوک شدن به زنان کمتر است. ۲– در جوامع محافظه‌کار خاورمیانه و آسیای شرقی از بازرسی بدنی زنان معمولاً اجتناب می‌شود. ۳– زنان امکان جاسازی مواد منفجره در زیر لباس‌های خود و تظاهر به بارداری را دارند. ۴– زنان نیز همچون مردان توانایی دست زدن به خشونت‌های افراط‌گرایانه را دارند.

علاوه بر این، تعداد زیادی از زنان برای رابطه جنسی، پخت و پز و نظافت اردوگاه‌ها در طول جنگ‌ها ربوده می‌شوند. این زن‌ها در معرض حملات قابل توجهی چه از سوی ربایندگان خود و چه از سوی گروه‌های دیگر درگیر جنگ هستند. در جنگ جهانی دوم نیروهای ارتش ژاپن تعداد زیادی از زنان خارجی را تحت عنوان «زنان آرامش» به بردگی جنسی خود گرفتند. همچنین در سال‌های اخیر گزارش‌های مختلفی از ربوده شدن زنان و دختران توسط نیروهای مسلح در کشورهایی مثل اوگاندا منتشر شده است.

علیرغم نمونه‌های ذکر شده در ارتباط با مشارکت داوطلبانه و غیر داوطلبانه زنان در درگیری‌های نظامی به عنوان جنگجو یا حمایت کننده، برخی از کشورها به لحاظ فرهنگی از مشارکت زنان در جنگ‌ها ممانعت می‌کنند؛ زانی که بیشترین صدمات را در طول جنگ‌ها به عنوان بخشی از شهروندان آن جامعه متحمل می‌شوند.

زنان به‌عنوان شهروندان غیرنظامی

زنان و دختران همانند مردان و پسران به عنوان بخشی از شهروندان غیرنظامی مورد حملات و خشونت‌های متعددی در طول جنگ‌ها قرار می‌گیرند. آن‌ها به طور مستقیم در هنگام بمباران‌ها و به طور غیرمستقیم هنگام کمبود مواد غذایی و مایحتاج بهداشتی تحت تاثیر جنگ قرار می‌گیرند. هنگامی که مردان خانواده به نیروهای نظامی برای جنگیدن می‌پیوندند و به دنبال آن کشته، بازداشت و یا ناپدید می‌شوند، این زنان هستند که مجبور به تحمل تمام مسئولیت‌های مرتبط با کودکان، افراد مسن و در سطح وسیع‌تر جامعه می‌شوند. افزایش ناامنی و ترس از مورد حمله قرار گرفتن اغلب موجب فرار زنان و کودکان از محیط‌های جنگ زده می‌شود و به همین جهت تعداد زیادی از پناهنده‌ها در سطح جهان را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند؛ اما تکلیف زنانی که راهی برای فرار ندارند چیست؟

واقعیت این است که بسیاری از زنان برای محافظت از خانواده خود اقدام به فرار نمی‌کنند و در مناطق جنگ‌زده برای محافظت از خانه‌های خود، دارایی‌ها، کودکان، افراد مسن و افراد بیمار خانواده و یا برای جستجوی اعضای ناپدید شده خانواده باقی می‌مانند. در حقیقت باید گفت زن بودن موجب در امان ماندن آن‌ها از آسیب‌های جنگ نمی‌شود و اتفاقا زن‌ها در بسیاری از جنگ‌ها به دلیل جنسیتشان مورد هدف قرار می‌گیرند. بنا بر

گزارش‌های منتشر شده از سوی صلیب سرخ در جنگ کرواسی زنان مسن زیادی به بهانه محافظت از دارایی‌ها توسط اعضای خانواده در مناطق جنگ زده رها شده‌اند.

زنان اغلب هدف حملات نظامی قرار می‌گیرند و در بسیاری از موارد وادار به پناه دادن و غذا دادن به سربازهای دو طرف درگیر در جنگ می‌شوند. همچنین به دلیل نزدیکیِ منطقه‌ای با نیروهای درگیر جنگ، زنان اغلب در دسترسی و یافتن مواد غذایی، مواد بهداشتی و مایحتاج خود و خانواده با محدودیت‌های زیادی مواجه می‌شوند. محدودیت دسترسی به خدمات پزشکی تاثیرات زیادی بر زندگی زنان به خصوص در حوزه پیشگیری از بارداری و یا زایمان به جا می‌گذارد. عوارض زایمان به دلیل شرایط استرس‌زا موجب افزایش مرگ و میر مادران و نوزادان در هنگام جنگ‌ها می‌شود.

زنان در طول جنگ، هنگام حمله به خانه‌ها و یا اطراف محل سکونت و در محل ایست‌های بازرسی، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند. فقدان «مدارک هویتی» که در بسیاری از جوامع سنتی زنان از داشتن آن محرومند، خود عامل دیگر محدودیت بیشتر زنان در داشتن آزادی تردد است و احتمال آزار و اذیت، به خصوص آزار و اذیت جنسی، را برای آن‌ها افزایش می‌دهد.

خشونت جنسی در درگیری‌های نظامی

جنگ بوسنی و هرزگوین جهان را با مفهوم استفاده از «تجاوز» به عنوان سلاح جنگی آشنا کرد. جهان از شنیدن آمار زنانی که برای باردار کردنشان مورد تجاوز قرار می‌گرفتند، وحشت‌زده شد. تجاوز، روسپیگری اجباری، بردگی جنسی و بارداری اجباری طبق قوانین بین‌المللی امروز به عنوان جنایت جنگی شناخته می‌شوند. تاریخ غارتگری ارتش‌ها در ورود به شهرهای مسکونی و حمله به شهروندان غیرنظامی و تجاوز به آن‌ها را فراموش نخواهد کرد؛ اما تعداد کمی از دولت‌ها و نیروهای نظامی هستند که تجاوز را جرم می‌شمارند. تجاوزی که به هیچ عنوان نباید به عنوان ابزاری برای نشان دادن قدرت یا پاداش نیروهای نظامی مورد استفاده قرار گیرد.

در بسیاری از درگیری‌ها زنان به صورت سیستماتیک به دلایل سیاسی یا قومی برای نسل‌کشی و یا پاکسازی های قومیتی مورد خشونت‌های جنسی قرار می‌گیرند. از بنگلادش تا یوگسلاوی، از برلین در جنگ جهانی دوم تا مناطق تحت اشغال

ژاپن، از ویتنام تا موزابیک، از افغانستان تا سومالی، زنان و دختران در مقیاس وسیع‌تر و مردان و پسران در مقیاسی کوچکتر همواره در درگیری‌های نظامی مورد خشونت‌های جنسی قرار گرفته‌اند.

به دلیل مقیاس گسترده تجاوز به زنان و دختران، مردان و پسران، بزرگسالان و کودکان و مرگ بسیاری از قربانیان تجاوز در طول جنگ‌ها و یا عدم گزارش بسیاری از موارد تجاوز از سوی قربانیان، ارائه آمار دقیق از این خشونت‌ها در طول جنگ‌ها میسر نیست. آماری که وجود دارد اغلب در ارتباط با قربانیانی است که برای درمان جراحات‌ها، سقط جنین، زایمان و بیماری‌های مقاربتی به مراکز درمانی مراجعه کرده‌اند؛ در بسیاری از موارد زنان به دلیل ترس از قضاوت خانواده و جامعه از بازگویی تجربیات خود سرباز می‌زنند و بسیاری از آن‌ها می‌گویند هیچ‌کس نمی‌تواند به آن‌ها به دلیل نقصی که پیدا کرده‌اند، کمک کند.

صلیب سرخ توجه ویژه‌ای به خشونت‌های جنسی و تجاوز به‌عنوان جنایت جنگی و نقض فاحش حقوق بشر دارد. در بیست و هفتمین کنفرانس جهانی صلیب سرخ و هلال احمر (۱۹۹۹ ژنو) بار دیگر بر توجه ویژه به جرم انگاری خشونت‌های جنسی به‌عنوان سلاح جنگی در جنگ‌ها و این که تمامی ارتش‌ها و گروه‌های سیاسی باید در اجرای تمام و کمال قوانین بین‌المللی و تبدیل آن‌ها به واقعیت دخیل شوند، تاکید شد. آن‌ها باید اقدامات لازم را برای جلوگیری از وقوع خشونت‌های جنسی در طول جنگ و محاکمه عاملان آن در صورت وقوع انجام دهند. لازم به ذکر است که در خصوص درگیری‌های یوگسلاوی و

روآندا دادگاه‌های بین‌المللی آمران خشونت‌های جنسی علیه زنان را مورد محاکمه و تحت پیگرد قانونی قرار دادند.

مفقودشدگان و زنان بیوه

جنگ بوسنی و هرزگوین (۱۹۹۵–۱۹۹۲) توجه به مصائب زنان آسیب دیده از خشونت‌های جنسی را در دستور کار جهان قرار داد. در کنار خشونت‌های جنسی، جنگ بوسنی نیز همانند تمامی جنگ‌های قبل و بعد از آن موجب جدایی‌های داوطلبانه و غیر داوطلبانه مردان از زنان و کودکان خود شد. تعداد زیادی از سربازان در درگیری‌ها کشته شده، به دست نیروهای دشمن اسیر شده و یا به کشور سوم و مناطق امن گریختند. بسیاری از زنان اما به امید این که جنگ به زودی تمام خواهد شد، برای محافظت

از اعضای خانواده، خانه و دارایی‌ها و پیدا کردن ردی از مردان مفقود شده خانواده خود در مناطق جنگ‌زده باقی ماندند. باوجود این که تعداد زیادی از کشته‌شدگان و مفقودشدگان این درگیری‌ها را مردان (اعم از نظامی و غیرنظامی) تشکیل می‌دادند اما تعداد زیادی از زنان نیز کشته شدند که آمار دقیقی از آن‌ها در دست نیست. در پایان درگیری‌ها و بر اساس گزارش‌های اعلام‌شده به صلیب سرخ از سوی خانواده‌ها ۱۸٬۲۹۲ نفر ناپدید شده بودند که حدود ۹۱٪ درصد آن‌ها مرد و ۸٪ درصد زن بودند.

ناپدید شدن مردان خانواده برای زنان به جا مانده از جنگ پیامدهای زیادی را به دنبال دارد. جنگ در یوگوسلاوی سابق و نسل‌کشی روآندا وضعیت زنان بیوه و زنانی را که به دنبال پیدا کردن ردی از سرنوشت مردان مفقود شده خانواده خود بودند، پررنگ ساخت. بازماندگان این جنگ‌ها و تمامی جنگ‌ها در سراسر جهان، نه تنها باید با مصائب و سختی‌های ناشی از جنگ کنار می‌آمدند بلکه باید رنج مضاعف سردرگمی و ضربه روحی ناشی از مفقود شدن مردان خانواده خود را نیز تحمل می‌کردند. زنانی که گاهی مردان گم‌شده‌شان (پدر، شوهر و پسر) اموال و دارایی و حقوق بازنشستگی‌ای از خود باقی نمی‌گذارند و زنان و کودکانشان ممکن است به دلیل عدمحمایت‌های اجتماعی در شرایط اسفناکی گرفتار شوند.

امروزه ده‌ها هزار زن در سراسر جهان به دنبال پیدا کردن خبری از سرنوشت بستگان مفقود شده خود هستند و در بسیاری از موارد این جستجوها سال‌ها پس از پایان درگیری‌ها نیز ادامه دارد. ناتوانی در دفن عزیزان گم شده و سوگواری برای آن‌ها اثرات روحی جبران‌ناپذیری بر بازماندگانشان باقی می‌گذارد. قوانین بین‌المللی حق خانواده‌ها برای دسترسی به اطلاعات افراد گم شده را به رسمیت شناخته است.

زنان در سراسر جهان شجاعت زیادی در شکستن سکوت و به عهده گرفتن نقش سرپرست خانواده– نقشی که به دلیل محدودیت‌های اجتماعی که در گذشته از سوی جامعه به آن‌ها تحمیل شده است آمادگی کمی برای پذیرفتن آن دارند– به کار می‌برند. بسیاری از زنان مشکلات ناشی از جنگ را به چالش می‌کشند و با کنار گذاشتن درد و رنج خود برای زندگی بهتر کودکان خود تلاش می‌کنند.

اگرچه زنان آواره قدرت و توانایی بالایی در به‌کارگیری مکانیسم‌های مقابله‌ای برای تضمین بقای خود و خانواده شان دارند، اما زنان در کمپ‌های آوارگان به خصوص زنان تنها، باردار، مادران کودکان خردسال و زنان مسن، بیشتر در معرض آسیب

آوارگی زنان

همان‌طور که قبلا گفته شد زنان و کودکان در سراسر جهان جمعیت بالایی از پناهندگان را تشکیل می‌دهند. ساختن زندگی در مکانی جدید مشکلات زیادی را برای زنان به دنبال دارد و آن‌ها را با خطرات زیادی مواجه می‌سازد. زنان آواره اغلب دارایی و اموالی با خود همراه ندارند و در بسیاری از مواقع از اعضای خانواده خود جدا می‌شوند. بی‌سرپناهی اغلب موجب اتکای زنان به افراد محلی، سازمان‌های دولتی و غیردولتی می شود که برای ساماندهی افراد آواره سازماندهی شده‌اند. آن‌ها اغلب مجبورند برای یافتن آب، غذا، چوب برای آتش زدن و گیاهان دارویی برای خود و اعضای خانواده شان مسافت‌های طولانی را طی کنند. در طول مسیر زنان ممکن است با خطرات مختلفی از جمله مورد حمله قرار گرفتن از سوی نیروهای جنگی و یا سوء استفاده جنسی به‌ویژه تجاوز قرار بگیرند.



هستند. این زنان مجبورند به تنهایی بار زیادی از مسئولیت‌ها را برای زنده ماندن خود و اعضای خانواده شان تحمل کنند. به‌علاوه، ممکن است بسیاری از آن‌ها به دلیل نداشتن مدارک هویتی که در برخی از جوامع سنتی زنان فاقد آن هستند، از چشم مسئولین کمپ‌ها برای دریافت خدمات بهداشتی و درمانی پنهان بمانند. برای مثال، زنان باردار نیاز به خدمات بیشتری در حوزه بهداشتی و دسترسی به مواد غذایی دارند. همچنین مادران دارای کودکان خردسال نگرانی‌های مضاعفی برای آموزش، تهیه کتاب و لباس کودکان خود دارند.

زنان فاقد سرپناه برای نظافت و بهداشت شخصی دچار کمبود جا هستند. بسیاری از این زنان به دلیل مشترک بودن حمام و توالت با مردان غالبا با محدودیت‌ها زیادی به دلیل باورهای فرهنگی و سنتی جامعه‌ای که در آن زندگی کرده‌اند، مواجه هستند. به دلایل ذکر شده در برنامه‌ریزی برای اسکان و توزیع کمک به افراد پناه جو باید محدودیت‌هایی که در فوق به آن‌ها اشاره شد نیز مورد توجه قرار بگیرد.

زنان زندانی

زنان زندانی اغلب در شرایط بدتری از مردان قرار دارند. از دلایل اصلی آن می‌توان به نبود زندان مختص زنان با توجه به جمعیت بیشتر مردان بازداشت شده در جنگ‌ها اشاره کرد. به دلیل جمعیت کمتر، زنان زندانی اغلب در زندان مردان و در بخش جداگانه‌ای اسکان داده می‌شوند. بخشی که معمولا کوچک تر و فاقد امکانات بهداشتی مناسب است.

زندان مخصوص زنان نیز می‌تواند مشکلات دیگری را برای زنان به دنبال داشته باشد. در برخی اوقات زنان به زندان‌های مختص زنان که فاصله زیادی با محل زندگی‌شان دارد، فرستاده می‌شوند. این امر موجب دور شدن زنان از اعضای خانواده و حمایت‌های آن‌ها می‌شود.

افراد بازداشتی به‌شدت بر ملاقات دوره‌ای با اعضای خانواده خود که برایشان مایحتاجی مانند غذای اضافی و یا پوشاک، دارو و لوازم بهداشتی می‌آورند، متکی هستند. زنان اغلب از ملاقات دوره‌ای با اعضای خانواده خود و به دنبال آن برخورداری از حمایت‌های آن‌ها، به دلیل دوری زندان از محل زندگی افراد خانواده، محقود شدن اعضای خانواده در درگیری‌ها و یا عدم توانایی پرداخت هزینه‌های سفر توسط اعضای خانواده، محروم هستند. از سوی دیگر زنان اغلب با نگرانی‌های مضاعفی در رابطه با کودکان خود مواجه هستند. در بسیاری از مواقع کودکان نیز به همراه مادران خود بازداشت می‌شوند و در محل‌های دیگری نگهداری می‌شوند.

زنان در زندان نیازمند امکانات بهداشتی ویژه‌ای هستند. دسترسی به حمام و توالت به صورت منظم و دسترسی به نوار بهداشتی و لباس مناسب در دوران قاعدگی از جمله نیازهایی است که زنان در طول بازداشت با آن‌ها مواجه هستند. زنان و مردان در زندان با انواع خشونت‌های جنسی روبرو هستند که این خشونت ها ریسک بارداری و ابتلا به انواع بیماری‌های مقاربتی را برای زنان به دنبال دارد.

نتیجه‌گیری

جنگ چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح داخلی درد و رنج‌های زیادی را برای مردم گرفتار شده در درگیری‌ها به دنبال دارد. زنان با مشکلات چندوجهی‌ای در طول جنگ مواجه هستند. از به کار گرفته شدن به‌عنوان نیروهای نظامی گرفته تا

هدف انواع خشونت‌ها قرار گرفتن به‌عنوان شهروندان غیرنظامی گرفتار در جنگ؛ خشونت‌هایی که در بسیاری از موارد مبتنی بر جنسیتشان است. اما «تجاوز» تنها خشونت نیست که زنان در جنگ با آن مواجه هستند. جنگ برای زنان یعنی جدایی از اعضای خانواده و محل زندگی، یعنی آوارگی و بی‌سرپناهی. جنگ برای زنان یعنی آسیب‌دیدگی و محرومیت. جنگ زنان را وادار به پذیرش نقش‌هایی می‌کند که به دلیل محرومیت‌های اجتماعی در گذشته غالبا آمادگی چندانی برای پذیرش آن‌ها را ندارند.

امروزه بیش از هر زمان دیگر، کشورها و گروه‌های سیاسی و گروه‌های نظامی باید حداکثر تلاش خود را برای حفاظت از شهروندان غیرنظامی به خصوص اقشار آسیب‌پذیر جامعه به کار بندند و زنان نیز به‌عنوان نیمی از جمعیت جهان باید برای تحقق این امر تلاش کنند. تمامی دولت‌ها موظف به رعایت معاهدات بین‌المللی بشردوستانه هستند که آن‌ها را ملزم به ترویج قوانین حمایتی از زنان و ممانعت از بروز هر گونه خشونت علیه زنان در جنگ‌ها و جرم انگاری این خشونت‌ها و محاکمه افراد خاطی در صورت بروز آن می‌کند. اگر امروز زنان در درگیری‌های مسلحانه با انواع سختی‌ها و مشکلات دست‌وپنجه نرم می‌کنند، نه به دلیل نبود قوانین بازدارنده در سطح بین‌المللی که به علت رعایت نکردن این قوانین از سوی دولت‌ها و نیروهای نظامی است. قوانینی که رعایتشان باید تبدیل به واقعیت شوند.

منبع

Lindsey, Charlotte, Women and war–An overview, International Review of the Red Cross, No ۸۳۹. Available at www.icrc.org

برخی از منابع تخمین می‌زنند که بیش از یک میلیون زن مهاجر غیرقانونی در ترکیه هستند که به طور خاص به عنوان کارگران خانگی کار می‌کنند؛ اما به طور قطع صدها هزاران زن مهاجر غیرقانونی این جا هستند که از کشورهای همسایه همچون گرجستان، مولدووا، ترکمنستان و قزاقستان می‌آیند. زنانی که از ایران، عراق و سوریه می‌آیند، پناهندگی دارند. بعضی از این زنان هم از سنگال، کنیا، سومالی و سایر کشورهای آفریقایی می‌آیند.

شرایط زنان پناهنده یا مهاجر غیرقانونی که به عنوان کارگران خانگی کار می‌کنند، چگونه است؟

پناهنده یا مهاجر غیرقانونی، بیشتر این زنان در بخش‌های جنسیت زده ی بازار کار همچون کار خانگی، خدمات مراقبتی، نظافت و... مشغول به کارند. زنان از مولدووا، گرجستان، ترکمنستان، همسایه‌های نزدیک، کشورهای آفریقایی و حتی فیلیپین برای زندگی و کار به ترکیه می‌آیند. اتحادیه اروپا کمی دولت را به خاطر شرایط بد کارگران خانگی مورد انتقاد قرار داد و بنابراین دولت بعد از همه‌ی این انتقادها سعی کرد به نوعی کارگران خانگی را قانونی کند. آخرین تلاش دولت در سال ۲۰۱۲ بود و آن طور که برنامه ریزی شده بود، به خوبی پیش نرفت. ۹۰۰۰ زن مهاجر ثبت نام کردند ولی دولت تنها به کسانی که شش ماه با اجازه اقامت مانده بودند، اجازه کار یک ساله می‌داد و در غیر این صورت باید جریمه‌ای پرداخت می‌کردند که مبلغ آن زیاد بود. در نتیجه، بیشتر زن‌ها تمایلی نداشتند ثبت‌نام کنند.
فرضا اگر شما دو سال این جا بمانید باید بیش از هزار لیره پول پرداخت کنید و بیمه سلامت خصوصی هم داشته باشید. بعضی از شرایط هستند که زنان یا کارفرمایان آن‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند، برآورده کنند. اول این‌که باید درخواست اجازه‌ی اقامت شش ماهه بدهید. اگر شما فرضا یک سال و نیم یا دو سال بعد از اتمام ویزای خود این جا بمانید، دولت می‌گوید در صورتی که تمام این شرایط را برآورده کنید، به شما اجازه‌ی اقامت خواهیم داد و شما باید مقداری پول پرداخت کنید. این زنان به این جا می‌آیند تا پول جمع کنند و اگر کارفرما برای آن‌ها درخواست ویزا ندهد، آن‌ها به خودی خود نمی‌توانند جریمه را پرداخت کنند و شرایط لازم را برآورده کنند؛ بنابراین آن‌ها تا زمانی که بخواهند برگردند، صبر می‌کنند و سر مرز مقداری جریمه می‌دهند. میزان پولی را که در هر دو شرایط باید بدهند، محاسبه می‌کنند و بعد تصمیم می‌گیرند؛ و حق هم دارند، چون

اگر کارفرما نخواهد آن‌ها را به عنوان کارگر خانگی ثبت کند، از آن جا که به او وابسته‌اند، خودشان به تنهایی نمی‌توانند این کار را بکنند. تقریبا تمام زنان این بخش غیرقانونی هستند و در موقعیت خطرناک و آسیب پذیری نسبت به بهره‌کشی قرار دارند. چون کارفرما یک کارگر مهاجر مطیع می‌خواهد که هراس اخراج شدن از کشور را دارد. ما می‌خواهیم مشکلات آن‌ها را به چشم بیاوریم. این مسئله بخشی از مبارزه‌ی ما به عنوان کنشگران فمینیست است و باید باشد، چرا که در یک کشور زندگی می‌کنیم. اگر ما که صدای خود را برای دفاع از حقوق زنان بلند می‌کنیم، نتوانیم مشکلات بزرگی را ببینیم که زنان مهاجر با آن روبرو هستند، این به این معناست که ما در عین دفاع از حقوق زنان، زنان مهاجر را طرد کرده‌ایم.

این زنان در چه مشاغل دیگری مشغول به کار هستند؟ وضعیت آن‌ها در مشاغل دیگر چگونه است؟

هر شغلی! زنانی هستند که در تولیدی‌های پارچه‌بافی، جواهرات، کفش یا چرم کار می‌کنند. آن‌ها معمولا در کارگاه‌های کوچک با تعداد ده کارگر کار می‌کنند؛ اما بیشتر این مشاغل غیرمجاز هستند. چون کارهای مجاز معمولا برای کارگران بومی است و تمام کارهای کثیف بر دوش مهاجران غیرقانونی گذاشته می‌شود؛ بنابراین می‌توان آن‌ها را همه جا دید. در بخش چرم کار می‌کنند؛ کیف، کفش، انواع جواهرآلات و محصولات نساجی درست می‌کنند. بعضی از آن‌ها در خیابان‌ها دست‌فروشی می‌کنند. برای نمونه، زنی را می‌شناسم که از سنگال آمده است، کارهای دستی درست می‌کند و در خیابان می‌فروشد.

شرایط زنان مهاجری که کارگران جنسی‌اند، چگونه است؟

زنان مهاجری هستند که در خیابان، کلوب های شبانه و فضاهای خانگی تن‌فروشی می‌کنند. تن‌فروشی، مانند آزار، در پیوند با انواع دیگر مشاغل است. برای مثال، یک زن اوگاندایی یک سال و نیم است که دارد این جا زندگی می‌کند و ده بار تا به حال محل کارش را عوض کرده است. او الان در یک کارگاه کوچک کار می‌کند، اما زنانی را می‌شناسم که دیگر از این‌که حقوقشان را نمی‌دهند، به تنگ آمده‌اند و در خیابان تن‌فروشی می‌کنند. آن‌ها از سوی خانواده و دوستانشان بسیار تحت‌فشارند. در حال حاضر ما ارتباط نزدیکی با بعضی زنان آفریقایی داریم و

می‌دانیم که اغلب آمده‌اند این جا تا برای آموزش کودکانشان یا نیازهای خانوادگی پول جمع کنند و به کشورشان برگردند. آن‌ها برای آمدن به این جا پول قرض می‌کنند، در نتیجه خیلی برایشان مهم است که این جا پول در بیاورند و پس‌انداز کنند و هر بار که موفق نمی‌شوند حقوق خود را بگیرند، ناچارند تغییر شغل دهند. آن‌ها به طور منظم، مثلا ماهی یک بار، تغییر شغل می‌دهند؛ بنابراین بعضی از آن‌ها از این‌همه بهره‌کشی و آزار جنسی در محیط کار به تنگ می‌آیند و در نهایت کارشان به تن‌فروشی می‌کشد. از آن جایی که بیشتر آن‌ها شرایط مشابهی دارند، پس بیشترشان هم مجبور به تن‌فروشی می‌شوند. چاره‌ی دیگری به جز تن‌فروشی ندارند.

وضعیت اشتغال میان پناهندگان چگونه است؟

پناهندگان اجازه‌ی کار ندارند، بنابراین تنها می‌توانند به عنوان کارگران ثبت‌نشده و بدون هیچ بیمه‌ای کار کنند. در نتیجه، شرایط مشابهی به پناهندگان یا به عبارتی پناهندگان مشروط تحمیل می‌شود. به این دلیل می‌گویم پناهندگان مشروط که ترکیه به طور کامل به افراد پناهندگی نمی‌دهد؛ بنابراین پناهندگان سوری تحت حمایت موقت دولت ترکیه هستند و بقیه هم پناهندگی موقت دارند. از جمله تفاوت‌هایی که بین پناهندگان سوری و سایر پناهندگان وجود دارد، این است که سوری‌ها نمی‌توانند از طریق کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان در کشور سومی اسکان مجدد یابند و به همین خاطر است که سوری‌ها از دریای اژه عبور می‌کنند و برای رسیدن به کشورها اروپایی ریسک می‌کنند.

سیستم حمایتی ترکیه از پناهندگان شامل چه چیزهایی می‌شود؟

اول از همه، آن‌ها باید به شهرهای اقماری^۸ بروند که باید در آن جا زندگی کنند. بیش از پنجاه شهر اقماری در ترکیه وجود دارد اما شهرهای بزرگ مانند استانبول و آنکارا جزو آن‌ها نیستند؛ بنابراین آن‌ها باید بدون داشتن هیچ کاری در این شهرها زندگی کنند و در عین حال هم نمی‌توانند هیچ کمکی از سوی دولت یا کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان دریافت کنند. اگر پناهنده یا پناه‌جو باشید باید در اداره‌ی پلیس یکی از این شهرها خود را ثبت کنید و هر هفته یا دو هفته یک بار امضا کنید. این حمایت موقتی به خودی خود به شما اجازه کار نمی‌دهد.

علاوه بر این، پیدا کردن کار در این شهرهای کوچک بسیار دشوار است؛ و حتی اگر کار سیاهی مثل کارهای نظافتی پیدا کنید، کسی خودش را به زحمت نمی‌اندازد که به خاطرش برای شما مجوز کار بگیرد. کارفرماها نیروی کار مطیع می‌خواهند و کارگران مهاجر از این جهت بسیار مناسب‌اند.

فکر می‌کنید این زنان در جماعت‌های خودشان هم مورد آزار قرار می‌گیرند؟

به سختی می‌توان گفت که بین خود مهاجران هم آزار سازمان یافته وجود داشته باشد اما مطمئنا نوع موقعیتشان شکلی از سلسله‌مراتب بین شان ایجاد می‌کند. کسانی که قدیمی‌ترند همیشه به لحاظ اطلاعات، زبان، مدارک شناسایی، اعتبار مالی دست بالا را دارند و از امتیازاتی برخوردارند. برای نمونه، وقتی عده‌ای تازه‌وارد با افراد قدیمی‌تر، به ویژه اگر از یک خانواده باشند، در یک جا باشند، تازه‌واردها به‌نوعی باید به قدیمی‌ترها خدمت کنند، برای پیدا کردن کار به آن‌ها حق کمیسیون پرداخت کنند و غیره. همچنین مواردی از خشونت علیه زنان داخل خود گروه‌های مهاجران هم به گوش ما رسیده است. در یک مورد، زنی اهل ترکمنستان از سوی یکی از مردان هم‌وطنش مورد خشونت جنسی قرار گرفته بود. ما سعی کردیم به او کمک کنیم، ولی او از ترس اخراج از کشور شکایتش را پس گرفت. مرد اجازه‌ی اقامت داشت؛ بنابراین حتی «جایگاه قانونی» هم بین افراد سلسله‌مراتب ایجاد می‌کند؛ مثلا اگر شما «برگه‌^۹» داشته باشید می‌توانید از نقاط آسیب آن‌هایی که مهاجر غیرقانونی‌اند، استفاده کنید. ما به ویژه زمانی شاهد این جور موقعیت‌ها هستیم که بعضی مهاجران مرد زنان را مجبور به تن‌فروشی می‌کنند تا قرض شان را به آن‌ها پرداخت کنند؛ قرضی که بابت «کمک کردن» به به این زنان برای یافتن خانه و... از آن‌ها طلب دارند.

همان طور که در مثال تان هم گفتید، زنان ممکن است به دلایل مختلف این قضیه را مسکوت باقی بگذارند....

بله، به‌ویژه اگر حق ماندن در کشوری را نداشته باشند. موقعیت غیرقانونی بودن از سوی خیلی‌ها مورد سوءاستفاده می‌گیرد؛ مثلا باید اجازه‌ی بیشتر بدهید، ساعات بیشتری را در ازای حقوق کمتر کار کنید و غیره. زنی را می‌شناسم که در جاهایی که کار می‌کرد، با سختی‌های زیادی روبرو بود؛ از جمله این‌که حقوقش را به

^[1] paper

^[2] satellite cities

موقع دریافت نمی‌کرد و کارفرماها او را مورد آزار جنسی قرار می‌دادند. او در نهایت تصمیم گرفت در خیابان تن‌فروشی کند. فرض کنید زن وقتی بعد از چند هفته می‌رود حقوقش را بگیرد، رئیسش می‌گوید اگر می‌خواهی حقوقت را بگیری، باید اول با من سکس داشته باشی و اگر رد کنی، اخراج می‌شوی و حقوقت را هم نمی‌گیری. پس وقتی چند بار این اتفاق بیفتد، زن به این باور می‌رسد که هیچ راهی برای پیدا کردن یک شغل عادی وجود ندارد، چرا که تقریبا از سوی تمام افراد دور و اطرافشان مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد و اگر هیچ انتخاب دیگری نداشته باشد، ناچار به تن‌فروشی روی می‌آورد.

وضعیت کودکان، به خصوص دختر بچه‌های مهاجری که در خیابان کار یا گدایی می‌کنند، چگونه است؟ آیا ان جی اوها یا سازمان‌های مردمی برای حمایت از آن ها وجود دارد؟

بله، چند ان جی او وجود دارد، ولی تعداد آن‌ها کافی نیست. اخیرا دارند تلاش می‌کنند برای کودکان سوری برنامه‌های آموزشی بگذارد ولی این واقعا کافی نیست، چرا که در استانبول به تنهایی صدها هزاران کودک پناهنده وجود دارد. آن‌ها به خاطر تبعیض‌های موجود یا نداشتن مدارک شناسایی، نمی‌توانند به راحتی به مدرسه بروند؛ بنابراین بعضی از ان جی اوها سعی دارند واحدهای آموزشی خاصی برای آن‌ها باز کنند. در واقع، حمایت اجتماعی یا فعالیت‌های آموزشی مختلف برای جماعت سوری کافی نیست. وقتی حمایت کافی وجود نداشته باشد، آدم‌ها برای زنده ماندن به خیابان می‌روند و گدایی می‌کنند. پناهندگان سوری، همچون مهاجران غیرقانونی، در مقابل انواع بهره‌کشی‌ها آسیب‌پذیرند. به همین دلیل است که خیلی از خانواده‌های سوری می‌خواهند دخترانشان پیش از سن هیجده سالگی ازدواج کنند. در واقع این هم نوعی قاچاق جنسی انسان است چون خانواده‌ها در ازای پول، دخترانشان را به عنوان همسر دوم به مردان محلی می‌فروشند. ما برای زنان و کودکان به یک حمایت ویژه احتیاج داریم که باید شامل محل زندگی امن، کار، آموزش و حمایت در مقابل بهره‌کشی اقتصادی و جنسی باشد.

آیا دولت تمایلی به انجام اقداماتی برای پناهندگان جنگ از خود نشان می‌دهد؟ مثل این که به کودکان اجازه رفتن به مدرسه بدهد یا کمپ‌های استاندارد درست کند؟

تعدادی کمپ در شهرهای مرزی وجود دارد، اما بیشتر پناهندگان تمایلی ندارند آن جا بمانند، چون نمی‌توانند کار کنند و شرایط زندگی هم خیلی بد است. اکنون سال‌ها از جنگ می‌گذرد و آدم‌ها می‌خواهند به زندگی خود ادامه دهند، ولی در این جا فرصت‌های محدودی دارند. پارلمان تازه به فکر این افتاده است که به مسئله‌ی اجازه‌ی کار برای سوری‌ها بپردازد که آن‌هم طبق چیزی که اعلام شده است، محدودیت‌هایی خواهد داشت. کودکان سوری حق تحصیل دارد، ولی مسئله‌ای که وجود دارد این است که والدین سایر بچه‌ها، علیه سوری‌ها تبعیض قائل می‌شوند. همین وضعیت در بیمارستان‌ها هم وجود دارد؛ یعنی همه‌جا علیه آن‌ها تبعیض روا می‌شود. نه دولت آمادگی پذیرش این تعداد از پناهنده را داشت و نه جامعه. از پناهندگان و همین طور مهاجران قانونی یا غیرقانونی حمایت کافی نمی‌شود، در نتیجه آن‌ها با مشکلات بزرگی در این جا روبرو هستند و ما پیامد این سیاست‌گذاری‌ها و رویه‌ها را در سال‌های آتی خواهیم دید.

برگردیم به فعالیت‌های خودتان، آیا شما در راستای توانمندسازی زنان برای ایجاد شبکه‌های حمایتی بین خودشان کاری می‌کنید؟

آن‌ها شبکه‌ها و جماعت‌های خودشان را دارند که خیلی هم قوی هستند؛ با هم به کلیسا می‌روند، هر سال یا هر دو سال یک بار رهبر جماعت خود را انتخاب می‌کنند. با این حال، وقتی مسئله‌ی نقض حقوق بشر، خشونت یا آزار در کار باشد، سکوت اختیار می‌کنند، زیرا تقریبا هیچ کدام از آن‌ها به خاطر موقعیت غیرقانونی‌شان در ترکیه، نمی‌توانند از حقوق خود دفاع کنند. ما برای نیازهای خاص زنان به انجمن‌ها و حمایت‌های ویژه نیاز داریم. به همین خاطر است که این گروه را تشکیل داده‌ایم تا آن‌ها را قدرتمند کنیم و صدایشان را به گوش همه برسانیم. ما هیچ‌گونه خدمات حمایتی ارائه نمی‌دهیم، ولی یک کلاس آموزش زبان ترکی برای زنان مهاجر شروع کرده‌ایم. در این کلاس به آن‌ها زبان روزمره را یاد می‌دهیم تا دست‌کم بتوانند تا زمانی که این جا زندگی می‌کنند، خود را بیان کنند.

آن چه من از حرف‌هایتان استنباط می‌کنم این است که به‌عنوان کنش گر سعی دارید نسب به زنان مهاجری که با آن‌ها کار می‌کنید، رویکرد بالا به پایین



نداشته باشید. از آن جا که به هر حال در موقعیت‌های متفاوتی هستید، چگونه این رویکرد را در عمل پیاده می‌کنید؟

بله ما هیچ گونه حمایت اجتماعی یا خدمات مادی ارائه نمی‌کنیم. گاهی مترجم در اختیارشان قرار می‌دهیم، از شبکه روابطمان برای پیدا کردن اطلاعات، حمایت حقوقی یا حمایت‌های دیگر استفاده می‌کنیم، ولی سعی‌مان بر این است که از ارائه‌ی حمایت اجتماعی اجتناب کنیم، هر چند به هر حال ظرفیت ارائه‌ی چنین حمایت‌هایی را هم نداریم. گاهی آن‌ها را به بعضی از ان جی اوها معرفی می‌کنیم، اما هدف گروه ما این است که مشکلات آن‌ها را نشان دهیم، آگاهی جامعه را نسبت به مشکلات آن‌ها افزایش دهیم و سیاست‌گذاران را مجبور کنیم رویکرد انسانی‌تر و جنسیتی‌تری نسبت به مشکلات زنان مهاجر و پناهنده پیش بگیرند.

واکنش جامعه‌ی کنش گران نسبت به مسائل مهاجران/پناهندگان چگونه است؟ آیا فمینیست‌هایی مانند شما یا سایر فعالان حقوق مهاجران/پناهندگان از این جهت از حمایت کافی برخوردارند؟

آن‌ها از ما حمایت می‌کنند، ولی اولویت‌های خودشان را دارند، فمینیست‌ها هم همین‌طور؛ اما در کل مسئله محدود به زنان به مهاجر نیست. نمونه‌ی آن پوشش رسانه‌ای محاکمه‌ی «فستوس



اوکی^{۱۰}» است که یک مهاجر نیجریه‌ای در ترکیه بود که توسط پلیس در اداره‌ی پلیس کشته شده بود. پوشش رسانه‌ای این پرونده به‌گونه‌ای بود که مردم را از وضعیت مهاجران آگاه کرد.

من در این مدت واکنش‌های منفی زیادی از سوی مردم نسبت به پناهندگان سوری دیده‌ام، به ویژه نسبت به کردهای سوریه که به ترکیه پناه آورده‌اند. دلیل این واکنش‌ها چیست؟

مسئله‌ی سوریه یک مسئله‌ی سیاسی هم هست، به همین خاطر است که مردم واکنش منفی نشان می‌دهند. بعضی‌ها فکر می‌کنند چون پناهندگان از حمایت دولت برخوردارند، زندگی بهتری در این جا دارند، فرصت‌های بهتری نسبت به افراد بومی دارند و غیره. این واکنش‌ها معمولا از سوی افراد فقیر و ملی‌گرا دیده می‌شود. اولاً ما باید بپذیریم که آن‌ها چه با دعوت‌نامه چه بی دعوت‌نامه به این جا می‌آیند. آن‌ها از جنگ فرار کرده‌اند و هنوز هم فرار می‌کنند، پس مهم نیست از کدام بخش از سوریه می‌آیند. مردم باید شرایط آن‌ها را بپذیرند. شرایط زندگی این جا برایشان خیلی دشوار است، برای همین است که بیشترشان سعی دارند از راه‌های خطرناک به اروپا بروند. مردم همچنین فکر می‌کنند، پناهندگان باری بر دوش ما هستند؛ در واقع چنین چیزی حقیقت ندارد. بیشتر پناهندگان هیچ حقوق ثابتی ندارند و به خاطر این‌که زنده بمانند، مانند مهاجران غیرقانونی، مجبورند

^[1] festus Okey

در مشاغل ناامن با حقوق کمتر مشغول به کار شوند. مردم از این شکایت می‌کنند که آن‌ها فرصت‌های شغلی را از افراد بومی می‌گیرند اما آن‌ها اکثرا تن به کارهای کثیفی می‌دهند که هیچ فرد بومی حاضر نیست انجام دهد. کارفرماها از استیصال آن‌ها سوءاستفاده می‌کنند. آن‌ها ساعات بیشتر با حقوق کمتر کار می‌کنند. با مانع زبان روبرو هستند و در نتیجه حتی اگر هم بخواهند، نمی‌توانند کارهای دفتری کنند و.... در واقع آن‌ها بیشتر از هر کارگر بومی به اقتصاد کشور کمک می‌کنند. کارفرماها هیچ‌گونه مالیاتی بابت آن‌ها پرداخت نمی‌کند، بیمه‌شان نمی‌کند و حقوق کمتری بهشان می‌دهند. کار ارزان مهاجران به نفع همه تمام می‌شود. حتی در شهرهای کوچک، کارفرماها فقط نصف حقوق را پرداخت می‌کنند.

مهاجران افغانستانی در ایران (که بیشترشان غیرقانونی هستند) در وضعیت مشابهی به سر می‌برند و واکنش جامعه‌ی ایران هم نسبت به آن‌ها تقریبا یکسان است.

افغانستانی‌هایی^{۱۱} هستند که برای مهاجرت به اروپا از ترکیه عبور می‌کنند. به علاوه افغانستانی‌ها در استانبول جماعت بزرگی دارند. آن‌ها مدت‌ها پیش ساکن این جا شده‌اند و به ترکی صحبت می‌کنند. وقتی با آن‌ها مصاحبه می‌کردیم، می‌گفتند هیچ‌چیزی برای خودشان نمی‌خواهند، فقط می‌خواهند کودکانشان به مدرسه بروند. آن‌ها هم غیرقانونی هستند و نمی‌توانند هیچ‌گونه خدمات آموزشی دریافت کنند و.... این هم مشکل دیگری است. جماعت‌های مختلف، مشکلات مختلف دارند. مسئله فقط محدود به سوری‌ها نیست، جماعت‌های دیگر هم از مشکلات مشابه رنج می‌برند.

جالب است، مثلا ایرانی‌هایی که در جوامع دیگر به عنوان پناهنده یا مهاجر مورد برخورد‌های تبعیض‌آمیز قرار می‌گیرند، در کشور خودشان علیه مهاجران تبعیض قائل می‌شود. این مسئله جاهای دیگر هم می‌تواند صادق باشد.

بله ما هم نمونه‌ی ترکیه‌ای‌های مقیم آلمان را داریم. البته منظور من این نیست که با آن‌ها بد برخورد می‌شود، چون آن‌ها به عنوان کارگران موقت رفتند آن جا، اجازه‌ی کار داشتند و غیره؛

اما این آدم‌ها هیچ حقی این جا ندارند و مشکل همین جاست. من نمی‌خواهم آن‌ها را با هیچ جماعت دیگری مقایسه کنم، اما شاید این موضوع مهم باشد که بعضی از آن‌ها، از جمله بیشتر پناهندگان سوری، نمی‌خواهند کارت شناسایی موقت از ترکیه بگیرند، چون اگر این جا کارت بگیرند، دیگر نمی‌توانند درخواست حمایت بین‌المللی کنند و به لحاظ بین‌المللی به‌عنوان پناهنده به رسمیت شناخته نمی‌شوند. به همین دلیل سوری‌ها سعی می‌کنند از مرزها عبور کنند و به اروپا بروند و آن جا درخواست پناهندگی کنند. قانون داخلی ترکیه به‌اصطلاح آن‌ها را تحت حمایت قرار می‌دهد، ولی دیگر طبق تعریف کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان، پناهنده دانسته نمی‌شوند. به همین خاطر اگر بخواهند به کشور دیگری بروند، کارت شناسایی نمی‌گیرند و نام خود را در اداره‌ی پلیس ثبت نمی‌کنند. معمولا اگر کسی در این جا پناهنده باشد، منتظر می‌ماند تا در یک کشور سوم، مانند ایالات‌متحده، کانادا یا استرالیا ساکن شود؛ اما در مورد سوری‌ها وضع فرق می‌کند، آن‌ها نمی‌توانند در ترکیه درخواست پناهندگی کنند، چون انتظار می‌رود بعد از مدتی به کشورشان برگردند.

ممنون از وقتی که در اختیار ما قراردادید.

نگاهی به پناهجویی بر پایه پیگردهای جنسی جنسیتی

گفت و گو با الهه امانی

تهیه و تنظیم: نیکزاد زنگنه



و آواره^{۱۲} است. پناه‌جو، به کسانی گفته می‌شود که در کشور میزبان هستند یا در حین ورود به مرزهای کشور میزبان، تقاضای پناهندگی می‌کنند و تقاضای آن‌ها به این علت است که چنانچه به کشورشان بازگردند مورد اذیت، آزار، شکنجه، دستگیری و غیره قرار خواهند گرفت و امنیت آن‌ها در خطر است. واژه‌ی دیگر آواره است که فرد یا گروهی از افراد از خانه و کاشانه‌ی خود به دلایل سیاسی، امنیتی، جنگ و سایر آسیب‌های اجتماعی رانده شده‌اند و در بُعد عظیم و کلان خود، خواستار سکنی گزیدن در کشور دیگری هستند.

چه چیزهایی به لحاظ جنسیت مبنای پذیرش پناهندگی می‌شود و معمولا زنان می‌توانند از آن برای گرفتن پناهندگی استفاده کنند؟ در واقعیت زنان چقدر از این شرایط استفاده می‌کنند و دلایل درخواست پناهندگی‌شان عمدتا چیست؟

پناهندگی مبتنی بر جنسیت، اشاره به متقاضیانی دارد که به طور مشخص اذیت و آزار و خشونت‌هایی که مبتنی بر جنسیت است را تجربه کرده‌اند یا چنانچه به کشورشان بازگردند، تجربه خواهند کرد. موارد پناهندگی مبتنی بر جنسیت به طور عام شامل قوانین تبعیض‌آمیز و زن‌ستیز، آداب و رسوم و سنت‌هایی که در بطن خود خشونت علیه زنان را دارد، اما از نظر فرهنگی و سنت‌های رایج در جامعه مورد قبول است، خشونت خانوادگی، ناقص سازی زنان (مثله کردن زنان)، قتل‌های ناموسی و غیره است که دولت‌ها نتوانسته‌اند با قوانین حمایتی از این موارد خشونت پیشگیری کنند یا اعمال کنندگان این خشونت‌ها را مورد تعقیب قانونی قرار دهند؛ از این رو زنان در کشور خود از امنیت برخوردار نیستند. اگرچه درخواست پناهندگی براساس اذیت و آزارهایی که مبنای جنسیتی دارد، کار پیچیده و پر چالشی است؛ اما یک گزینه‌ی عملی برای زنانی است که در کشور خود امنیت ندارند. در واقع، قبول پرونده‌ی آنان در کشور میزبان، آغاز زندگی نوینی را بدون ترس و وحشت برای این زنان امکان‌پذیر می‌کند.

به طور کلی، ۵ زمینه برای تقاضای پناهندگی وجود دارد. این زمینه‌ها بر اساس قوانین بین‌الملل و در چهارچوب کنوانسیون

مسئله «پناهجویان» محدود به کشورهای در حال جنگ و یا محدوده جغرافیایی مشخصی نیست. الهه امانی بیش از دو دهه است که از نزدیک در جنوب کالیفرنیا و در جامعه زنان آسیای جنوبی، خاورمیانه و آسیای غربی، با مهاجران و پناهجویانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند، کار می‌کند. امانی کوشنده حقوق بشر، برابری جنسیتی و برقراری صلح، مدیر کنونی شبکه‌های جهانی بین فرهنگی زنان و کنشگر امور زنان در سازمان ملل است. او همچنین مدرس دوره‌های آموزشی در زمینهی جنسیت، برقراری صلح و حل اختلاف‌ها در محیط‌های چند فرهنگی است که از طرف سازمان «میانجی گران بدون مرز» در کشورهای مختلف برگزار می‌شود. با وی گفت‌وگویی در زمینه‌ی مسائل پیش روی پناهندگان، داشته‌ام.

چه شرایطی در کل برای پناهندگی وجود دارد؟

قوانین بین‌المللی در زمینه‌ی پناهندگی با این نیت تدوین شده است که افرادی که در کشور خود مورد اذیت، آزار، شکنجه، پیگرد سیاسی، اجتماعی و یا فرهنگی قرار می‌گیرند بتوانند در کشور دیگری در محیطی آرام و امن به زندگی خود ادامه دهند. تبعیض‌های جنسیتی، خشونت علیه زنان و اذیت و آزار فعالان حقوق بشر و برابری جنسیتی، زنان را از سراسر جهان، خواهان پناهندگی به کشورهایی که میزبان آن‌ها هستند کشانده است. کشورهای مختلف اگرچه همه موظف به پیروی از قوانین بین‌المللی در زمینه‌ی پناهندگان هستند؛ اما هریک روش‌ها و تعاریف و خوانش های مختلف خود را از قوانین بین‌الملل و رهنمودهای سازمان ملل در زمینه‌ی پناهندگان دارند. دو واژه‌ای که هر دو در زبان فارسی به پناهندگی ترجمه می‌شود، پناه‌جو^{۱۲}

^[1] Refugee

^[2] Asylum

<i>Table 2.5</i> GENDER-BASED ASYLUM TRENDS		
Type of violence	Number of grants	Number of denials
Domestic violence	747 (El Salvador, Guatemala, Honduras)	129
Rape	374	78
Female genital cutting	365	47
Repressive social norms	271 (Afghanistan, Iran)	40
Forced marriage	171	20
LGBT-related claims	121 (El Salvador, Guatemala, Honduras, Mexico)	6
Honor killings	84 (Pakistan)	13
Child abuse	74	6
Gang violence	59	15
Trafficking	52 (Albania, Guatemala, China, Honduras)	19
Women's rights activist	32	2
Sex slavery	29	6
Coercive population control	25 (China)	18

Note: This categorization of types of violence is according to the Center for Gender and Refugee Studies. The numbers indicate all cases in which claims based on the type of violence are present. Where there is a preponderance of claims from a particular country, I have indicated as such in parentheses. See chapter 1, note 80 for a detailed explanation of case selection and categorization.

سال ۱۹۵۱ استوار است. این ۵ زمینه عبارت است از نژاد، دین، ملیت، عقاید سیاسی و عضویت در گروه خاص اجتماعی. از آنجا که اذیت و آزار و خشونت‌هایی که مبنای جنسی جنسیتی دارد گفتمان مطرحی در سال ۱۹۵۱ نبوده است، مانند دیگر قوانین بین‌الملل، مورد تدقیق قرار گرفت و در سال ۲۰۰۲ کمیساری عالی سازمان ملل در زمینه‌ی پناهندگان، رهنمودی را در زمینه‌ی اذیت و آزارهایی که مبنای جنسی– جنسیتی داشته، صادر کردند. این رهنمود به طور عموم از کسانی که پرونده‌ی پناهجویان زن را در سراسر جهان مورد بررسی قرار می‌دهند می‌خواهد که در هریک از ۵ زمینه‌ی فوق، خوانشی از این قوانین

کنشگر فمینیست می‌تواند تقاضای پناهندگی در زمینه‌ی «دیدگاه‌ها و عقاید سیاسی» و همچنین «عضویت در گروه خاص اجتماعی» کند و برفرض، یک زن می‌تواند برای امتناع از پای بندی به قوانین اسلامیِ رایج در کشور خود که در قانون اساسی و در زمینه‌ی رفتارهای اجتماعی، حقوق وی را به مثابه یک شهروند مورد تبعیض قرار می‌دهد، پناهندگی بر اساس مذهب را تقاضا کند.

علت چالش بار بودن پرونده‌هایی که مبنای جنسی جنسیتی دارد این است که نخست، بسیاری اذیت و آزارهای جنسیتی ترکیبی از ۵ مورد فوق را می‌تواند در برداشته باشد. بسیاری از این پرونده‌ها بر زمینه‌ی «عضویت در یک گروه خاص اجتماعی» استوار است که می‌تواند با زمینه‌ی «مذهب» یا «دیدگاه‌های سیاسی» و یا «عضویت در گروه‌های خاص» ترکیب شده باشد. برای مثال یک

آن سیال و قابل خوانش های مختلف است؛ اما ترکیب آن با یکی دیگر از زمینه‌های تقاضای پناهندگی می‌تواند درخواست پناه‌جو را از وزنه‌ی بیشتری برخوردار سازد. «عضویت در گروه خاص اجتماعی» می‌تواند بسیار گسترده و متنوع تفسیر گردد و دربرگیرنده‌ی «قربانیان مثله و ناقص سازی عضوی زنان سومالی» در کنار «مردان هم‌جنس‌گرای پاکستانی» باشد.

بسیاری از موارد خشونت که زنان آن را تجربه می‌کنند از جمله خشونت خانوادگی، قتل‌های ناموسی، تجاوز جنسی در جنگ و غیره، اغلب امری «خصوصی» تلقی می‌شود و نه «عمومی و اجتماعی»

یکی از زمینه‌های حساس اما کلیدیِ تقاضای پناهندگی بر مبنای جنسیت، تفاوت میان اذیت و آزارهای اعمال شده توسط دولت با آسیب‌های به وجود آمده از فرهنگ، سنت، آداب و رسوم و رفتارهای اجتماعی خشونت‌بار و آسیب‌زای مورد قبول جامعه، است.

بسیاری از موارد خشونت که زنان آن را تجربه می‌کنند از جمله خشونت خانوادگی، قتل‌های ناموسی، تجاوز جنسی در جنگ و غیره، اغلب امری «خصوصی» تلقی می‌شود و نه «عمومی و اجتماعی»؛ تحولی که به یمن مبارزات گسترده‌ی جنبش زنان و پیشگامان فمینیستی در سراسر جهان، تحت عنوان «آنچه خصوصی است عمومی است» مطرح شده است. این امر در زمینه‌ی پناهندگی نیز فرجه‌ای را باز می‌نماید تا چنین استدلال شود که جرم‌هایی که در زمینه‌ی خصوصی و در حوزه‌ی «شخصی» و «خانوادگی» صورت گرفته، سنجش در نگرش و گفتمان غالب و پذیرش رفتارهای اجتماعی در بعد کلان خود نسبت به زنان است و دولت به مثابه نهادی که مسئول

حفظ امنیت و آرامش شهروندان است اقدامات مناسب را برای جلوگیری از این جرائم صورت نداده و مجازاتی برای این جنایات در نظر نگرفته و فاقد اراده سیاسی برای پایان دادن به این گونه اذیت آزارها و خشونت علیه زنان است. در واقع تبعیضات علیه زنان و عدم وجود قوانین حمایتی و خواست و اراده‌ی سیاسی برای پیاده کردن قوانین (چنانچه قوانینی مصوب شده باشد) ریشه و زیرساخت

بسیاری از موارد خشونت که زنان آن را تجربه می‌کنند از جمله خشونت خانوادگی، قتل‌های ناموسی، تجاوز جنسی در جنگ و غیره، اغلب امری «خصوصی» تلقی می‌شود و نه «عمومی و اجتماعی»

اذیت و آزار و خشونت در بعد کلان اجتماعی است که عمدتا در چهارچوب تقاضای پناهندگی بر مبنای جنسیتی در موارد ذیل گروه بندی می‌شود:

۱. عدم وجود قوانین برابر برای کلیه‌ی شهروندان

۲. عدم حمایت دولت از قربانیان اذیت و آزارها، تجاوز جنسی و خشونت‌هایی که مبنای جنسی جنسیتی داشته، امتناع پلیس و مقامات حفاظتی، حقوقی و قضات از درگیری در «امور خصوصی» و «امور داخلی».

۳. عدم فرهنگ‌سازی در بُعد کلان اجتماعی برای مقابله با شیوه‌ها و آداب و رسوم سنتی که به زنان و دختران، علی‌رغم میل و اراده‌ی آن‌ها، تحمیل می‌شود، هم چون ناقص سازی عضوی، مثله کردن، ازدواج‌های اجباری به ویژه ازدواج کودکان، چندهمسری و غیره.

۴. عدم احترام به حقوق و کرامت انسانی زنان، مجازات های سنگین برای زنان و دخترانی که از هنجارها و رفتارهای اجتماعی‌ای که حقوق و آزادی‌های آنان را

به مخاطره می‌اندازد و یا نقض می‌کند، سر باز زده‌اند. موارد متعدّد چنین امری را می‌توان در کشورهای آسیای غربی و آسیای جنوبی مشاهده نمود.

در بررسی جامعی که توسط «مرکز مطالعات جنسیتی و آوارگان» در دانشکده حقوق دانشگاه Hastings کالیفرنیا انجام شده، موارد زیر می‌توانند و پتانسیل آن را دارند که زمینه‌ی درخواست پناهندگی بر مبنای جنسیتی باشند: کنترل اجباریِ جمعیت، مثله و ناقص سازی جنسی زنان و دختران، ازدواج‌های اجباری، چندهمسری، خشونت خانوادگی، تجاوز و تعرض و خشونت جنسی، قاچاق زنان و دختران به منظور تحمیل فحشا، قتل‌های ناموسی، دگرباشان جنسی^۴، آداب و رسوم اجتماعی سرکوب گرایانه، اسارت جنسی.

چالش تقاضای پناهندگی بر مبنای جنسیت در این است که بسیاری از این خشونت‌ها و اذیت و آزارها در «حوزه‌ی خصوصی» انجام شده و عاملان آن، «عوامل غیردولتی» و افراد هستند که این موضوع، با خوانش و متن کنوانسیون پناهندگان و آوارگان سال ۱۹۵۱ که بیشتر بر اذیت و آزار اعمال شده توسط دولت‌ها تاکید دارد، زاویه پیدا می‌کند.

در کشورهای آمریکا، انگلستان و کانادا، پرونده‌های تقاضای پناهندگی بر مبنای جنسیتی بیشتر مورد قبول واقع می‌شود و در مقابل در کشورهای سوییس، آلمان و پرتغال به خوانش جنسیتی از زمینه‌های پناهندگی کمتر توجه می‌شود.

کمیساری عالی سازمان ملل در زمینه‌ی پناهندگان UNHCR تمامی کشورها را تشویق می‌کند که «عوامل غیردولتی» را نیز به مثابه عاملان اذیت و

^[1] LGBTIQ

آزار و شکنجه به رسمیت بشناسند، زیرا بسیاری از زنان در کشورهایی هستند که دولت نه می‌تواند و نه خواست سیاسی برای حفاظت و حمایت و تامین امنیت آنان دارد.

اگر زن یا کودکی به واسطه همراهی با خانواده، غیرقانونی وارد شدند با آن‌ها چگونه برخورد می‌شود و به لحاظ حقوقی در چه وضعیتی خواهند بود؟

سوال قبلی دربرگیرنده‌ی این سوال نیز هست: در خصوص آوارگان، به طور عموم پرونده‌ی کل خانواده مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ در حالی که موارد زیادی وجود دارد که کسانی که پناهجویی و پناهندگیِ سرپرست خانواده می‌تواند شامل بقیه‌ی افراد خانواده نیز گردد چنانچه آن‌ها نیز در پرونده قید شوند. چنانچه سرپرست خانواده، به‌تنهایی در کشور میزبان است، بعد از پذیرفتن پناهجویی، اعضای دیگرِ خانواده برای «وحدت خانواده» می‌توانند به شخص بپیوندند. به طور کلی ”well Founded fear of prosecution“ زمینه‌ی پرونده‌ی پناه‌جو باید باشد. تعریف «ترس موجه از پیگرد قانونی» که بسیار باید با مدرک و دلایل کافی باشد، شامل موارد زیر است:

- اذیت و آزار و آسیب فیزیکی جدی،
- تحمیل (اجباری) درمان پزشکی و یا روانی،
- پیگرد قانونی، مجازات‌های نامتناسب برای یک جرم جنائی،
- تبعیض و اذیت و آزار (محرومیت) اقتصادی،
- اخاذی جنائی شدید و یا سرقت^{۱۵}.

سنخ شناسی جمعیت پناهندگان به لحاظ جنسیت، سن، تاهل، کشور مبدأ چگونه است؟ چه تحلیل جنسیتی در مورد این پدیده که مردان تنها به میزان بالا از کشورهای آفریقایی و خاورمیانه به عنوان پناهنده وارد می‌شوند دارید؟ خانواده‌های آن‌ها کج هستند و چه وضعیتی به لحاظ بهداشت، تغذیه و ... دارند؟

زنان و دختران نیمی از جمعیت آوارگان، افراد بی‌خانمان در داخل کشور خود و مردمی محروم از داشتن کشور^{۱۶} را تشکیل می‌دهند.

کمیساری سازمان ملل در مورد پناهندگان همواره در تلاش است تا زنان نیز به کمک‌های لازم و در امان بودن دستیابی داشته باشند. این هدف می‌بایست در جای جای فعالیت‌های مربوط به پناه جویان مستتر شود. از حفظ امنیت زنان در کمپ‌های پناهندگان گرفته تا رسیدگی به پرونده‌های آنان با حساسیت‌های جنسی جنسیتی تا سیستم تقسیم مواد غذایی و امکانات پزشکی، همه و همه می‌بایست به‌گونه‌ای تحقق یابد که حقوق برابر زنان حفظ شود. در بسیاری از موارد، حتی تهیه‌ی آب

بر اساس گزارش سازمان ملل، زنان و دختران نیمی از جمعیت آوارگان و افراد بی‌خانمان و بی کشور را تشکیل می‌دهند، اما اکثر کسانی که خود را به اروپا می‌رسانند مرد هستند.

آشامیدنی و سوخت در کمپ‌های پناهندگان می‌بایست با دقت تنظیم شود تا زنان از تجاوز جنسی و اذیت و آزار در امان باشند.

آنا استرینبرگ^{۱۷} در گزارش به چاپ رسیده‌ای در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۵ که در سایت Global Citizen به چاپ رسید، ۵ دلیل را برای مرد بودن اکثریت آوارگانی که به اروپا می‌رسند، می‌آورد.

زیرا:

مردان جوان در موقعیت بهتری هستند و مواجهه بهتری با سفرهای پرمخاطره دارند. زنان و کودکان اغلب در کمپ‌های پناهجویان در نزدیکی کشور خود مستقر می‌شوند. بر اساس

۵ Stateless
۶ Anna Strindberg

برآوردها تقریباً نیمی از خانواده‌ها در کمپ‌های پناهندگان، زن و مرد از هم جدا شده و مرد خانواده سفر پرمخاطره را در پیش می‌گیرد. تعداد پناه جویان سوریه‌ای قریب چهار میلیون نفر است و بر اساس برآوردهای UN زنان و کودکان سه چهارم این پناه جویان را تشکیل می‌دهند. بر اساس آمارهای ارائه شده توسط UN در نوامبر ۲۰۱۵، ۴/۲۸۹/۷۹۲ پناه جوی ثبت شده از سوریه هستند که ۲۲ درصد از این پناه جویان مردان بین سن ۵۶ – ۱۸ هستند. ۵۰/۳ درصد از این پناه جویان زن و ۵۱/۲ درصد کودکان زیر ۱۷ سال هستند. از این رو زنان و کودکان زیر سن ۱۷ سال ۷۶/۶ درصد پناه جویان سوریه را تشکیل می‌دهند^{۱۸}.

در لبنان نیز اکثر افراد ساکن کمپ‌های مهاجرین، زنان و کودکان هستند. در اکثر موارد زنان و کودکان در انتظار استقرار سرپرست خانواده که در اکثریت موارد مرد است، در کمپ‌ها می‌مانند. دلیل دیگری که بسیاری از مردان، تنها خود را به اروپا می‌رسانند این است که تعدادی از زنان و کودکان در مسیر پرمخاطره جان خود را از دست می‌دهند.

از سوی دیگر طبیعی است که اکثریت قریب به اتفاق پناه جویان، دختران خود را راهی سفر پرمخاطره نکنند، اما فرزندان پسر، به ویژه اگر بتوانند خود را اداره کنند، بیشتر این امکان را دارند که راهی سفر پرمخاطره شوند. براساس گزارش سازمان ملل، زنان و کودکان، در معرض خطر و ریسک بالا در زمینه‌ی تعرض و خشونت جنسی، سوءاستفاده و بهره‌برداری غیرانسانی در مسیر فرار از مناطق جنگی به منطقه‌ی آرام‌تر و کمپ پناهجویان هستند.

کسانی که تحت هر شرایطی اعم از پناهجویی و آوارگی یا مهاجرت وارد کشوری می‌شوند تحت قوانین خانواده آن کشور قرار می‌گیرند و مواردی چون حق طلاق، حضانت و سرپرستی کودکان تابع قوانین آن کشور است. در بسیاری از موارد که خود شاهد آن بوده‌ام و یا در پرونده‌ی پناه جویان و یا مهاجران از کشورهای آسیای جنوبی و آسیای غربی از نزدیک مطلع بودم، قوانین طلاق و سرپرستی کودکان تحت قوانین آمریکا صورت گرفته است. البته در مواردی مشاهده‌شده که پرونده‌ی سرپرستی فرزندان با زمینه‌سازی‌های از پیش برنامه‌ریزی شده از طرف کسی که قدرت مالی و اقتدار خانوادگی دارد (که اغلب مردان هستند)، مبنی بر این که مادر (در اغلب موارد) و یا پدر سلامت و امنیت و بهزیستی فرزندان را نمی‌تواند تامین کند، خواهان

کسب حضانت شده‌اند؛ اما در اکثر موارد، مدافعان حقوق زنان و مقامات قضائی می‌توانند زمینه‌سازی‌های کاذب را درک کرده و بهترین منافع زنان و کودکان را در چارچوب قوانین کشور میزبان تامین کنند.

زنی که به عنوان پناهنده وارد می‌شود اگر مورد خشونت خانوادگی قرار بگیرد چگونه می‌تواند شکایت کند؟ به ویژه با توجه به اینکه معمولاً از اجتماع خاصی هستند و وارد کشوری دیگر شده‌اند آن زن چه گونه برخورد می‌کند و اگر برخوردی کرد مثلاً شکایت کرد آیا امکان طرد از اجتماع وی یا خطرات دیگر وجود دارد؟ به لحاظ مالی چطور؟ آیا زنان مستقل هستند و برفرض کمک مالی به جیب مرد می‌رود یا زن؟

افرادی که تحت عنوان پناهنده و آواره و مهاجر وارد آمریکا می‌شوند، چنانچه مورد خشونت خانوادگی قرار گیرند از قوانین حمایتی در آمریکا بهره جسته و می‌توانند خود را از مناسبات ناسالم رها سازند.

قانون خشونت علیه زنان ^{۱۹} VAWA که در سال ۱۹۹۴ تصویب گردید به زنان این حق را می‌دهد که خود راساً تقاضای اقامت کنند. این قانون در سال ۲۰۰۰ با تغییراتی اندک تدقیق شد و بار دیگر در سال ۲۰۰۵ تجدید نظر گردید. از سال ۱۹۹۴، متجاوز از چهار بلیون دلار برای به اجرا درآوردن این قانون به نهادهای شهری، ایالتی، سازمان‌های غیرانتفاعی، دانشگاه‌ها و قبایل بومی آمریکایی و نهادهای خیریه آمریکایی که روی رفع خشونت علیه زنان کار می‌کنند پرداخت شده است. خانه‌های امن در شهرهای گوناگون، امکانات مالی در اختیارشان قرار گرفته تا شرایط زندگی مستقل درخوری را برای تمام زنانی که در محیط ناامن و خشونت‌بار زندگی می‌کنند، فراهم آورند.

سازمان زنان آسیا و خاورمیانه که در سال ۱۹۹۲ در لس‌آنجلس تاسیس شد و سازمانی برای دفاع از حقوق انسانی زنان مهاجر و پناه‌جو است، در جهت تسهیل امکانات برای زنان مهاجر و پناه‌جو اقداماتی در زمینه‌ی داشتن کادر ترجمه به زبان‌های این کشورها در خانه‌های امن، جلسات آموزشی برای قضات دادگاه‌های منطقه در زمینه‌ی درک بهتر از حساسیت‌های جنسیتی و فرهنگی جامعه‌ی زنان آسیای غربی، خاورمیانه و آسیای مرکزی و دفاع از حقوق زنان این جوامع مهاجر گام‌های مثبتی برداشته

^[1] Violence Against Women Act

^[2] http://data.unhcr.org/syrianrefugees/regional.php

است. زنان به دلیل دوری از سیستم حمایتی خود، دوستان و بستگان، به دلیل مناسبات قدرت جامعه پدر، مردسالار، بیشتر در معرض آسیب‌های جسمی، روحی و روانی قرار دارند.

برای پیشگیری از خشونت خانوادگی در جمعیت پناهندگان، چه اقداماتی انجام می‌شود؟ چالشی که وجود دارد این است که زنان برای طرد نشدن از اجتماع خود ممکن است شکایت نکنند به لحاظ حقوقی و اجتماعی چه تمهیداتی در این زمینه شده است و خود شما فکر می‌کنید چگونه می‌شود در این زمینه اقدام کرد که حقوق زنان پناهنده تامین شود؟ اگر تجاربی در این زمینه دارید لطفا عنوان کنید؟

نقش سازمان‌های غیردولتی، غیرانتفاعیِ جوامع مهاجر در کشور میزبان، نقشی کلیدی است. بدون سازوکارهایی که این نهادها می‌توانند فراهم آورند، زن مهاجر و پناهجو در چرخه‌ی خشونت، مکرراً می‌تواند حقوقش و احترام و کرامت انسانی‌اش مورد تعرض و پایمال شدن قرار گیرد. به نظر من، ارتقای سطح شناخت و درک کل جامعه‌ی مهاجر، پناهجو/پناهنده در زمینه‌ی آسیب‌پذیری زنانی که در موقعیت قدرت قرار ندارند و فرهنگ‌سازی در این زمینه که فرد پناهجو یا مهاجر می‌بایست از قوانین جامعه‌ی میزبان اطلاع یابد و چنانچه آن‌ها را رعایت نکند می‌تواند مورد پیگرد قانونی قرار گیرد، اهمیت دارد. در تجربه‌ی خود به عنوان مسئول سازمان زنان آسیا و خاورمیانه، با موارد بی‌شماری برخورد کرده‌ام که وقتی زن خشونت دیده به پلیس زنگ می‌زند و یا در صدد تماس با مدافعان حقوق زنانِ خشونت دیده یا نهادهای مدنی برمی‌آید، مرد با بی‌اعتنایی برخورد می‌کند؛ زیرا حتی در تصور خود نیز نمی‌تواند شرایطی را بگنجانَد که زنی که هیچ دوست و یا بستگان و فامیلی ندارد بتواند از حمایت‌های موجود در این جامعه برای رفتن به خانه‌های امن، امکانات حقوقی رایگان و کمک‌های دیگر بهره‌جسته و بتواند خود و فرزندان خود را از محیط خشونت‌بار رها سازد.

از این رو سازمان‌های مدنی در جوامع مهاجر، نقش پل ارتباطی بین زنان خشونت دیده و امکانات و حمایت‌های جامعه‌ی میزبان را دارند. همچنین نقش رسانه‌هایی که در جوامع مهاجر است، نقش کلیدی است. در جامعه ایرانیان مقیم جنوب کالیفرنیا، رسانه‌ها در زمینه‌ی امکانات این جامعه برای حمایت از زنان خشونت دیده، نقش موثری دارند. این نقش در کنار سایت‌ها و

امکاناتی که در فضای مجازی برای اطلاع‌رسانی است، مجموعه‌ای را فراهم کرده که با اطمینان می‌توانم اظهار کنم بسیار با سال‌های دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ متفاوت است. علی‌رغم این امر باید اذعان نمود که نه امکانات خانه‌های امن در جنوب کالیفرنیا برای پذیرش کسانی که به حمایت نیاز دارند کافی است و نه می‌توان اظهار کرد که ساز و کارهای اجتماعی جامعه‌ی ایرانیان به قدری کامل است که نیازی به کامل‌تر شدن ندارد. فائق آمدن بر انگاره‌های ذهنی‌ای که جامعه‌ی مهاجر و پناه جویان با خود به کشور میزبان می‌آورند، امری است که تنها در پروسه‌ی زمانی نسبتاً طولانی و با فرهنگ سازی و آموزش اجتماعی می‌تواند تسهیل شود.

با سپاس از وقتی که در اختیار سایت خشونت بس قرار دادید.

وضعیت پناهندگان زن در نروژ

نگرانی درباره به هم خوردن آمار جنسیتی در نروژ وجود دارد



گفت‌وگو با لیلا سعادتی

در سال‌های اخیر بحران افغانستان (۲۰۰۱)، بحران عراق (۲۰۰۳)، تحولات بهار عربی (۲۰۱۱)

و سپس، بحران سوریه که منجر به فعالیت‌های داعش در این کشوراز تابستان سال ۲۰۱۴ شده است، موج جدیدی از مهاجرت و پناهندگی را به کشورهای دیگر منطقه و اروپا برای جستجوی امنیت، آزادی و زندگی بهتر به ویژه برای فرزندان به دنبال داشته است. از سوی دیگر، وضعیت بغرنج پناهندگانی که در سال‌های اخیر یا پیش‌تر در جستجوی امنیت به کشورهای همسایه پناه برده‌اند؛ از جمله پناهجویان افغانستانی و عراقی در ایران و پناهجویان سوری در ترکیه و لبنان، منجر به تلاش آن‌ها برای پناهنده شدن در کشوری با شرایط پناهندگی عادلانه و بهتر شده است. در این میان زنان به دلیل تبعیض‌های چندگانه‌ای که در کشور مبدأ و مقصد با آن مواجه هستند، با مسائل حادتری مواجه بوده‌اند. در همین زمینه به گفت‌وگو با لیلا سعادتی در زمینه وضعیت پناهندگان زن در نروژ پرداخته‌ایم. سعادتی، روزنامه‌نگار، فعال حقوق زنان و پناهندگان و عضو رسمی و داوطلب سازمان صلیب سرخ در نروژ، در سال ۲۰۱۱ به این کشور آمده است. وی در حال حاضر در رادیو زنان نروژ کار می‌کند و در حال ساخت مستند رادیویی درباره زنان مهاجر در نروژ است. همزمان به صورت پروژهای با سازمان دانش و برابری نروژ در زمینه زنان پناهنده و برابری جنسیتی کار می‌کند. همچنین یک روز در هفته را نیز با سازمان کمک‌های مردمی نروژ درباره توانمندسازی زنان مهاجر همکاری دارد. شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

سنخ‌شناسی جمعیت پناهندگان در نروژ در حال حاضر به لحاظ جنسیت و کشور مبدأ چگونه است؟

لیلا سعادتی: من اینجا در جواب بعضی سوالات، موقعیت پناهجو و پناهنده را از یکدیگر تفکیک می‌کنم. پناهجو کسی است که برای گرفتن پناهندگی به نروژ آمده، خود را ثبت‌نام کرده و در حال گذراندن پروسه‌ی گرفتن جواب از طرف دولت نروژ است. پناهنده کسی است که جواب مثبت برای زندگی و اقامت در نروژ دریافت کرده است. هر کدام از این گروه‌ها، حقوق قانونی مربوط به خود را دارند. من بیشتر جواب‌ها را در رابطه با پناهجویان نوشته‌ام.

نروژ کمی بیش از پنج میلیون جمعیت دارد که در آن، ۱۶۹ ملیت به عنوان مهاجر زندگی می‌کنند. مهاجران به چهار طریق به نروژ آمده‌اند؛ ویزای کاری، تحصیلی، الحاق خانواده و پناهندگی. به طور کلی ۱۳ درصد جمعیت نروژ را مهاجران تشکیل می‌دهند و در حدود ۲ درصد را افرادی که از پدر و مادر مهاجر در نروژ به دنیا آمده‌اند. از تعداد کل مهاجران نروژ کمی بیش از ۱۹ درصد را پناهندگان (نه پناهجویان) تشکیل می‌دهند. در حال حاضر از میان کسانی که جواب مثبت پناهندگی گرفته‌اند، ۵۳ درصد مرد و ۴۷ درصد زن هستند. در سال ۲۰۱۵ ، به طور متوسط از هر سه مردی که به عنوان پناهجو وارد نروژ شده‌اند، یک زن بوده است. یعنی ۷۷درصد مرد و ۲۳ درصد زن. در سال ۲۰۱۵ به طور کلی ۳۱٬۱۴۵ پناهجو به نروژ وارد شده‌اند. ۱۰٬۵۳۶ نفر از سوریه هستند؛ سه مرد در برابر یک زن.

آمار پناهجویان در این سال، بعد از سوریه به ترتیب زیر است:

۶٬۹۸۷ نفر از افغانستان؛ نزدیک ۶ مرد در برابر یک زن/ ۲٬۹۹۱ از عراق؛ سه مرد در برابر یک زن/ ۲٬۹۴۷ نفر از اریتره؛ نزدیک سه مرد در برابر یک زن/ ۱٬۳۴۲ نفر از ایران؛ دو مرد در برابر یک زن/ ۱٬۱۳۰ نفر بی‌وطن؛ نزدیک سه مرد در برابر یک زن/ ۶۸۱ نفر از اتیوپی؛ نزدیک سه مرد در برابر یک زن/ ۵۶۱ نفر از سومالی؛ دو مرد در برابر یک زن/ ۴۴۱ نفر از پاکستان؛ ۱۵ مرد در برابر یک زن/ ۴۳۱ نفر از آلبانی؛ دو مرد در برابر یک زن/ ۳۷۴ نفر از سودان؛ ۱۲ مرد در برابر یک زن/ ۳۳۵ نفر از مصر؛ ۱۳ مرد در برابر یک زن/ ۱۸۱ نفر از بنگلادش؛ ۱۰ مرد در برابر یک زن/ ۱۷۱ نفر از کزوو؛ دو مرد در برابر یک زن/ ۱۵۴ نفر از لبنان؛ نزدیک سه مرد در برابر یک زن.

نگرانی درباره به هم خوردن آمار جنسیتی در نروژ وجود دارد. تعداد مردان پناهنده و پناهجو چند برابر زنان است. در سال ۲۰۱۵ نزدیک به ۷۳۰۰ زن درخواست پناهندگی داده‌اند. سوریه و

افغانستان بیشترین آمار زنان پناهجو را تشکیل می‌دهند. از ایران هم ۴۰۲ زن درخواست پناهندگی داده‌اند.

شرایط کلی پناهندگی در نروژ چیست؟ چه چیزهایی به لحاظ جنسیت مبنای پذیرش پناهندگی می‌شود که معمولا زنان می‌توانند از آن شرایط برای گرفتن پناهندگی استفاده کنند؟ و به لحاظ واقعی بیشترین دلیل درخواست زنان برای پناهندگی در حال حاضر از کشورهای خاورمیانه و آفریقایی چیست؟

اعطای پناهندگی به دو صورت پناهجویی و اسکان مجدد صورت می‌گیرد. پناهجو به کسی گفته می‌شود که مستقیم به نروژ می‌آید و پرونده تشکیل می‌دهد. اسکان مجدد هم یعنی پذیرش پناهندگان افغان، سوری و عراقی که از طریق کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل از ایران و ترکیه می‌آیند. به این صورت که پرونده‌شان در دفتر سازمان ملل ایران یا ترکیه پذیرفته شده و نروژ آن‌ها را به عنوان پناهنده قبول کرده است.

چندان جنسیت در پذیرش پناهندگی نقشی ندارد. به ویژه که مراقبت از جان در بحران‌ها و جنگ‌ها، دلیل اعطای پناهندگی است. ما با تعدادی از زنان مواجه هستیم که درخواست پناهندگی آن‌ها رد شده است.

همان‌گونه که در آمارها می‌بینیم، بیشترین تعداد زنانی که درخواست پناهندگی داده‌اند، از کشورهای بحران‌زده مانند سوریه و افغانستان هستند و در دو سال گذشته تعداد پناهجویان از کشورهای آفریقایی خیلی کمتر شده است. من یادم

می‌آید که در سال ۲۰۱۲، بیشترین آمار مربوط به اریتره بود اما حالا سوریه و افغانستان بیشترین آمار را دارند. بیشترین پرونده‌ها در میان پناهندگان، به غیر از سوریه و افغانستان و عراق، موارد مذهبی و هم‌جنس‌گرا هستند؛ مثلا در میان پناهجویان ایرانی.

چه تحلیل جنسیتی در مورد این پدیده که مردان تنها به میزان بالا از کشورهای آفریقایی و خاورمیانه به عنوان پناهنده وارد می‌شوند دارید؟ پس خانواده‌های آن‌ها کجایند و در نبود آن‌ها چه می‌کنند؟

۴۵۰۰ نفر از کل آمار ورودی مردان یعنی ۲۳’۹۳۰ در سال ۲۰۱۵، زیر سن ۱۸ سال هستند که رقم بالایی است. مردانی که به تنهایی به نروژ می‌آیند در مورد سوریه این اولویت را دارند که خیلی زود خانواده‌های خود را بیاورند. سازمان کمک مردمی نروژ، سازمانی است که در این باره کار می‌کند. این مردان خانواده‌های خود را در جزایر یونان و یا در ترکیه گذاشته و خود اقدام به سفر کرده‌اند و بعد از رسیدن به اینجا با کمک این سازمان، خانواده‌های خود را می‌آورند. دلایلی که برای این می‌توان گفت، ابتدا هزینه بالایی است که به یک قاچاقچی انسان باید بپردازند، که طبیعی است در شرایط بحرانی یک یا دو فرد از خانواده می‌توانند این هزینه رو تقبل کنند. نکته بعدی امنیت است، یعنی مردان خانواده ترجیح می‌دهند که امنیت زن و بچه‌های خود را در خطر نیندازند و بعد از رسیدن خودشان به مقصد، خانواده‌های خود را در کنار خود داشته باشند. نروژ هم خیلی خوب در این باره کمک می‌کند.

عمده‌ترین مشکلات زنان

پناهنده در نروژ را چگونه دیده‌اید؟

عمده‌ترین مشکل زنان پناهنده یادگیری زبان، پیدا کردن شغل و تضادهای فرهنگی درباره نگهداری از کودکان است. این دسته از زنان، جواب مثبت برای زندگی در نروژ دریافت کرده‌اند و از وضعیت خودشان در نروژ رضایت دارند. فقط برای برخی فرهنگ‌ها، پذیرفتن راه و رسم تربیت و نگهداری از فرزند، دشوار است. بعضی از خانواده‌ها با سازمان حمایت از کودکان درگیر هستند چون این سازمان، کودکان آن‌ها را از آن‌ها گرفته است. تنبیه بدنی کودک، تغذیه، لباس و اوقات فراغت کودکان خط قرمزهای سازمان حمایت از کودکان است و با کوچک‌ترین اشتباهی، برخی خانواده‌ها فرزند خود را مجبور هستند به این سازمان و خانواده‌های داوطلب نروژی بسپارند.

مشکل دیگر زنان پناهنده، به ویژه از کشورهای آفریقایی و افغانستان، دیر و سخت ادغام شدن آن‌ها در جامعه است. بیشتر در بین کلونی خودشان ارتباط برقرار می‌کنند. بیشتر ترجیح می‌دهند که خانه‌دار باشند و فرزند به دنیا آورند. در یکی از روزنامه‌ها گزارشی منتشر شده بود که یک زن با ۴ فرزند، درآمد ماهیانه‌ای که از دولت می‌گیرد بیش از یک کارگر فروشگاه است که کار می‌کند. به طور متوسط هر زن پناهنده در نروژ ۳ فرزند دارد.

وضعیت بهداشت کمپ‌ها به چه صورت است و چگونه نظارت می‌شود؟

سازمان‌های زیادی در رابطه با پناهجویان و پناهندگان در نروژ فعال هستند. بیشتر این سازمان‌ها تمرکزشان بر

روی کودکان و زنان است. استاندارد تغذیه و بهداشت در نروژ بالاست. پناهجو وقتی خود را ثبت‌نام می‌کند، مورد معاینه‌های پزشکی قرار می‌گیرد و مجانی درمان می‌شود. نروژ سال گذشته، بحرانی را با برخی از کمپ‌ها داشت، مبنی بر رعایت نشدن بهداشت و پاکیزگی در کمپ‌ها. روزنامه‌ها مطالب زیادی منتشر کردند و در نتیجه گفته شد که پناهجویان باید در بهداشت و تمیز کردن کمپ‌ها مسئول باشند و مدیران کمپ‌ها هم در عوض باید بودجه بیشتری برای مواد شست‌وشو و بهداشتی اختصاص دهند.

زنی که به عنوان پناهنده وارد نروژ می‌شود اگر مورد تجاوز یا آزار جنسی در کمپ قرار گیرد چگونه می‌تواند شکایت کند؟

زنی که به عنوان پناهنده وارد نروژ می‌شود اگر مورد تجاوز یا آزار جنسی در کمپ قرار گیرد چگونه می‌تواند شکایت کند؟

تجاوز به زنان در کمپ‌ها چندان صورت نمی‌گیرد چون کنترل زیادی روی

کمپ‌ها و پناهجویان توسط نروژی‌ها وجود دارد. مسئولان کمپ‌ها و همچنین اداره پلیس محل، کلاس‌های توجیهی برای زنان و مردان برگزار می‌کنند. زنی که مورد تجاوز قرار بگیرد چه نروژی باشد و یا پناهجو، می‌تواند به پلیس شکایت کند و پلیس هم سریع فرد متجاوز را مورد پیگرد قرار می‌دهد.

در زمینه خشونت خانوادگی چطور؟ آیا زنانی که در کمپ‌ها مورد تجاوز یا خشونت خانوادگی قرار می‌گیرند شکایت می‌کنند؟ آن‌ها که شکایت نمی‌کنند آیا به دلایل خاصی است؟ تمهیدات دولتی در این زمینه چه بوده است؟

در زمینه خشونت خانوادگی چطور؟ آیا زنانی که در کمپ‌ها مورد تجاوز یا خشونت خانوادگی قرار می‌گیرند شکایت می‌کنند؟ آن‌ها که شکایت نمی‌کنند آیا به دلایل خاصی است؟ تمهیدات دولتی در این زمینه چه بوده است؟

زنی که به عنوان پناهنده وارد نروژ می‌شود اگر مورد تجاوز یا آزار جنسی در کمپ قرار گیرد چگونه می‌تواند شکایت کند؟

اخبار زیادی از خشونت علیه زنان و کودکان منتشر نمی‌شود چون زیاد نیست. اما گاهی سازمان صلیب سرخ نروژ که در



کمپ‌ها فعال است، خبرهای هشدارآمیز منتشر می‌کند. در دسامبر گذشته این سازمان هشدار داد که باید کودکان را مورد مراقبت بیشتری قرار داد. اصولا کودکان بیشترین الویت را دارا هستند.

از سال گذشته نروژ طرحی را به اجرا گذاشته است که درباره حقوق زنان، خشونت ... کلاس‌های توجیهی برای مردان پناهجو و پناهنده، برگزار می‌کند. این امر درباره زنان هم صدق می‌کند و به آن‌ها گفته می‌شود که اگر مورد خشونت واقع شدند حتما با مسئول کمپ تماس بگیرند.

اما متأسفانه بیشتر زنان پناهنده و پناهجو کمتر تمایل به شکایت دارند. زنان چه در زمینه خشونت و چه تجاوز سکوت می‌کنند. آشنا نبودن با حقوق خود، شرم اجتماعی و ترس از حرف هم‌وطن‌های خود، عموما مانع آن‌ها است. یکی از زنان

پناهنده که مورد تهدید و تجاوز دوست پسر قبلی خود قرار می‌گرفت، می‌ترسید که شکایت کند. او می‌ترسید که از طرف اجتماع هم‌وطن‌های خودش مورد برچسب‌زنی و بی‌حرمتی قرار بگیرد. همچنین مرد هم تهدید می‌کرد که بلا سرش می‌آورد. این خانم دو سال بود که در نروژ زندگی می‌کرد و از حقوق خود مطلع نبود و بیشتر هم با هم‌وطن‌های خود در ارتباط بود. اما یک روز بالاخره به پلیس مراجعه کرد و هر چه که اتفاق افتاده است را شرح داد و آن مرد دستگیر شد.

در مورد دیگری که همین یک سال گذشته رخ داد، یک مرد افغان همسر خود را کتک زده بود و مسئول کمپ متوجه شده و به پلیس اطلاع داده بود، درحالی‌که خود زن شکایتی در این باره نداشت. اما پلیس مرد را دستگیر کرد، ۱۰ ماه زندان محکوم شد

افزایش موج پناهجویان، سازمان اداره مهاجرت، سازمان پناهندگان و دولت بخشنامه‌هایی را در رابطه با برنامه‌های ثابت آموزشی و ترویجی به کمون‌های کوچک ارسال کرده‌اند. درواقع در یک سال اخیر بودجه آموزشی و ترویجی برای آشنا کردن زنان به حقوقشان افزایش یافته است.

در رابطه با حق حضانت بر کودک (یا دیگر قوانین خانواده) تا چه حد حقوق زن پناهنده در نروژ تابع قوانین کشوری است که از آن آمده است؟ در موارد متناقض چگونه سعی می‌شود برخورد شود و صلاح چه کسی دیده می‌شود؟ تفاوت قوانین در دو کشور چه پیامدهایی برای زن به همراه دارد؟

کنترل‌های اجتماعی بر روی زنان و کودکان درباره خشونت زیاد است. در مهدکودک‌ها، مدارس و سالن‌های ورزشی، مربیان و معلمان موظف هستند که شاگردان خود را مورد توجه داشته باشند و چنانچه جای کبودی و زخمی بر روی بدن کودک مشاهده کنند سریع مورد پیگیری قرار دهند.

درباره حضانت بر کودک، اتفاقا شخصا سال گذشته درگیر یکی از زنان پناهجو بودم که جواب منفی از نروژ گرفته است و باید نروژ را ترک کند؛ اما مشکل بزرگش این است که قبلا حضانت پسر ۱۰ ساله‌اش را به همسر سابقش واگذار کرده است و نمی‌تواند پسرش را با خودش ببرد. او در حال حاضر به صورت غیرقانونی زندگی می‌کند. دولت نروژ به او گفته است که پسرش را می‌تواند در تعطیلات در کشورش ملاقات کند.

قانون مربوط به حضانت کودک و یا قوانین دیگر مربوط به خانواده بر اساس قانون نروژ و صلاحدید قاضی صورت می‌گیرد. تعدادی از زنان همین مشکل را در نروژ دارند مثلا فرزندشان قبولی نروژ را گرفته، اما خودشان نه و باید فرزندشان را ترک کنند. این یکی از چالش‌های دولت نروژ است که روزنامه‌ها درباره‌اش خیلی می‌نویسند و حزب چپ‌های نروژ هم پیشنهادهایی در این باره به پارلمان داده‌اند.

مثلا حزب کار نروژ که مدافع حقوق مهاجران و پناهندگان است، پیشنهاد داده که وضعیت روحی کودک در نظر گرفته شود، از خود کودک هم نظرخواهی شود، اینکه چه چیزی برای کودک بهتر است مورد توجه باشد و با مشاور روانشناس کودک و مادر

صحبت شود. ولی خب متاسفانه قوانین پناهندگی در نروژ خیلی سفت و محکم است و تا پیشنهاد و لایه‌ای بخواهد به مرحله قانون و اجرا درآید باید هفت‌خوان رستم را بگذرانند. بیشتر نقدها هم به دلیل همین سخت‌گیری‌هاست که عاطفه و وابستگی مادر فرزندى فدای قانون می‌شود.

به لحاظ مالی معمولا زنان پناهنده در چه وضعیتی هستند؟ آیا زنان مستقل هستند و برپرض کمک مالی به جیب مرد می‌رود یا زن؟

اصولا زن و شوهر در نروژ، چه پناهنده باشند یا نروژی، یک حساب مشترک دارند که تمام هزینه‌های زندگی از آن حساب مشترک پرداخت می‌شود و هر درآمدی هم که به خانه می‌آید به آن حساب مشترک ریخته می‌شود. اما اگر زنی پناهنده باشد و شوهری نداشته باشد و مثلا دوست پسری داشته باشد، این حساب مشترک شاملشان نمی‌شود؛ مگر اینکه خودشان بخواهند حساب مشترک داشته باشند و یا خودشان تصمیم بگیرند که هزینه‌ها را بین خود چگونه مدیریت کنند. در اینجا یک کتابچه راهنمایی وجود دارد که قوانین مربوط به زندگی مشترک خارج از ازدواج در آن نوشته شده. زن و مردی که خارج از ازدواج با هم زندگی می‌کنند و یا فرزندى دارند باید در ابتدا یک قراردادی بین خود تنظیم کنند که حقوق طرفین و فرزندان در آن رعایت شود.

اصولا زنان پناهجو به لحاظ مالی مستقل هستند. یعنی یک کارت بانکی دریافت می‌کنند که هر ماه پولی از طرف دولت به کارت‌هایشان ریخته می‌شود. همچنین هزینه‌های کودک هم جدا پرداخت می‌شود.

با توجه به قدرت دست بالای مردان در خانواده به لحاظ تاریخی، آیا وجود این حساب مشترک، باعث نمی‌شود که مردان به لحاظ عرفی بر آن حساب کنترل داشته باشند؟ و آیا نیاز به حساب مستقل برای زنان را نمی‌رساند؟

هزینه‌های زندگی در اینجا بالاست و تعداد پناهندگان و مهاجرهایی که به صورت استخدامی صد در صد کار می‌کنند زیاد نیستند. بنابراین بیشتر افراد چه مرد و چه زن به صورت قراردادی، نیمه‌وقت و یا درصدی کار می‌کنند که با حقوق این نوع از شغل نمی‌توانند از پس هزینه‌ها برآیند و برای همین هم مشارکت مالی هر دو زن و مرد لحاظ می‌شود. البته این نکته‌ای

که شما اشاره کردید درست است. من دیده‌ام که زنان برای اینکه درگیر مسائل مالی با شوهرانشان نشوند و یا به قول معروف، دستشان جلوی شوهرشان دراز نباشد، خودشان را به آب و آتش می‌زنند که درآمدی هرچند ناچیز داشته باشند. اما قشر وسیعی هم از زنان هستند که همچنان علاقه‌مند هستند به همان سیستم سنتی زندگی کنند. البته زنان می‌توانند حساب جداگانه هم داشته باشند و خیلی‌ها هم دارند این حساب را اما در هر صورت باید بخشی از پولشان را به خانه و فرزندان تزریق کنند. نکته مهم این است که فرزندان خانواده در الویت هستند و باید طبق قانون از شرایط خوبی برخوردار باشند و زن و مرد هم مجبور هستند که قبل از هر چیز وضعیت فرزندانشان طبق عرف و قانون باشد. یکی از پناهندگان زن به دلیل اینکه خودش شغلی نداشت و شوهرش دارای شغل بود و درآمد خوبی هم داشت به دلیل همین حساب مشترک، از خدمات اجتماعی دولت برخوردار نشد. یعنی پولی که یک خانواده در ماه درمی‌آورد محاسبه می‌شود نه به تفکیک مرد و زن.

ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتید

جهان مردسالار در مورد زنان پناهجو هارتر است



گفت‌وگو با مینا خانی تهیه و تنظیم: نیکزاد

زنگنه

هزاران سال از متمدن شدن جامعه بشری گذشته است و زمین کماکان در آتش جنگ‌های مختلف می‌سوزد. در این میان زنان با مشکلات متعدد و پیچیده‌ای در طول جنگ و پس از آن مواجه هستند. از به کار گرفته شدن به‌عنوان نیروهای نظامی گرفته تا هدف انواع خشونت‌ها قرار گرفتن به‌عنوان شهروندان غیرنظامی گرفتار در جنگ؛ خشونت‌هایی که در بسیاری از موارد جنسیتی است. جنگ برای زنان یعنی جدایی از اعضای خانواده و محل زندگی، یعنی آوارگی و بی‌سرپناهی. جنگ برای زنان یعنی آسیب‌دیدگی و محرومیت. برای طرح چندوچون وضعیت زنان پناهجویی که به دلیل جنگ آواره شده‌اند، با «مینا خانی» به گفتگو نشست‌ایم. مینا فعال سیاسی و هنرمند ساکن آلمان، از اوت ۲۰۱۵ در زمینه‌ی پناهجویان در آلمان به کنشگری مشغول شده است. او به خاطر تسلط به زبان آلمانی و فارسی بیشتر با پناهجویان افغانستانی و ایرانی سروکار دارد و کار در کمپ‌های بسیاری را تجربه کرده است. گفتگویی که در ادامه می‌خوانید کندوکاو وضعیت زنان پناهنده و مشکلات و چالش‌های پیش روی آن‌هاست.

چه مسائلی به لحاظ جنسیت مبنای پذیرش پناهندگی می‌شود و معمولاً زنان می‌توانند از آن برای گرفتن پناهندگی

استفاده کنند؟ به لحاظ واقعی چقدر زنان از این شرایط استفاده می‌کنند و دلایل درخواست پناهندگی‌شان عمدتاً چیست؟

ببینید ما در حال حاضر یک شرایط کلی پناهجویی نداریم. ما آوارگانی را داریم که با دشواری‌های زیادی برای رسیدن به خاک اروپا مواجه هستند. نگاهی به وضعیت آوارگان غرق‌شده در این ماه‌های اخیر این را خوب نشان می‌دهد. اما وقتی این آوارگان به خاک اروپای غربی و مرکزی رسیدند شرایطشان بسیار متفاوت و پیچیده خواهد بود. به‌عنوان مثال وضعیت پناهجویی در ماه‌های اخیر در آلمان را اگر مبنا قرار دهیم. خب چیزی حدود یک میلیون تخمین زده شده است که به خاک آلمان رسیده‌اند. از این یک میلیون چیزی حدود چهل درصد از کشورهای حوزه‌ی بالکان می‌آیند که آن‌ها اصلاً به‌عنوان پناهجو به رسمیت شناخته نمی‌شوند و معمولاً دیپورت می‌شوند. از میان بقیه چیزی حدود بیست در صد از سوریه بوده‌اند که خب این‌ها از شانس بالاتری برخوردارند و با پروسه‌ی پناهندگی نسبتاً ساده‌تری مواجه هستند اگر موفق بشوند که خودشان را با نام پناهجو ثبت کنند، یعنی تقاضای پناهندگی‌شان را بدهند و پناهجویان عراقی و افغانستانی و ایرانی معمولاً پروسه‌های طولانی و پیچیده‌تری برای گرفتن پناهندگی طی می‌کنند. به لحاظ جنسیت آنچه ممکن است مبنای پناهندگی قرار بگیرد خب موارد همجنسگرایی و تعلق به جامعه‌ی کوئیر^[۱] است که خب آن هم بیشتر در مورد کشورهای مثل ایران یا افغانستان صدق می‌کند. البته به این معنا نیست که

ادعای کوئیر بودن مبنای پذیرش پناهندگی قرار می‌گیرد.

زنان هم در مواردی می‌توانند مسائل مربوط به جنسیتشان را مطرح کنند؛ مثلاً احتمال قتل ناموسی یا سنگسار در کشورهایی مثل افغانستان و ایران. خب از لحاظ قانونی اینجا مبنای پناهندگی دادن جنسیت قرارگرفته است ولی نمی‌توان به طور کلی ادعا کرد که جنسیت شما لزوماً مبنای پناهندگی گرفتن قرار می‌گیرد کما اینکه واقعا اثبات اینجور موارد بعضی اوقات ناممکن می‌شود و به این لحاظ دشواری‌های جدی وجود دارد. به لحاظ واقعی هم واقعا من به آمار دقیقی از این نظر دسترسی ندارم. به هر حال بسیاری از پناهجویان برای حفاظت از خودشان دلایل فرارشان را به بقیه نمی‌گویند و طبق قوانین هم در آلمان بعد از پذیرفته شدن پناهندگی شما هیچ اداره‌ای حق ندارد دلیل فرار شما را بپرسد. به این دلیل دسترسی به این مسئله ساده نیست. خب چیزی که حائز اهمیت بسیار است این است که نیمی از آوارگان فعلی دنیا کودک هستند. مادران این‌ها کجا هستند؟ این سؤال مهمی است به نظرم. بعضی‌هایشان از بین رفته‌اند، بعضی‌هایشان همراه بچه‌هایشان در حال فرارند و بعضی‌هایشان بچه‌هایشان را به قاچاقچی‌ها سپرده‌اند.

سنخ‌شناسی جمعیت پناهندگان به لحاظ جنسیت، سن، تاهل، کشور مبدا چگونه است؟ چه تحلیل جنسیتی در مورد این پدیده که مردان تنها به میزان بالا از کشورهای آفریقایی و خاورمیانه به‌عنوان پناهنده وارد می‌شوند دارید؟

خانواده‌های آن‌ها کجایند و چه وضعیتی به لحاظ بهداشت، تغذیه و ... دارند؟

طبق آماری که در آلمان هست به طور متوسط وقتی از پناهجو صحبت می‌شود بیشتر منظور مردهای حدود و یا زیر سال سوری مدنظر هستند. من در آمارهایی که مربوط به کمیساریایی عالی حقوق بشر بود در این زمینه چیزی پیدا نکردم. چیزی که می‌دانم این است که نیمی از آوارگان دنیا را کودکان تشکیل می‌دهند. برای همین هم در جواب به سوال‌های قبلی این مسئله را مطرح کردم که خب مادران این کودکان کجا هستند؟ آن ده هزار کودکی در داخل مرزهای اروپا گم‌شده‌اند از کجا می‌آمدند. چطور این بلا سرشان آمده است. ببینید من نمی‌خواهم یک تحلیل دقیق در این زمینه ارائه دهم. من مسئله مطرح می‌کنم. این مردهای آفریقایی تبار و خاورمیانه‌ای معمولاً باید از راه‌های بسیار سختی بگذرند. این راه‌ها راه‌هایی نیست که زنان و کودکان با شرایط فیزیکی بدنشان همیشه از پس آن بریایند موضوع کودکان که جای خود دارد زنان هم به هر حال ماهی یک‌بار عادت ماهانه دارند. معمولاً در کشورهای خاورمیانه‌ای تحرک میان شهری‌شان کمتر است. ممکن است شنا بلند نباشند و همه‌ی این‌ها خطر مرگ را در این راه دشوار به سمت اروپا برای آن‌ها بالا می‌برد. از اینکه کودکانی مجبورند سوار قایق‌های مرگی شوند که از مدیریتانه به امید دنیای بهتر جان قمار می‌کنند من به‌شخصه فکر می‌کنم کل دنیا باید شرم کند. در هر صورت وضعیت این می‌شود که می‌شود در صد زیادی شوهرها و برادرها و پدرهایشان را می‌فرستند تا به‌محض این‌که این‌ها توانایی ماندن پیدا

کردند خودشان هم بعد از آن‌ها بیایند با توجه به قانون پیوستن خانواده که وجود داشت. خبر بد اینکه قوانینی در حال تصویب شدن تحت نام پکیج پناهجویی دوم هستند که این مسئله را چند سال به تأخیر می‌اندازند و همین دلیل باعث شده تا در صد زیادی از پناهجویان که طاقت این دوری و خطر را ندارند برگردند.

اگر زن یا کودکی به‌واسطه همراهی با خانواده غیرقانونی وارد شدند با آن‌ها چگونه برخورد می‌شود و به لحاظ حقوقی در چه وضعیتی خواهند بود؟

حقیقتش این است که آلمان در سال ۱۹۹۲ پیمان‌نامه‌ی حقوق کودک را امضا کرده است. دولت‌هایی که این پیمان‌نامه را امضا کرده‌اند طبیعتاً موظف به رعایت آن نیز هستند. بر اساس این معاهده به افراد زیر ۱۸ سال کودک گفته می‌شود. و بر اساس آن «کودکان نباید از تبعیض رنج ببرند. وقتی در موردشان تصمیم گرفته می‌شود باید منافع عالی‌شان در نظر گرفته شود. کودک باید حق حیات و رشد داشته باشد». این حقوق برای تمام کودکان در نظر گرفته شده است معنای تئوریک این مسئله این است که کودکان پناهجو نیز باید از این حقوق برخوردار باشند. در مورد زنان هم بالاخره مسائلی هست که در موردشان درواقع باید رعایت شود. حالا می‌شود دقیق‌تر وارد شد که چه مسائلی ولی خب طبق همان اصول کلی حقوق حداقلی زنان مثلاً برخورداری از فضای امن جنسی در فضایی که زندگی می‌کنند، جز حقوقی است که درواقع پناهجو و شهروند نمی‌شناسد. اما این فقط در تئوری به این شکل مشخص است.

نگاهی بیندازید به آمارهای رسمی ده هزار کودک پناهجو در اروپا گم می‌شوند. نگاهی بیندازید به فیلم‌ها و تصاویری که از منابع «رسمی» از کمپ‌های موقت پناهجویی منتشر شده‌اند. سوله‌هایی پر شده از زنان و کودکان و مردانی که در راهروها هم می‌خوابند. زنانی که فضای خصوصی برای تعویض لباس خود ندارند. کودکانی که از حداقل بهداشت برای زندگی برخوردار نیستند. این وضعیت زنان و کودکان پناهجو به‌خصوص در ماه‌های اول است. در این‌جا کافی است که بخواهیم به همان گفتمان «حقوق بشری» بسنده کنیم که به‌زعم من از توضیح مسائل جهان عاجز است. اما حتی تنها با استناد به آن‌هم ما با نقض آشکار این حقوق حداقلی مواجه هستیم.

من اینجا از یک مثال استفاده می‌کنم برای اینکه بگویم تا کجا می‌تواند پیش برود: در هفته‌های گذشته یک اتوبوس پناهجو به شهری در شرق آلمان به نام کلانوس نیتز می‌رسند و خب گروهی از نژادپرستان جلوی اتوبوس آن‌ها را می‌گیرند. پناهجویان حدود چهار ساعت در اتوبوس می‌مانند و طبیعتاً ترسیده‌اند و وقتی پلیس می‌خواهد آن‌ها را پیاده کنند، کودکی مقاومت می‌کند و پلیس از خشونت پلیسی برای بردن این کودک به کمپ استفاده می‌کند.

عمده‌ترین مشکلات زنان پناهنده را چگونه دیده‌اید؟ وضعیت خشونت علیه زنان در کمپ‌ها چطور است؟ وضعیت بهداشتی به چه شکل است؟ امنیت جنسی به چه شکل است؟

زنان پناهجو ترکیب مناسب‌تری است.



زمانی که تقاضای پناهندگی شما پذیرفته می‌شود، آن زمان شما «پناهنده» محسوب می‌شوید و آن زمان به هر حال شما به نحوی شهروند محسوب می‌شوید و شرایط کمی بهتر می‌شوند. اما در مورد زنان پناهجو ما با لایه‌های متفاوت از ستم مواجه هستیم. به هر حال آن‌ها یک‌بار تحت فشارهایی قرار می‌گیرند که اصولا تقریبا همه‌ی پناهجویان با آن مواجه‌اند. مشکلات ثبت‌نام کردن. مشکلات اداری. کمبودهای داخل کمپ‌ها و بعضا شرایط بسیار غیرانسانی کمپ‌ها مثل فقدان بهداشت، فقدان جای کافی برای زندگی هر فرد، فقدان مایحتاج عادی زندگی و حتی دیرپرداخت کمک‌های مالی. نداشتن اجازه‌ی کار و تردد میان شهری در ماه‌های اول و غیره. خب به هر حال این مسائل مرد و زن ندارد. اما سؤال مهم این است که وقتی صد زن و مرد و کودک در یک سالن جا داده می‌شوند، شرایط برای کدام خطرناک‌تر می‌شود؟ طبیعتا کودکان و زنان. به این ترتیب ما اصولا از مسئله‌ای به نام امنیت جنسی در مورد زنان در کمپ‌ها نمی‌توانیم حرف بزنیم. ببینید من

برای روشن شدن این مسئله از یک مثال می‌زنم. به‌عنوان دانشجو شما هرگز مجبور نیستید اتاقتان را با یک مرد در آلمان تقسیم کنید که هیچ‌اگر بخواهید می‌توانید کمپی دریافت کنید و که هم‌اتاقی مرد هم در یک خانه نداشته باشید. این مسئله در مورد پناهجویان به‌طور عمده شبیه یک شوخی است. بگذریم که خود مسئولان و نگهبان‌های کمپ‌ها معمولا دستشان در آزار جنسی زنان پناهجو کاملا باز است در این زمینه هم مسئله را نمی‌شود به کمبودهای قانونی ارجاع داد. ما باید باور کنیم که مسئله‌ی زنان هم یک مسئله‌ی طبقاتی است. چون به فرض که گزارشی هم از این موارد در کمپ‌ها بیرون بیاید، نوع پرداخت عمومی به این مسئله به هیچ عنوان برابر با زمانی که یک دختر دانشجوی آلمانی این اتفاق برایش بیفتد یکی نیست. می‌خواهم بگویم یک مجموعه شرایط هستند که وضعیت زن پناهجو را ناامن‌تر از حتی زن پناهنده می‌کند؛ چه برسد به زن اروپایی کارمند بانک.

به این ترتیب من عمده‌ترین مشکل زنان پناهجو را چندلایه بودن ستمی می‌بینم که به آن‌ها می‌شود. آن‌ها یک‌بار به‌عنوان پناهجو مورد راسیسم قرار می‌گیرند. یک‌بار به‌عنوان پناهجو مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرند. یک‌بار به‌عنوان زن از پناهجویان مرد ممکن است بیشتر مورد خشونت قرار بگیرند. یک‌بار به‌عنوان پناهجوی زن ممکن است بیشتر مورد سوءاستفاده‌ی جنسی در جامعه‌ی میزبان قرار بگیرند و یک‌بار به‌عنوان زن پناهجو کمتر به موارد آزار جنسی که آن‌ها تجربه می‌کنند یا به حقوق اولیه‌شان کم‌توجهی می‌شود و الی آخر.

زنی که به‌عنوان پناهنده وارد می‌شود چه قانونی یا غیرقانونی اگر به او تعرض شود چگونه می‌تواند شکایت کند و به لحاظ واقعی چه میزان از زنانی که در کمپ‌ها مورد تجاوز قرار می‌گیرند شکایت می‌کنند؟
آن‌ها که شکایت نمی‌کنند آیا به دلایل خاصی است؟ اگر موردی در این زمینه شنیده‌اید یا با آن

مواجه بودید عنوان کنید.

خب ببینید تفاوت میان زنی که قانونی می‌آید و غیرقانونی بسیار زیاد است. کسی که غیرقانونی آمده است در روزهایی که نامش به‌عنوان پناهجو ثبت نشده است، به اصطلاح از لحاظ قانونی اصلا وجود خارجی ندارد. اما در مورد مهاجران قانونی هم به هر حال پیچیدگی‌ها بسیار است من بازهم آماری در مورد کسانی که در میان پناهجویان مورد تعدی قرار گرفته‌اند و شکایت کرده‌اند در دست ندارم. اساسا همین نداشتن آمار در این‌جور موارد خودش خیلی چیزها را نشان می‌دهد. اما مشاهدات من از تجربه‌ی شخصی خودم در کمپ تا زمانی که با آن‌ها حرف زده‌ام و می‌زنم این است که راستش کسی را ندیده‌ام که از این تجارب نداشته باشد. این حقیقت سهمگین و تلخ ماجراست. اخیرا فجایع کلن تبدیل به ابزاری شد برای اینکه قوانین پناهجویی ضد پناهجویی تر شوند و جالب اینکه آنجا دوباره با اینکه

مسئله‌ای که هیچ ربطی به زنان پناهجو نداشت، یقه‌ی آن‌ها را نیز گرفت و در نظر گرفته نشد که حتی اگر قرار است شرایط برای پناهجویان مرد به علت به اصطلاح خطری که حس شده سخت شود در اینجا زنان پناهجو چرا باید مجازات شوند و شرایطشان سخت‌تر شود؟ بله دقیقا در همین کشور است که مسئله‌ی امنیت جنسی زنان پناهجو به هیچ عنوان در کمپ‌ها در نظر گرفته نمی‌شوند و آمار دقیقی از این مسائل هم در اختیار نیست و وقتی خبری از آن هم منتشر می‌شود حتی یک‌هزارم توجه خبر شب سال نوی میلادی را دریافت نمی‌کند. اسم این را چه می‌توان گذاشت؟

زنی که به‌عنوان پناهنده وارد

کشوری می‌شود در رابطه با حق حضانت بر کودک تا چه حد حقوق او تابع قوانین کشوری است که از آن آمده؟ در چه مواردی متفاوت اعمال می‌شود؟

در آلمان مشخصا پدر و مادر هر دو حق حضانت دارند. اگر کودک حاصل ازدواج رسمی باشد در غیر این صورت خودبه‌خود کودک به مادر متعلق است و در صورت جدایی هم باز نگهداری کودک در سال‌های اولیه به مادر واگذار می‌شود مگر که مادر نخواهد، نتواند و صلاحیتش را نداشته باشد. این مسئله معمولا نقض نمی‌شود مگر اینکه پیچیدگی‌های خاصی در این مورد وجود داشته باشد و تا آن جایی که من در جریان هستم این در مورد زنان پناهجو هم صدق می‌کند. یعنی مشخصا بچه به حساب قانون کشور دیگر به‌زور از مادر گرفته نمی‌شود. البته من واقعا به پیچیدگی‌های قانونی این مسئله اشراف ندارم.

زنی که به‌عنوان پناهنده وارد می‌شود اگر مورد خشونت خانوادگی قرار بگیرد چگونه می‌تواند شکایت کند؟ به‌ویژه با توجه به اینکه معمولا از اجتماع خاصی هستند و وارد کشوری دیگر شده‌اند معمولا چه گونه آن زن برخورد می‌کند و چنانچه برخوردی کرد مثلا شکایت کرد آیا امکان طرد از اجتماع وی یا خطرات دیگر وجود دارد؟

ببینید برای روشن‌تر شدن مسئله ترجیح من این است که در این مورد اول مسئله را از زاویه‌ی کلی بررسی کنیم. حدود ۶۰ درصد زنان آلمانی حداقل یک‌بار در زندگی‌شان مورد خشونت جنسی قرار گرفته‌اند. اگر قرار بود همه‌ی این‌ها

شکایت کنند، یعنی ما باید با میلیون‌ها شکایت در این زمینه فقط در خود آلمان مواجه بودیم. خب می‌دانیم که این‌طور نیست. در مباحثی که پس رویدادهای ناگوار شب سال نوی میلادی در کلن مطرح شد عده‌ای از فمینیست‌ها هم بودند که به‌جای تمرکز روی پیشینه‌ی هویتی آزارگران جنسی، روی کمبودی که در قوانین آلمان در مورد رسیدگی به این موارد وجود دارد بحث کردند. درواقع اگر بخواهیم بدجنسی کنیم باید بگوییم شانس آوردیم که به‌واسطه‌ی «خارجی» بودن آزارگران جنسی، اولاً به مسئله پرداخته شد و دوما ته و توی این قانون هم در سطح عمومی درآمد که «نه» گفتن زن از لحاظ قانونی در آلمان برای شکایت در مورد تجاوز کافی نیست. زن باید در دادگاه ثابت کند که شرایط دفاع از خودش را نداشته است و مواردی از این دست. به هر حال این مسئله بعد تاریخی هم دارد که زنان وقتی مورد تعدی قرار می‌گیرند، شرم می‌کنند از آن صحبت کنند. خب جامعه‌ای که این‌قدر دشواری قانونی برای شهروندان خودش برای اثبات مسئله‌ی تجاوز درست کرده است، می‌خواهد ناشهروندان زن را از این نظر حمایت کند؟

به لحاظ مالی چطور؟ آیا زنان مستقل هستند و برپرض کمک مالی به جیب مرد می‌رود یا زن؟

به لحاظ مالی به هر حال کمبودها برای پناهجویان بیشتر هستند و البته با توجه به مردانه و خطرناک بودن بازارهای غیرقانونی کار بازهم این وضعیت برای زنان پیچیدگی‌های بیشتری تولید می‌کند.



ساکن شهر برلین، قرار دهد. این همیاری‌ها از اوت ۲۰۱۰ شامل پناهجویان افغانستانی نیز شد که در ادامه می‌خوانید.

پناهجویان/پناهندگان چگونه به شما دسترسی پیدا می‌کنند؟

به عنوان مرکز مشاوره در برلین، فکر نکنم ایرانی‌ای باشد که نداند ما هستیم. الان با وجود گستردگی دنیای مجازی، هر پناهنده جدیدی که به برلین می‌آید و کمی هم با مسائل اجتماعی درگیر است، اسم ما به گوشش خورده است و با یک جستجوی ساده در «موتورهای جستجو» در مورد پناهندگی در آلمان، بلافاصله اسم ما می‌آید. این راهی است که ما را به

شود؟ در چه سالی و توسط چه کسانی؟

این مرکز، نهادی است دموکراتیک، مستقل، علنی و ثبت شده، که بودجه لازم برای فعالیت‌های خود را از طریق اداره امور مهاجران شهر برلین فراهم می‌کند. کمک به پناهجویان و پناهندگان ایرانی و بهبود وضعیت آن‌ها و همچنین محلی که پناهندگان بتوانند مشکلات و خواست‌های خود را بیان کنند، دلیل به وجود آمدن قانون ما بود. کانون پناهندگان در سال ۱۹۸۶ در شهر برلین تاسیس شد و از آن تاریخ تاکنون سعی دارد هر نوع کمکی را که یک تازه‌وارد به کشور جدید لازم دارد، در اختیار تمام پناهجویان و دیگر ایرانیان

شمار درخواست‌های پناهندگی در آلمان در سال‌های اخیر به طور بی‌سابقه‌ای افزایش داشته است. اما زندگی یک پناهجوی زن پس از ورود به خاک آلمان چه شکلی دارد و او با چه مشکلاتی مواجه است؟ در همین رابطه با یکی از مشاوران «مرکز مشاوره برای ایرانیان و افغانستانی‌های مقیم برلین» در زمینه‌ی وضعیت پناهجویان و پناهندگان زن ایرانی و افغانستانی که مراجعه‌کنندگان به این مرکز هستند، گفت‌وگویی داشته‌ایم.

اگر ممکن است درباره تاریخچه مرکز توضیح دهید؟ چه شد و چه ضرورتی باعث شد که این مرکز تاسیس

کجاست؟ دوی؟ تهران؟ قم؟ کوبانی؟ استامبول؟ خب می‌دانیم که در تک‌تک این مناطق ممکن است فرهنگ جنسی آن مردم زمین تا آسمان با هم متفاوت باشد حتی محله به محله با هم تفاوت داشته باشد. پس احتمالا نتوان مسئله را با حرص جنسی «مردان خاورمیانه» توضیح داد. اصولا چنین کلیشه‌سازی‌هایی نه تنها باعث می‌شود که این مردان نتوانند خود را فراتر از چیزی که تعریف شده‌اند ببیند بلکه زنانی که از مناطق می‌آیند هم از این شکل تحقیر شدن جامعه‌ی خودشان واهمه دارند. از طرف دیگر وقتی پرداخت به مسئله این‌طور باشد طبیعی است که زن پناهجویی که از یک مرد پناهجو شکایت کند احتمالا از طرف پناهجویان طرد شود؟ چرا چون آنجا قانون دارد تبعیض قائل می‌شود. جامعه نیز تبعیض قائل می‌شود. وقتی مرد آلمانی خشونت کند آیا باید بترسد که ممکن است اقامتش در آلمان تحت خطر قرار بگیرد؟ خیر؟ اما در بررسی این‌جور پرونده‌ها در مورد مردان پناهجو و پناهنده این خطرها وجود دارند.

خطر اینکه پرونده‌ی پناهندگی‌شان مجددا مورد بررسی قرار بگیرد و یا معلق شود. خب باز هم نهایت این کلیشه‌سازی‌ها و این تبعیض‌ها درنهایت وضعیت را برای زنان پناهجو و پناهنده نیز سخت‌تر می‌کند. به طور کلی و به معنای واقعی کلمه باید به همه‌ی فعالان زنانی که پیوند بین این مسائل را نمی‌بینند به دیده‌ی تردید نگاه کرد. زیرا که آن‌ها یا در تحلیل مسئله‌ی زنان کوتاه‌بین هستند یا منافع طبقاتی‌شان اجازه نمی‌دهد که این مسائل ریز را متوجه بشوند.

با تشکر از زمانی که در اختیار سایت بیدارزنی گذاشتید.

کمک‌های مالی موسسه‌ها هرگز به‌اندازه‌ی همه‌ی پناهجویان نیست. خیریه‌ها فقط به بخش کمی از پناهجویان دسترسی دارند. این‌ها نارسایی‌های واقعی است که وجود دارد. جهان مردسالار در مورد زنان پناهجو هارتر است.

مشکلی که در این زمینه بالا وجود دارد این است که زنان برای طرد نشدن از اجتماع خود ممکن است شکایت نکنند به لحاظ حقوقی و اجتماعی چه تمهیداتی در این زمینه شده است و خود شما فکر می‌کنید چگونه می‌شود در این زمینه اقدام کرد که حقوق زنان پناهنده تأمین شود؟

مسئله در این مورد هم کاملا دویبعدی است. به هر حال می‌دانیم که پروسه‌ی اجتماعی شدن زنان و مردان در جوامعی که مردسالاری هنوز به شکل مردسالاری سنتی در آن حضور دارد و جامعه به شکل سنتی به مرد ارزش به هر حال والاتری می‌دهد. به هر حال در اروپا زن و مرد از نظر عرف جامعه تا حد زیادی برابر قلمداد می‌شوند و آن نگاه پاتریاشال به زن دیگر قدرت اجتماعی خیلی بالایی ندارد. از همین جهت تفاوت‌هایی هست. این تفاوت‌ها برای زنان پناهجویی که تازه به یک کشور مثل آلمان آمده‌اند، مسئله را لزوما ساده نمی‌کنند. چون وقتی این تفاوت‌های ساختاری و شیوه‌ی اجتماعی شدن را در نظر بگیریم به‌راحتی به‌جای آسیب‌شناسی مسئله شروع می‌کنیم به کلیشه‌سازی و این کلیشه‌سازی‌ها معمولا اغلب نگاه‌های نژادپرستانه را بازتولید می‌کنند. اینکه مثلا مردهای خاورمیانه‌ای اصولا حرص جنسی دارند. خب من نمی‌دانم این‌جا منظور از خاورمیانه

پناهجویان جدید یا کمپ‌های جدید وصل می‌کند. علاوه بر این، هر سه هفته یک‌بار در شورای پناهندگان، همکاران خود را در نهادهای مشاوره و نگهداری پناهجویان در برلین می‌بینیم و از آمدن پناهجویان جدید باخبر می‌شویم.

در این هفت هشت ماه گذشته، مراکزی که پناهجویان در آن هستند فقط شامل حال کمپ‌ها نیست بلکه از برخی سالن‌های ورزشی، سالن‌های بزرگ نمایشگاه‌ها و بسیاری از مسافرخانه‌ها (چیزی که در اینجا می‌گویند هاستل) هم برای اسکان پناهندگان به طور موقتی، استفاده می‌کنند تا از پس نگهداری پناهجویانی که در سال گذشته به برلین آمده‌اند که حدود هشتاد هزار نفر بوده‌اند، برآیند. برای همین، مدت‌زمانی طول می‌کشد (معمولا یک تا دو هفته) که ما بفهمیم مرکز جدیدی ایجاد شده است. از این لحاظ به طور عمومی از طرف ما مشکلی برای پیدا کردن پناهجویان نیست. موضوع این است که پناهجویان هم بخواهند به مرکز مشاوره‌ای مثل ما مراجعه بکنند. در یک جمع‌بندی، پناهجویان جدید از طرق مختلف می‌توانند ما را پیدا کنند. ما هم همین‌طور. مهم این است که از سوی آن‌ها تمایلی برای صحبت باشد یا نه.

کمی درباره شورای پناهندگان توضیح دهید؟ این شورا چه نقش و عملکردی دارد و مکانیزم ارتباطی نهادهای مشاوره‌ای پناهندگان در آن چگونه است؟

شورای پناهندگان برلین (شورای نهادهای مدافع پناهندگان) نقش لابی و اتحادیه‌های نهادهای مشاوره‌ای پناهندگان و کمک به پناهندگان را دارد و جلسات آن دو هفته یک‌بار برگزار می‌شود. در این شورا، تقریبا همه نهادهای مشاوره‌ی پناهندگی، چه دولتی، نیمه‌دولتی یا غیردولتی (ان جی اوپی) شرکت می‌کنند، تبادل‌نظر می‌کنند، اخبار مربوط به پناهندگان و مسائل آن‌ها را مورد تجزیه و تحلیل و تبادل‌نظر قرار می‌دهند و دخالت ما در سیاست‌های روز در مورد پناهجویان، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

این شورا، یک نهاد انتقادی و مستقل است، به ویژه نسبت به سیاست‌های رسمی دولت در رابطه با پناهجویان. عملا این شورا، شورای نهادهای مدافع پناهندگان است. در هر استان آلمان، یک شورا هست که خودشان را متشکل کرده‌اند و یک نهاد در سطح سراسری آلمان به وجود آورده‌اند به نام «برای دفاع از حق پناهندگی» که در سطح کل آلمان لابی ما را تشکیل می‌دهد.

شورای برلین سال ۱۹۸۱ ایجاد شد و الان ۳۵ سال است که در برلین فعالیت دارد.

این شورا چقدر برای اصلاح قانون به نفع پناهجویان قدرت دارد و موثر است؟

از نظر قانونی، که بتواند مستقیما در قانون‌گذاری موثر باشد، هیچ قدرتی ندارد. ولی فشاری که بر احزاب، نمایندگان آن‌ها و افکار عمومی می‌گذارد، خیلی موثر است و به‌راحتی کسی نمی‌تواند از کنار آن بگذرد. الان یکی از معتبرترین نهادهای مدافع پناهجویان است، نه تنها به خاطر عملکردش در برلین، بلکه در تمام آلمان. عملا این شورا همانند نقشی که اتحادیه‌های کارگری برای دفاع از حقوق کارگران در آلمان دارد، از حقوق پناهندگان در رابطه با سیاست‌های پناهندگی دفاع می‌کند.

لطفا چند نمونه بیان کنید که در نتیجه فشارهای شورا، سیاست‌ها یا قوانین در زمینه‌ی پناهجویان تغییر کرده باشد؟

به طور نمونه، تا چند سال پیش به پناهجویان کمک مالی نقدی نمی‌کردند، بلکه کمک جنسی می‌دادند. آن‌قدر تظاهرات کردیم و شورا ابتکارات متعددی را به کار برد تا این که از حدود ده دوازده سال پیش، کمک‌های جنسی قطع شده است و کمک‌های نقدی به پناهجویان داده می‌شود، تا براساس تصمیم خودشان خرید کنند.

نمونه دیگر این که، در اثر فشارها و ابتکارات این شورا، از حدود چند سال پیش، پناهجویانی که به برلین می‌آیند دیگر لازم نیست تمام دوران پناهجویی‌شان را در کمپ بگذارند و بعد از ۱۲ هفته، می‌توانند به خانه‌های شخصی خودشان بروند. البته این‌که پناهجویان در کمپ بمانند یا در خانه شخصی‌شان، مسئله‌ای است که هر استان یا کمون می‌تواند خودش درباره آن تصمیم بگیرد.

همچنین، قبلا این‌طور نبود که پناهجویان بعد از یک مدتی کارت بیمه دریافت کنند، بلکه هر بار که مریض می‌شدند، باید به مسئولان خود مراجعه می‌کردند و برگه‌ای را می‌گرفتند که با آن می‌توانستند به دکتر مراجعه کنند. در اثر فشارها و سیاست‌های این شورا و شوراهایی نظیر آن، الان به پناهجویان مانند بقیه، کارت بیمه داده می‌شود تا مثل ما که سال‌هاست در اینجا زندگی می‌کنیم، با آن کارت پیش دکتر خودشان بروند و احتیاج نباشد

که از قبل بروند جای دیگر و در صف دیگری باشند.

این که به پناهجویان کلاس‌های زبان داده شود و مجبور نباشند منتظر باشند تا حتما قبول شوند، بر اثر فشارها و سیاست‌های نهادی نظیر این شورا بوده است.

در رابطه با پناهجویان زن چطور؟ آیا تلاش‌های شورا منجر به تغییراتی در وضعیت حقوقی آن‌ها شده است؟

به وضوح! این که برای زنان تنها و زنان همراه کودک، مکان‌های ویژه‌ای در کمپ‌ها یا کمپ‌های ویژه‌ای در نظر گرفته شود، در اثر فشارهای این شورا به دست آمده است.

این که برای زنان حامله یا زنانی که با بچه تنها هستند، امکانات و تسهیلاتی در نظر گرفته شود که کمتر برای کارهای روزانه خود به ادارات مراجعه بکنند . که همواره با در صف ایستادنِ طولانی و مسائل دیگر همراه است. در اثر فشارهای شورا بوده است.

این که در مکان‌های عمومی که پناهندگان باید به آن مراجعه بکنند، اتاق‌های ویژه‌ای برای کودک و مادر (مادرانی که می‌خواهند شیر بدهند و با بچه هستند)، به وجود بیاید در اثر ابتکارات شورا است.

مهم‌تر از همه، حدود سیزده چهارده سال پیش، در اثر فشارِ نهادهایی مثل شورای پناهندگان، چه در سطح استانی و چه کشوری، در قانون فدرال آلمان، حق پناهندگی برای کسانی که به خاطر مسائل ویژه‌ی جنسیتی و زنانه مجبور به فرار شده‌اند، به رسمیت شناخته شد. یعنی چنان چه زنی بدون این که تحت فشار سیاسی به معنای رایج جریان قرارگرفته باشد، به خاطر جنسیتش مورد تعرض جنسی قرار بگیرد و کسانی که اطرافش هستند یا دیگران نتوانند از او حمایت کنند، فقط همین دلیل به عنوان دلیل پناهندگی برای زن پذیرفته می‌شود. در قانون پناهندگی آلمان یک پاراگراف یا بند ویژه است تحت این عنوان که: «چنان چه زنی بتواند ثابت بکند که به خاطر ویژگی جنسیتی‌اش، مجبور شده محل زندگی خودش را ترک بکند، آن دلیل به عنوان دلیل پناهندگی، قبول می‌شود».

این‌ها نمونه‌هایی از ارتقا حقوق پناهندگان است که در نتیجه فعالیت‌های شورا به دست آمده است.

در حال حاضر سنخ شناسی جمعیت درخواست‌کنندگان پناهندگی به اروپا و آلمان به طور خاص، به لحاظ جنسیت، کشور مبدأ و دلیل پناهندگی چگونه است؟ چه تفاوتی نسبت به سال‌های گذشته داشته است؟

در حال حاضر بیشترین پناهجوها که وارد آلمان و اروپا می‌شوند با فاصله خیلی زیاد از دیگر پناهجویان، سوری‌ها هستند که علتش مشخصا جنگ و جنگ داخلی است. سوری‌ها تا حدود خیلی زیادی به صورت خانوادگی می‌آیند. مگر این که وضعیت آن خانواده به گونه‌ای باشد که نتوانند به قاچاقچی برای همه خانواده پول بپردازند. در این صورت معمولا یک نفر از خانواده را می‌فرستند؛ که اگر مسیر از راه‌های سخت و غیرقانونی باشد، معمولا آن یک نفر مرد است. یعنی طبق تجاربی که ما شنیده‌ایم، چون راه‌های خروج سخت است معمولا سعی می‌کنند ابتدا مرد را بفرستند تا از راه‌های سخت خودش را به یک جایی برساند و بعد هنگامی که پناهندگی‌اش قبول شد، بتواند راحت‌تر خانواده خود را بیاورد.

بعد از سوری‌ها، افغانستانی‌ها و سپس عراقی‌ها بیشترین پناهندگان آلمان و اروپا هستند و بعد، از کشورهایی نظیر ایران، اریتره، پاکستان و تا چند وقت پیش، کشورهای اروپای شرقی که دیگر الان پناهجویانشان به اروپای غربی کمتر شده است.

اگر بخواهم به برخی آمارها به صورت جزئی‌تر اشاره کنم، در سال ۲۰۱۵، نزدیک ۰'۱۰۰'۱۰۰ نفر در تمامی اتحادیه اروپا تقاضای پناهندگی داده‌اند که از این تعداد، ۰'۳۷۰'۰۰۰ نفر زن هستند؛ یعنی حدودا به ازای هر زن، سه مرد.

حدود ۰'۳۶۸'۰۰۰ نفر از سوریه در تمامی اتحادیه اروپا تقاضای پناهندگی داده‌اند که از این تعداد ۰'۱۱۰'۰۵۰ نفر آن‌ها زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن، سه مرد.

نزدیک ۰'۱۲۴'۰۰۰ عراقی در تمامی اتحادیه اروپا تقاضای پناهندگی داده‌اند، از این تعداد حدود ۰'۳۲'۰۰۰ نفر زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن، ۴ مرد.

از مجموع ۰'۱۸۱'۰۰۰ افغانستانی که در سال گذشته، تقاضای پناهندگی به کشورهای اروپایی داده‌اند، ۰'۳۸'۰۰۰ نفر زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن، حدود پنج مرد.

در همین سال، نزدیک به ۰'۱۰۰'۰۰۰ پناهجو به آلمان وارد

شده‌اند که حدود ۰۰۰'۴۷۰ نفر از آن‌ها توانسته‌اند تقاضای پناهندگی بدهند. از این تعداد، ۰۰۰'۱۴۶ نفر زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن، حدود سه مرد. تحلیل فاصله میان تعداد واردشدگان به آلمان و متقاضیان پناهندگی این است که برای اولین بار تعداد پناهندگان به قدری زیاد بوده که مقامات آلمانی نتوانسته‌اند در زمان معمول، تقاضای پناهندگی همه آن‌ها را ثبت کنند.

از میان تقاضادهندگان پناهندگی ، ۰۰'۵۰۳'۱۶ نفر از سوریه بوده‌اند که ۰۰۰'۴۳ نفر آن‌ها زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن، چهار مرد.

۰۰'۳۱۳ نفر از عراق تقاضای پناهندگی به آلمان داده‌اند، که ۰۰'۹۳۰ نفر آن‌ها زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن حدود سه مرد.

حدود ۰۰۰'۳۱ نفر افغانستانی (از افغانستان و ایران) تقاضای پناهندگی به آلمان داده‌اند که ۰۰'۸۵۵ نفر آن‌ها زن هستند. یعنی در برابر هر زن، حدود چهار مرد.

حدود ۰۰'۵۴۰ ایرانی توانسته‌اند تقاضای پناهندگی در آلمان بدهند، که ۰'۱۸۷ نفر آن‌ها زن هستند؛ یعنی در برابر هر زن، حدود سه مرد.

دلایل برای هر کشور متفاوت است. آن‌هایی که مستقیم از افغانستان می‌آیند، مسئله امنیت و نداشتن امنیت زندگی، علاوه بر نداشتن آزادی‌های سیاسی، جنسیتی و … یکی از دلایل جدی پناهندگی‌شان است و افغانستانی‌هایی که از ایران می‌آیند به دلیل نداشتن حقوق مدنی و حقوق برابر نسبت به شهروندان ایرانی، به ویژه برای بچه‌هایشان، مجبور می‌شوند ایران را ترک بکنند و به کشور دیگری پناهنده شوند. پناه‌جویان از اریتره یا عراق به دلایل سیاسی یا جنگ‌های داخلی به اروپا می‌آیند. پناه‌جویان از کشوری مثل ایران نیز بیشتر به دلایلی مانند نبود آزادی‌های مدنی، سیاسی، جنسیتی، دینی، قومی و … به اروپا می‌آیند. یکی از دلایل جدی پناهندگی بسیاری از جوان‌ها که از ایران می‌آیند، نداشتن چشم‌انداز آینده‌ای همراه با عزت و برخورداری از یک شخصیت حقوقی و احترام نگذاشتن به آن‌ها و نوع زندگی آن‌ها است. علت پناهندگی از کشورهای آفریقایی نیز علاوه بر دلایل سیاسی بیشتر از بین رفتن محیط‌زیست و نبود شرایط عادی زندگی است.

در مورد پناهندگانی که به خاطر مسائل جنگی یا مسائل طبیعی در کشورشان می‌آیند؛ اصولا این مردان تنها هستند که

ابتدا می‌آیند و زن‌ها بعدا وارد می‌شوند. البته در بسیاری از موارد، زن‌ها یا خودشان به تنهایی می‌آیند یا تنها با بچه می‌آیند. در این صورت سعی می‌شود امکاناتی در کمپ‌های پناهندگی که بزرگ است و جای چندان مطبوعی برای زندگی نیست، به وجود بیاید تا این زن‌ها در دوران موقتی که به صورت تنها یا به همراه بچه در این کمپ‌ها هستند، بتوانند با راحتی بیشتری زندگی بکنند. مثلا در کمپ‌ها حمام و دستشویی مشترک است، مواردی بوده که زن‌ها به ویژه زن‌های تنها، از این وضع ناراضی بودند. مثلا شکایت کرده‌اند که وقتی زیر دوش بودند، کسانی آمده‌اند آن‌ها را نگاه کرده‌اند یا به هر صورت زیر نظر بوده‌اند. با توجه به این موارد، سعی شده امکاناتی به وجود بیاید و برای زن‌ها، خصوصا زن‌های تنها، این فضاهای خصوصی تا حد ممکن، طوری باشد که بتوانند راحت و بدون دردسر، به کارهای خصوصی و شخصی خود برسند.

افغانستانی‌هایی که به طور مستقیم از افغانستان یا ایران می‌آیند آیا به لحاظ جنسیتی دلایشان متفاوت بوده است؟

بله، هستند کسانی که به خاطر مسائل جنسیتی می‌آیند؛ مثلا به دلیل ازدواج اجباری، یا قول ازدواج دادن به کسی که آن زن مایل به ازدواج با او نیست، یا در اثر درگیری‌های دینی–قومی و ملیتی که یکی از اولین کسانی را که مورد فشار قرار می‌دهد، زنان و دخترانِ آن‌ها هستند. موارد زیادی هم به دلیل تعرض جنسیتی، دزدی آن‌ها، یا استفاده ابزاری از آن‌ها برای فشار بر خانواده یا قبیله یا قوم، تقاضای پناهندگی داده‌اند. این دلایل بیشتر مربوط به افغانستانی‌هایی است که از خود افغانستان می‌آیند. افغانستانی‌های که از ایران می‌آیند کمتر به دلیل ازدواج اجباری بوده. اغلب یا با پشتیبانی خانواده می‌آیند یا با کسی که دوستش دارند فرار کرده‌اند و آمده‌اند، ولی این موارد خیلی کم است.

اخیرا سر جنگ سوریه نیروهایی از ایران رفتند که تعدادی‌شان افغانستانی بودند با قول این که برای تابعیتشان اقدامی می‌شود یا مساعدت‌های مالی. آیا این مسئله دلیلی بر درخواست پناهندگی‌های جدید بوده؟

بله، بوده. مثلا چند هفته پیش کسی آمد دیدن من که ترکشی به چشمش خورده بود و چشمش کاملا از بین رفته بود. گفت که

من به سوریه رفتم و آنجا ترکش خوردم و پول هم گرفتم. ولی زمانی که به ایران بازگشتم از آن جا که تحت بیمه قرارم نمی‌دادند و چشم و سرم باید معالجه می‌شد مجبور شدم به آلمان بیایم. من زیاد شنیدم که مردهای افغانستانی با وعده پول و این که بتوانند در ایران ادامه زندگی بدهند، به سوریه فرستاده شده‌اند. شنیده‌ام ولی خیلی کم خودم با آن‌ها مواجه بودم.

افرادی که تحت پوشش شما هستند به لحاظ جنسیتی اغلب چه سخی هستند؟

هر نهادی یک تاریخی دارد. از همان ابتدا یکی از سیاست‌های جدی مرکز ما، کمک به زنان و به وجود آوردن فضایی بوده است که زنان در آن راحت باشند، به دلیل این که تعداد بسیاری از پایه‌گذاران مرکز ما از سی سال پیش تا کنون، زنان فمینیست ایرانی بودند. بنابراین فضایی به وجود آورده‌ایم که زن‌ها در آن احساس راحتی می‌کنند. برای همین، بیشترین مراجعه‌کنندگان ما زن هستند.

در بین ایرانی‌های مراجعه‌کننده در ابتدا زن و مرد برابر بودند، ولی به وضوح می‌بینیم که تعداد زن‌هایی که به ما مراجعه می‌کنند بیشتر از مردها شده است.

در مورد افغانستانی‌ها بحث طور دیگری است. حقیقت این است که در ابتدا این مشکل را داشتیم که فقط مردان افغانستانی به ما مراجعه می‌کردند و به جای نشان هم حرف می‌زدند. ما این را به هیچ وجه قبول نمی‌کردیم و می‌گفتیم اگر در مورد مسائل خانواده و همسرتان می‌خواهید صحبت کنید باید همسرتان هم این جا باشد و حرف بزند. کم‌کم این یخ شکسته شد و الان حتا تعداد زنان تنهای افغانستانی هم که به ما مراجعه می‌کنند، روز به روز بیشتر می‌شود. یعنی تعداد نسبت به سال‌های گذشته بالاتر رفته است. بعد از مدتی که با همکاران ما صحبت می‌کنند، می‌بینند که راحت می‌توانند حرف‌هایشان را بزنند. یخ افغانستانی و ایرانی بودنمان که بتوانند راحت صحبت کنند هم در حال شکسته شدن است. به وضوح در این اواخر مراجعه زنان افغانستانی ما نسبت به گذشته و نسبت به مردها بیشتر شده و مردهای افغانستانی هم، زمانی که پیش ما می‌آیند، می‌دانند نمی‌توانند از جانب همه خانواده صحبت کنند، بلکه فقط در رابطه با خودشان می‌توانند حرف بزنند.

اگر کودک یا زنی به همراه خانواده‌اش به طور غیرقانونی وارد آلمان بشود با او در مورد حقوق خانواده‌اش چگونه برخورد می‌شود؟

اصولا پناهنده که وارد می‌شود، قانونی یا غیرقانونی، تاثیر چندانی بر این که از چه حقوقی برخوردار شود، ندارد. موقعی که یک نفر وارد می‌شود، از مسائل حقوقی ورود غیرقانونی که بگذریم، یک مدل انتخاب می‌کند. فرض کنید یک زن ایرانی یا افغانستانی با بچه، وارد می‌شود، یا با خانواده است یا بی خانواده. از زمانی که وارد می‌شود، با آن‌ها تا زمانی که در یک خانواده هستند، نسبت به حق سرپرستی بچه به صورت برابر برخورد می‌شود. مسئله از آن جایی شروع می‌شود که احیانا یک جدایی در یک خانواده به وجود بیاید. در آلمان با وجودی که هنگام طلاق و جدایی یک سری از قوانین کشور مادر (افغانستان یا ایران) در رابطه با زن و مرد مثل مسئله مهریه جاری است، ولی در رابطه با حضانت و سرپرستی بچه، اصولا معیار برابری زن و مرد است. و از آن جایی که در آلمان روح قوانین بیشتر در رابطه با حضانت بچه به نفع زن‌هاست، در مورد متقاضیان پناهندگی چه به صورت قانونی یا غیرقانونی آمده باشند و چه به عنوان پناهنده قبول شده باشند یا نشده باشند، چنان که مسئله‌شان به دادگاه و مسائل قضایی کشیده بشود، اصولا حق زن‌ها بر حضانت بچه، دارای اولویت است. و این در مورد زنان پناه‌جو هم، چنان چه خودشان بخواهند، مورد بررسی و نظر قرار خواهد گرفت.

عمده مشکلات زنان به ویژه زنانی که از خاورمیانه می‌آیند و در کشور‌هایشان حقوق زنان با محدودیت‌هایی مواجه است و با اجتماع خودشان به کشور میزبان می‌آیند و ممکن است تحت نظر همان اجتماع در کشور میزبان باشند چیست؟

به مشکلات زنان به عنوان پناهنده در دو عرصه، عمومی و خانوادگی، پاسخ می‌دهم؛ یعنی زمانی که زن به عنوان پناهنده در کمپ است که در این بخش به مسائل ناامنی و مشکلات عمومی می‌پردازم و زمانی هم که در خانواده است که به مشکلات و مسائل خصوصی او اشاره می‌کنم.

اصولا تا یک دوره اولیه که پناهندگان وارد کشور میزبان می‌شوند، فضای پیرامونشان تحت تاثیر قانون نانوشته‌ای است که آن‌ها از کشوری که از آن می‌آیند، با خود حمل می‌کنند. به

به طور مثال، همین اواخر، یکی از دوستان ما یک سری لباس نو داشت که دیگر نمی‌خواست استفاده کند و آورده بود که به زن‌ها بدهد. یک بلوز که آستینش کوتاه بود را به خانمی داد. آن خانم گفت من این را برنمی‌دارم. آن کسی هم که لباس را آورده بود گفت این خوب است می‌توانی زیر ژاکت پیوشی به خصوص که الان که هوا سرد است. تازه این آستین که خیلی کوتاه نیست تا سر آرنجت هست. گفت نه ما تو کمپ هستیم و زمانی که آستین کوتاه می‌پوشم مردهای دیگر به من طور دیگری نگاه می‌کنند. این مثال بیان‌گر عملکرد این قانون نانوشته است که تا مدتی که هنوز زن‌ها به حقوق خودشان در این کشور و امکاناتی که در این کشور برایشان هست آشنا نشده‌اند، برایشان سنگینی می‌کند. آن‌ها مجبورند یک جوری حواسشان به رفت و آمد، نوع لباس پوشیدن، نوع مراوده و ... باشد. ولی با توجه به تجربه ما بعد از مدتی این فضا تغییر می‌کند. یعنی بعد از مدتی که بچه‌ها به مدرسه می‌روند یا به کلاس زبان و ... می‌روند و یک جوری با مراکز دیگری در ارتباط قرار می‌گیرند، می‌فهمند که به عنوان زن از چه امکاناتی برخوردار هستند، کم‌کم سعی می‌کنند این فضای غیررسمی را از خودشان دور بکنند. یا به آن بی‌اعتنا بشوند یا در مقابلش مقاومت بکنند. با توجه به تجربه‌ای که در این چندساله داشته‌ام، می‌گویم که اصولا زنان از کشورهایی نظیر ایران و افغانستان بعد از مدتی در این جامعه که قوانین و حقوق بهتری نسبت به جوامع خودشان دارد، به وضوح خود را با جامعه جدید بهتر وفق می‌دهند تا مردها. چنان که بخواهند و اشتیاق کوچکی در آن‌ها باشد، می‌توانند بلافاصله امکانات رشد خودشان را در این جا از نظر جنسیتی، اجتماعی، تحصیل،



مراوده و ... به وجود بیاورند. اصولا مردها به ویژه مردهای سنتی، در این جامعه که بازتر از جوامع مادر خودشان هست، با مشکلات جدی‌تری مواجه هستند تا زنان. در فضای خانوادگی نیز زن‌ها تا مدت نسبتا زیادی، به ویژه در محافل و خانواده‌های سنتی، با آن روح سنتی که از جایی که آمده بودند، مواجه هستند. بستگی به این دارد که کی این تصمیم گرفته شود که مقاومت نشان دهند. اگر مقاومتشان شروع شود و این مقاومت از طرف مقابل، حالا چه مرد باشد یا خانواده، مورد تایید قرار نگیرد، امکانات دفاع، چه به صورت مشاوره‌ای و چه به صورت دولتی و چه به صورت قانونی، برایشان در اینجا فراهم هست و چنان چه بخواهند

این امکانات در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد. یعنی چنان چه آغاز به مقاومت کنند، امکانات بسیار زیادی است که چه در خانه زنان، چه در مراکز مشاوره، چه از طریق پلیس و چه از طریق قوانین، در اختیارشان قرار می‌گیرد.

در مورد زنان گفتید که زودتر با شرایط آن جا وفق پیدا می‌کنند، آیا تفاوتی دارد بین این که زن، به صورت خانوادگی آماده باشد یا فردی؟

تا حدودی زنان تنها محدودیت‌های زیادی ندارند و زودتر رشد می‌کنند. زنانی که در خانواده هستند کمی بیشتر طول می‌کشد. ولی می‌خواهم به نکته دیگری

اشاره کنم. در خانواده‌های سنتی بعد از یک مدتی، تقریبا اتوماتیک وار از زمانی که بچه‌ها به مدرسه می‌روند، ما شاهد بودیم، به ویژه بین دختران جوان و پدران آن‌ها، بر سر آزادی‌های فردی‌شان، مشکل به وجود می‌آید.

خب آیا وفق پذیری بیشتر زنان و سنتی ماندن مردان خودش شکاف میان زنان و مردان را بیشتر نمی‌کند؟ خشونت خانوادگی را افزایش نمی‌دهد؟

بله بیشتر می‌کند. اگر بخواهد خشونت هم انجام شود، از آن جایی که زنان و دختران بعد از یک مدتی می‌فهمند که تنها نیستند و با توجه به جوی که در



جامعه هست، مردها خیلی دست به عصا تر و زیرکانه‌تر عمل می‌کنند.

با این وجود به نظر می‌رسد، زن‌هایی که متاهل هستند و پناهنده از کشورهایی که حقوق چندانی برایشان قائل نبوده، کمتر تمایل به شکایت دارند؟

حق با شماست هرچه روابط سنتی‌تر باشد، امکان شکایت کم‌تر است. ۲۰ سال

پیش حرف شما واقعا درست بود، ولی به نظرم می‌آید نسل جدید، چه زنان ایرانی

چه زنان افغانستانی، بعد از مدت‌زمان بسیار کوتاه‌تری از ۲۰ سال پیش، مسئله خودشان را به نحوی علنی می‌کنند. من تجربه‌ام این است که نسل جدید حتی اگر

بی‌سواد باشند، کم‌سواد باشند، بعد از مدتی دیگر نمی‌خواهند آن‌طور زندگی بکنند که به اصطلاح در کشور خودشان در یک فضای عمومی سنتی با آن مواجه بودند. من فکر می‌کنم مدت این تن دادن به آن روابط در خارج از کشور، به مراتب از ۲۰ سال پیش کمتر شده است.

به لحاظ مالی معمولا زنان پناهنده در چه وضعیتی هستند؟ آیا زنان مستقل هستند و برپرض کمک مالی به جیب مرد می‌رود یا زن؟

سوال خوبی است، اصولا وقتی به یک خانواده می‌گویند ما پول شما را به یک حساب می‌ریزیم، معمولا این مردها هستند که آن حساب را می‌دهند. ولی بعد از یک مدتی در مشاوره و .. به زنان می‌گوییم شما هم می‌توانید شماره حسابتان را بدهید یا اگر خانواده فقط یک حساب دارد، حساب را طوری باز کنید که هر دوی شما بتوانید از آن پول بردارید. به طور سنتی در این زمینه این مردها بودند که دست بالا را داشتند اما کم‌کم این تصویر در حال شکستن است، در برخی از خانواده‌ها می‌گویند که حساب به اسم زن‌ها باشد و مرد هم بتواند از آن استفاده بکند. این تصویر مردِ صاحب درآمد، در حال شکسته شدن است و کم‌کم خانواده‌ها درمی‌یابند که پول برای همه آن‌هاست و سهم فقط یک مرد یا یک نفر در خانواده نیست.

زنان که به آن‌ها مشاوره داده‌اید یا با آن‌ها در ارتباط بودید چطور وارد بازار کار می‌شوند؟ آیا سخت‌تر از مردان پناهنده به بازار کار راه می‌یابند؟



ریشه‌هایم را در دستانم گرفته‌ام، مانده‌ام حیران کجای زمین بکارمشان

هرج و مرج و بی‌قانونی همه و همه باعث شده‌اند تا مردم افغانستان طی سال‌های متمادی به نقاط دیگر دنیا مهاجرت کنند؛ به نحوی که در حال حاضر، افغانستان دومین کشور دارای بیشترین مهاجر در دنیا است. ایران از دیرباز، به دلایل مختلف از قبیل داشتن مرز وسیع جغرافیایی و دین و زبان مشترک با افغانستان، مورد استقبال مهاجران افغان بوده است. اما در حال حاضر مدل مهاجرت افغانستانی‌های ساکن در ایران رو به تغییر است. آنها که دیگر سال‌هاست با انبوهی از مشکلات قانونی و غیرقانونی در جدال بوده‌اند، ایران را به مقصد اروپا با امید به زندگی بهتر، با رنج و مرارت بسیار ترک می‌کنند. زنان مهاجر افغان نیز تمایل زیادی به مهاجرت به اروپا دارند، یا به‌تنهایی و با فرزندان خود، یا همراه با خانواده، اقدام به مهاجرت می‌کنند.

فاطمه ۱۹ ساله که در ایران به دنیا آمده درد دل‌های زیادی از مهاجر بودن دارد. او از اینکه بعد از سال‌ها زندگی در ایران، آواره نامیده می‌شود ناراحت است. او ادامه می‌دهد: «نمی‌دانم وطن چیست؟ نمی‌دانم داشتن وطن چه حسی دارد؟ نمی‌دانم زندگی کردن در وطن چه لذتی دارد؟ درکش برایم امکان‌پذیر نیست...»

تاریخ مهاجرت به قدمت تاریخ انسان برمی‌گردد. انسان‌ها سرزمین مادری خود را به دلایل مختلف جنگ، فقر، خشک‌سالی، شکنجه، نبود آزادی و... ترک می‌کنند. در حقیقت مهاجرت، یک امکان برای مردمی است که امنیت لازم را به هر لحاظ در کشور خویش ندارند. قصه مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران به حدود ۴۰ سال پیش باز می‌گردد. جنگ‌های داخلی و خارجی، درگیری‌های قومی و مذهبی، فقر فزاینده، عدم امنیت،

«پدر و مادرم کودک بودند که به ایران مهاجرت کردند، مجبور شدند مهاجرت کنند، در افغانستان جنگ بود و دیگر ماندن به صلاح نبود. پدر و مادرم اینجا بزرگ شدند و ازدواج کردند، بچه‌دار شدند. ما بچه‌ها همین‌جا در همین خاک به دنیا آمدیم، بزرگ شدیم و ما هم ازدواج کردیم و بچه‌دار شدیم...؛ اما همچنان برچسب آواره بودن را بر پیشانی داریم. همچنان به ما می‌گویند آواره افغان. آواره بودن یعنی معلق بودن، یعنی تو هیچ تصمیمی نمی‌توانی برای ۲ سال بعد، ۵ سال بعد داشته باشی، نمی‌توانی آرزوی بلندمدت داشته باشی. بی‌هویت هستی، مگر یک آواره می‌تواند هویت درستی داشته باشد؟ همیشه نگرانی که چه بشود که دیگران برایت چه تصمیمی بگیرند... اینجاست که ما به فکر مهاجرت از ایران می‌افتیم. مهاجرت به اروپا. آن‌هم با هزار سختی و مرارت برای رسیدن به یک زندگی بهتر.»

اگر یک خانم پناهنده در خیابان مورد تعرض قرار گیرد، با او مثل بقیه برخورد می‌شود. این که متقاضی پناهندگی است فرقی در موقعیت او ندارد. در این موارد، اوایل بسیار کمتر شکایت می‌شد به خاطر حجب و حیا و کلیشه‌ی «کرم از خود درخته!» که بیشتر از سوی اطرافیان خودشان مطرح بود. یعنی این احساس را داشتند که اگر بگویند مورد تعرض قرار گرفته‌اند، به آن‌ها می‌گفتند خودت حتما کاری کرده‌ای و این باعث دردسر در خانواده می‌شد. این موضوع هم خوشبختانه در حال کم‌رنگ شدن است.

در مواردی که تعرض جنسی در خانواده اتفاق می‌افتد هم این اواخر میزان شکایت‌ها بیشتر شده است. در این صورت اگر فرد آزاردیده شکایت بکند با توجه به قوانین برابر آلمان با او رفتار می‌شود. دیگر ربطی به این ندارد که فرد، متقاضی پناهندگی باشد یا نباشد. موضوع بیشتر سر این است که آیا شکایت صورت بگیرد یا نه. در این موارد باید به زنان و دختران آن‌قدر مشاوره و امکان خودباوری بدهیم که اگر با چنین اتفاقی مواجه شدند، بتوانند شکایت کنند. چون تا موقعی که شکایت نکرده‌اند، کسی هم نمی‌تواند از آن‌ها دفاع بکند.

زنان پناهنده آیا با ازدواج‌های زودرس مواجه هستند؟ یا ازدواج اجباری برای گرفتن پناهندگی خانواده؟

با ازدواج زودرس سروکار داریم که بیشتر در خانواده‌های سنتی و هدف بیشتر کنترل جوانان به‌ویژه دختران جوان است. این پدیده آخر را ما ازدواج پستی می‌نامیم که به‌ویژه در میان ایرانی‌ها رایج است.

ممنون از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

بستگی دارد. به مهارت و ...یعنی امکانش را اگر بخواهند، هست برای هر دو. موضوع این است که این امکان را از بالقوه به بالفعل تبدیل بکنند. به طور سنتی اول مردها می‌رفتند سر کار، یا اگر در رشته‌ی تخصصی خودشان هم کار پیدا نمی‌کردند، یک کاری، یک جای دیگری که در خانه نباشد، انجام می‌دادند. ولی الان اصولاً در جایی مانند برلین، واقعا نهادهای بی‌شماری برای تقویت به ویژه زنان، برای جذب به بازار کار و مستقل شدن وجود دارد. نهادهای بی‌شماری برای زنان بی‌سواد ، کم‌سواد، با تخصص و کم تخصص، هست که کمک می‌کنند آن‌ها بتوانند از هر مهارتی که دارند به صورت یک امکان بالقوه استفاده کنند و از چارچوب خانه بیرون بروند و وارد اجتماع شوند. امکانات این جا به طور مساوی برای همه هست. به طور سنتی پیش از این مردها از این امکان استفاده می‌کردند ولی به نظر من ورق دارد برمی‌گردد.

بگذارید یک‌چور دیگر به مسئله اشاره کنم، براساس تجربه ما بعد از یک مدتی زن‌ها می‌دانند که این امکان به طور طبیعی برای آن‌ها هست که کاری که بخواهند انجام بدهند. برای همین در بسیاری از مسائل آن‌ها هستند که پیش‌قدم می‌شوند، به طور مثال در این جا می‌دانیم چیزی هست به نام حضور والدین در مدرسه و دخالت آن‌ها در سیستم تربیتی و آموزشی که خیلی مهم است و رابطه بین معلم و کودک و والدین تنگاتنگ‌تر از این رابطه در کشورهایی نظیر ما است. ما شاهد هستیم که به این جلسات منظم هفتگی و .. بیشتر مادران می‌آیند، با وجودی که آلمانی هم کم می‌دانند. تا زمانی که زبان آلمانی خوب یاد نگرفته‌اند به ما مراجعه می‌کنند و کسی را به عنوان مترجم می‌خواهند. و مهم‌تر آن که برای زن‌ها کار کردن حتماً اگر خوب نباشد اما بیرون باشد و آن‌ها را شاد کند، عار نیست. در حالی که برای مردها انگار بعضی کارها عار است. آن‌ها به واسطه کار می‌روند و خودشان را با محیط تطبیق می‌دهند. بعدش هم می‌روند در یک کار دیگر. برای آن‌ها عموماً آن هیجانی که محیط عمومی برایشان به وجود می‌آورد بیشتر ارج دارد تا موقعیت آن کار. در حالی که برای بسیاری از مردها در وهله اول موقعیت کار است که باید خوب باشد.

اگر زن پناهنده‌ای در کمپ یا پس از آن که از کمپ خارج شد در خیابان، مورد تعرض قرار گیرد با او چگونه برخورد می‌شود؟ آیا اصولاً زنان پناهنده در چنین موقعیت‌هایی تمایل به شکایت دارند؟

معصومه که ۲۸ ساله و دارای ۳ فرزند است از تجربه خود

این‌چنین می‌گوید:
من غیرقانونی بودم به همین خاطر فرزندانم هم از همان امکانات و حقوقی که به پناهندگان در ایران تعلق می‌گیرد، بی‌بهره بودند. همسرم شغل سخت، اما با درآمد پایین داشت و ما آینده‌ای نداشتیم. دو تا از بچه‌هایمان که به سنِ مدرسه رسیده بودند در مدارس خودگردان درس می‌خواندند. این شد که ما هم تصمیم به رفتن گرفتیم. می‌دانستیم که داریم با جانِمان بازی می‌کنیم. شوهرم ۵ ماه زودتر از ما رفته بود. چون بچه شیرخوار داشتم دل نمی‌کردم که من هم با او بروم. ۵ ماه تمام خرج زندگی من و بچه‌هایم را برادرها و مادرم می‌دادند که این برای ما خیلی سخت بود. وقتی از طریق اینترنت با شوهرم صحبت می‌کردم، او مدام ما را تشویق به رفتن می‌کرد. دست‌آخر دل به دریا زدم و با دادن ۱۵ میلیون تومان، یعنی فروختن تمام زندگی‌ام و کمک گرفتن از خانواده، با سه بچه از مرز رد شدم. شبی که می‌خواستم از خانواده‌ام خداحافظی کنم، خیلی تلخ بود. احساس می‌کردم که من شاید دیگر این‌ها را هرگز نبینم. قاچاق بر، ما را از بهشت‌زهرا سوار ماشین کرد. پسر ۲ ساله‌ام مدام گریه می‌کرد و من مجبور شدم به او شربت خواب‌آور بدهم. تمام زندگی مان را در دو کوله‌پشتی ریخته بودم. از همان لحظه که نشستم در ماشین، پشیمان شدم؛ اما ماندن هم دیگر برایم امکان‌پذیر نبود. با سختی رسیدیم ارومیه و از آنجا هم ترکیه. وقتی می‌خواستیم به ترکیه برویم مجبور شدیم خیلی پیاده‌روی در شرایط سخت و هوای بسیار سرد داشته باشیم، که برای بچه‌ها خیلی سخت بود. علاوه بر خطرناک بودن مسیر هر لحظه امکان دستگیر شدن توسط مرزبانان وجود داشت که هراس ما را بیشتر می‌کرد. به سلامت که به ترکیه رسیدیم تازه اول سختی بود. در ترکیه چند روزی ماندیم و بعد باید از دریا می‌گذشتیم تا به یونان برسیم. منتظر ماندیم تا هوا بهتر شود که بشود با قایق سفر کرد. باید مواظب پلیس هم می‌بودیم تا مبادا دستگیر شویم. چون در این صورت به افغانستان باز گردانده می‌شدیم و تمام پولی هم که هزینه کرده بودیم از بین می‌رفت. نیمه‌شب ۳۰ نفر آدم سوار قایق کوچکی شدیم که هر لحظه بیم واژگون شدنش می‌رفت. بالاخره به یونان رسیدیم و از آنجا هم به آلمان. الان ۳ ماه هست که در کمپ هستیم. از نظر بهداشت و تغذیه راضی هستیم؛ اما واقعا این‌که باز نمی‌دانی چه می‌شود وجود دارد. تا حالا ۲ بار برای مصاحبه رفته‌ایم که خیلی سخت گذشته. هم‌وطنانمان خیلی امیدوار نیستند. چون مهاجران سوری در اولویت‌اند. ولی شاید چون ما خانواده هستیم و ۳ بچه داریم راحت‌تر پذیرفته شویم. مهاجرت به این شکل خیلی سختی دارد.

یک‌جور معامله با جان است؛ معامله‌ای که انتهایش هم معلوم نیست. من و بچه‌هایم به سلامت رسیدیم، ولی می‌دانم که بسیاری از هم‌وطنانم سختی راه را نتوانستند تاب بیاورند یا در دریا غرق شدند.

اما رویای مهاجرت از ایران به اروپا، افغانستانی‌های دارای کارت و قانونی و حتی با مدرک تحصیلی بالا را نیز به خود مشغول کرده. **صد گل** که در ایران به دانشگاه راه یافته و مدرک کارشناسی را در رشته ادبیات فارسی دریافت کرده می‌گوید: پدر و مادرم خیلی علاقه داشتند که فرزندانشان درس بخوانند. من و برادر و یک خواهرم، هر سه مدرک کارشناسی داریم. برای دانشگاه رفتن و درس خواندن در ایران مشکلی نداشتیم چون کارت دار و قانونی بودیم. ولی افغان‌های دارای کارت برای آنکه بتوانند درس بخوانند و ویزای تحصیلی برای دانشگاه بگیرند باید یک سفر به افغانستان بروند تا بتوانند ویزا بگیرند و در ایران اجازه تحصیل داشته باشند. این را خیلی از خانواده‌ها برنمی‌تابند که دخترشان را تک و تنها به افغانستان بفرستند. ولی ما به هر سختی بود رفتیم و برگشتیم. ولی داستان اینجاست که بعد از تمام شدن درس برادرم، ویزایش دیگر تمدید نشد و ویزای اقامتی نتوانست بگیرد. در نهایت او امسال مهاجرت کرد. همان مدلی که دیگران می‌روند، با به جان خریدن هزار خطر از مرز رد شد. چون دنبال زندگی و موقعیت بهتر بود. در ایران دیگر اجازه کار نداشت و باید می‌رفت. من و خواهرم چون دختر بودیم و تحت تکفل پدرمان، توانستیم بعد از تمام شدن درسمان، ویزای تحصیلی را تبدیل به ویزای اقامتی کنیم ولی ما نیز بارها به رفتن فکر کرده‌ایم، چون موقعیت شغلی مناسب نداریم. کلا که اجازه کار نداریم، حتی طرح کوچکی هم از آینده نمی‌توانیم در ذهن داشته باشیم. خواهرم یک مدت منشی مطب یک پزشک بود و با روزی ۱۰ ساعت کار، تنها ۴۰۰ هزار تومان دستمزد داشت. بیمه هم که ما را نمی‌کنند و خدا می‌داند که در زمان پیری و بیماری و از کارافتادگی چه بلایی سر ما می‌آید.

صد گل به این سوال که چرا به افغانستان باز نمی‌گردید، این‌گونه پاسخ می‌دهد: افغانستان بسیار ناامن است. من به عنوان یک دختر نمی‌توانم آنجا تنها و بدون پشتوانه زندگی کنم.

ساختن زندگی بهتر برای کودکان نیز یکی دیگر از دلایل مهاجرت افغان‌ها به اروپا است. **آمنه** که در زمان حمله طالبان ۱۷ سال داشت و سال آخر دبیرستان بود، به علت قوانین ضد انسانی و ضد زن طالبان و همین‌طور ناامنی شدید در افغانستان

قادر نشد دیپلمش را بگیرد. او دو سال بعد همراه با همسر و خانواده‌اش به ایران مهاجرت کرده و صاحب ۴ فرزند شده است. آمنه که سال‌هاست در ایران زندگی می‌کند دچار دوگانگی برای تصمیم به مهاجرت به اروپا است. او ضمن حرف‌هایش می‌گوید: من ایران را دوست دارم. کجای دنیا بروم که زبان و دینمان مشترک باشد، کجای دنیا بروم که مثل من درد از دست دادن و شهادت عزیزانشان را با خود داشته باشند. سال‌ها پیش وقتی آواره و زخمی از طالبان گریختیم، ایران پناهمان داد اما ای کاش بعدا هم با ما مهربان‌تر بودند. من اگر بخواهم که بروم فقط به خاطر فرزندانم هست وگرنه ایران را دوست دارم. خیلی پیش می‌آید که بچه‌ها با چشمانی اشک‌بار به خانه آمده‌اند چون در مدرسه و کوچه و خیابان به خاطر افغان بودن تحقیر شده‌اند. بچه‌های من، همه در ایران به دنیا آمده‌اند و در ابتدا خود را ایرانی می‌دانند؛ اما برخوردهایی که می‌بینند باعث می‌شود که دچار بحران هویت شوند و کم‌کم علاقه خود را به ایران از دست بدهند. بچه‌های من احساس تنهایی می‌کنند و خود را از بقیه بچه‌ها جدا می‌دانند.

احساس حقارت و جدایی، همه جنبه‌های زندگی کودکان افغان ساکن در ایران را در برمی‌گیرد و حتی باعث بیماری و مشکلات جسمانی می‌شود. درد دل آمنه دردی فراگیر است که دامن‌گیر پدران و مادران مهاجر افغانستانی ساکن در ایران است. شاید اگر کشور ایران که میزبان میلیون‌ها پناهنده افغانستانی است با پرداخت هزینه‌ای نه چندان زیاد به مساله تابعیت و مسایل روحی و روانی و حمایتی کودکان افغان توجه می‌کرد می‌توانست نتایج بسیار مطلوبی به‌دست آورد. از جمله مهر و عشق هزاران انسان را به این سرزمین.

اما آیا اروپا نقطه پایانی بر آوارگی و تبعیض است؟ متأسفانه جواب به این سوال برای همه افغانستانی‌های تازه رسیده به اروپا مثبت نیست. زندگی در کمپ سخت است، هرچند مایحتاج اولیه فراهم است اما چشم‌اندازی که وجود دارد این است که بسیاری باید مدت‌زمان طولانی را در کمپ یا خانه‌های موقت سر کنند تا نهایتاً «شاید» پذیرش شوند. آنها که پذیرش نمی‌شوند باید به افغانستان باز گردند. عدم امنیت نیز برای پناه‌جویان در کمپ‌ها مشکلی است که بیشتر، زنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مشکلات فرهنگی و اجتماعی حاصل از عدم پذیرش ارزش‌های فرهنگی کشور میزبان نیز می‌تواند به بحران‌های فردی یا اجتماعی فراگیر در بین پناه جویان دامن بزند و هویت مخدوش، همچنان مثل یک زخم کهنه با مهاجران افغان باقی بماند.

بعد از چهل سال هنوز پناهنده‌ایم

گفت و گو با هوژان و روژان، دو پناهنده عراقی در ایران

تهیه و تنظیم: شمیم شرافت

در کوچه باد می‌آید، مسیر خانه در خلاف جهت باد است، حرکت برایمان سخت است تا به منزل هوژان و روژان می‌رسیم؛ مادر و دختری که با چند نسل خاطره و فرزندانی کوچک، انتظارمان را می‌کشند.

لطفا خودتان را معرفی کنید و علت پناهندگی تان را به ما بگویید؟

من هوژان هستم. حدود ۴۰ سال است که در ایران زندگی می‌کنم. پدر و مادرم در زمان صدام به ایران آمدند و من نیز در کرمان به دنیا آمدم، در شهر مهان. در این ۴۰ سال نیز ازدواج کردم و بچه‌دار شدم. روژان دختر من است که ۲۳ سال دارد و در ایران زندگی می‌کند و صاحب یک فرزند است.

آیا طی این ۴۰ سال به شما شناسنامه یا هویتی ایرانی داده شده است؟

خیر. من ۴۰ سال است که با کارت پناهندگی زندگی می‌کنم. برای هر کار اداری نیز، نیاز به نامه اتباع خارجی دارم.

می‌توانید تجارب خود را از مواردی که به عنوان پناهنده احساس تبعیض کرده اید برای ما بگویید؟

هوژان: موارد زیادی هست. برای مثال من قصد اخذ گواهینامه رانندگی داشتم، به شهرک آزمایش رفتم اما چون هویت ایرانی نداشتم و شناسنامه ایرانی نداشتم، به من گواهی ندادند.

روژان: من هم با مشکلات زیادی مواجه شدم. من امکان خرید سیم کارت دائمی ندارم، تنها می‌توانم سیم کارت ایرانسل را به اسم دوستان ایرانی‌ام خریداری کنم.



این محدودیت‌ها باعث مشکلات فراوانی برای ما می‌شود. چراکه امکان ثبت چیزی از آن خود نداریم و نیاز به افراد دیگری (ایرانی) پیدا می‌کنیم تا به نام آن‌ها ثبت کنیم و بتوانیم از آن استفاده کنیم.

حادثترین مشکلی که تاکنون با آن مواجه شدید چه بوده است؟

راستش را بخواهید ما چند وقت پیش خانه‌ای را خریداری کردیم. از آنجایی که من و شوهرم شناسنامه و مدرکی که نشان دهد ایرانی هستیم نداریم، یکی از دوستان همسرم به ما کمک کرد تا خانه را به نام وی خریداری کنیم و در آن ساکن شویم؛ اما متأسفانه او در یک تصادف درگذشت و اکنون پدر و مادرش می‌خواهند خانه را از ما بگیرند و ما هم دستانم از همه چیز کوتاه است.

در جریان پروسه‌های قانونی چطور پیش می‌روید؟

هوژان: برای این خانه که در حال طی کردن پروسه قانونیِ آن هستیم و همچنین برای اخذ شناسنامه بارها مراجعه کردیم، وکیل گرفتیم و هزینه زیادی نیز متحمل شدیم؛ اما شناسنامه ندادند. نمی‌دانم چگونه برخی افراد می‌توانند با داشتن آشنایانی شناسنامه بگیرند.

بعدها هنگام ازدواج و تولد فرزندانان با مشکلی مواجه نشدید؟

راستش را بخواهید ما پارسال برای ازدواج با ماشین به عراق رفتیم (چراکه بیش‌تر بستگان ما آنجا هستند)، اما اگر در ایران هم ازدواج می‌کردیم چون شناسنامه نداشتیم با مشکل مواجه می‌شدیم. بنابراین مجبور هم بودیم در عراق ازدواج کنیم.

هنگام تولد فرزندمان نیز برای زایمان به عراق رفتیم چون در ایران بیمه نداریم و هزینه بیمارستان برایمان سنگین بود.

شما انجمن یا گروه خاصی ندارید تا مطالبات خود را در آنجا مطرح کنید یا بتوانید با سایر شهروندان عراقی که مشکلاتی مشابهِ شما دارند، در ارتباط باشید؟

روژان: خیر. فکر می‌کنم این مسئله کار دشواری باشد. همچنین مسجدی در تهران بود که برای اهل سنت بود اما آن را ویران کردند. چرا ما نباید مسجد داشته باشیم؟

برای تمدید کارت پناهندگی چطور؟

ما هر سال باید کارت را تمدید کنیم و برای این امر باید ۴۰ تا ۵۰ هزار تومان پرداخت کنیم.

فرزندانان اکنون در تحصیل خود مشکلی ندارند؟

روژان: اکنون خیر، اما خواهرم در دانشگاه بهشتی در رشته داروسازی قبول شد، دانشگاه از او ۱۲ میلیون تومان پول درخواست کرد، که چون این مبلغ پول را نداشتیم این مانع ادامه تحصیلی وی شد. خواهرم بسیار با هوش و درس‌خوان است و در بهترین رشته در دانشگاه دولتی قبول شد اما چون پناهنده هستیم باید ۱۲میلیون پرداخت کنیم، آیا این درست است؟

همچنین خواهر برادرهایم در مدرسه دولتی، چون جزو اتباع خارجی محسوب می‌شوند باید هزینه اضافی پرداخت کنند.

خودم هم خاطره ای از مدرسه دارم که هیچوقت از ذهنم پاک نمی‌شود یادم می‌آید در دوران مدرسه، بچه‌های کلاس به من توهین می‌کردند و مرا آزار می‌دادند. حتی معلم‌مان به من می‌گفت کافر! این حرف خیلی مرا زجر داد مگر ما همه مسلمان نیستیم؟! این داستان مربوط به همین ۴، ۵ سال پیش است. روزی معلم مدرسه ما به من گفت تو باید دینت را عوض کنی (از سنی به شیعه) و من نیز به او گفتم تو چرا دینت را عوض نمی‌کنی؟

همچنین یکی از خیرین مدرسه در دوران راهنمایی به هر دانش‌آموز، دفترچه حساب بانکی (پاسارگاد) می‌داد اما در میان تمام دانش‌آموزان تنها کسی که دفترچه هدیه را نگرفت من بودم چون میگفتن تو ایرانی نیستی.

آیا از وضعیت دوستان و آشنایان خود در ایران و سایر کشورها خبردارید؟

روژان: یکی از آقایانی که از بستگان ما در ایران بود، چون نمی‌توانست چیزی را به نام خود ثبت کند، همه دارایی خود را به نام همسرش که ایرانی بود کرد؛ اما همسرش از او طلاق گرفت و با دارایی‌های مادی او رفت.

هوژان: شنیده‌ایم که در خارج از ایران بعد از ۴ سال به فرد پناهنده اقامت می‌دهند؛ اما بعد از ۴۰ سال هنوز به ما اقامت نداده‌اند. مطابق با قانون باید بعد از ۱۰ سال به ما نیز اقامت داده می‌شد اما خبری نیست.

روژان: راستش را بخواهید دایی من ۱۰ سال است که در بریتانیا زندگی می‌کند و اکنون شهروند آن کشور شده است.

هوژان: شوهر خواهر من نیز که به خاطر حمله‌های داعش به سوئد پناهنده شد و حدود ۲ سال است در کمپ به سر می‌برد. به او پول و سرویس رفت‌وآمد بچه‌ها اختصاص داده شده است.

از ایرانیان ساکن عراق چطور؟ خبری دارید؟

بله. در همسایگی خانه ما در عراق، ایرانیانی هستند که مقیم عراق‌اند. آن‌هایی که ۲۰ سال است در عراق زندگی می‌کنند شناسنامه دارند، ماشین و خانه دارند و اما در ایران بعد از ۴۰ سال ما تنها می‌توانیم خانه اجاره کنیم و آن هم به مدت یک سال؛ چراکه مهلت کارت یک سال است و بعد از یک سال باید کارت تمدید شود.

نظر تان راجع به مردم ایران چیست؟

ما مردم ایران را دوست داریم؛ اما گاهی نیز ناچاریم هویتمان را پنهان کنیم. یادم می‌آید زمانی بود که دوستان ما از عراق آمده بودند و به ما سر می‌زدند، یکی از همسایه‌ها هم با پلیس تماس گرفت و مأمورین به خانه ما آمدند و منزل ما را تفتیش کردند. و رفتار توهین‌آمیزی با ما داشتند.

مهمترین درخواستی که از مسئولان دارید چیست؟

هوژان: تابعیت ایران به ما بدهند و برایمان شناسنامه صادر کنند. آیا این درست است که من متولد ایران باشم و تمام عمرم که ۴۰سال است در ایران زندگی کرده باشم و همه‌ی فرزندانم در ایران متولد شده باشند اما هنوز شهروند ایران محسوب نشویم؟ من ایران را کشور و وطن خود میدانم باور کنید چند روز که برای دیدن اقوام به عراق می‌روم دلم برای ایران تنگ می‌شود و دوست دارم زود به ایران برگردم. روستای ما در عراق به تصرف داعش درآمد بود که خدا را شکر مردم توانستند بجنگند و آن را از داعش پس بگیرند بعضی از اقوام که به کشورهای اروپایی و آمریکا پناهنده شدند به ما می‌گویند به آن کشورها برویم اما مگر می‌شود؟ ایران خانه ی من است!



ملاقات با مادران کشته‌شدگان
پ.ک.ک

زنان پناهنده کُرد در سوگ فرزندان

سوفیا باربارانی، برگردان:
سیمین فروهر

در اردوگاه پناهندگان مخمور در شمال عراق، نسل فراموش‌شده‌ای از زنان پناهنده اقامت دارند که با یاد دختران و پسران خود که در راه آزادی مبارزه کرده‌اند و در جنگ از بین رفته‌اند، روزگار می‌گذرانند.

بریتان تنها ۱۸ سال داشت، وقتی هواپیماهای جنگی بر فراز کوهستان‌های قندیل غریزند و موقعیت او را هدف قرار داده و او را کشتند.

در سال ۲۰۱۰ بریتان زندگی خود را در شمال عراق رها کرد و به محدوده کوهستانی کشورش سفر کرد تا به حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) بپیوندد؛ گروهی شبه نظامی و چپ‌گرا که بیش از سی سال است در راه احقاق حقوق کردها در ترکیه در حال جنگ است.

در ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۵، مادر بریتان در مراسم گرامیداشت کشته شدگان اردوگاه مخمور، خاطره فرزندش را به یاد آورد، در حالی‌که سه سال از مرگ دختر جوان می‌گذرد.

عایشه محمد، مادر ۴۵ ساله بریتان می‌گوید: «به او گفتم که به پ.ک.ک نپیوندد، اما او تاب زندگی در این اردوگاه را نداشت.»

است که فرزندان خود را در جنگ از دست داده است.

اگرچه آمار رسمی از تعداد زنانی که در چند دهه اخیر به پ.ک.ک گرویده‌اند وجود ندارد؛ اما زن‌ها بخش عظیمی از شبه‌نظامیان را تشکیل می‌دهند و در رده‌های ارشد سازمان قرار گرفته‌اند.

بسیاری از زنان جوانی که برای پیوستن به مبارزان پ.ک.ک

عایشه در کمپ پناهندگان مخمور در شمال عراق، زندگی می‌کند. این کمپ، واقع در صدها مایل دورتر از زادگاه او در جنوب ترکیه، متشکل از خانه‌های گلی-سنگی است که توسط تپه‌های خشک احاطه شده‌اند. او یکی از ۱۲ هزار کردی است که به دلیل جاری بودن تنش و خشونت میان پ.ک.ک و دولت ترکیه بیش از دو دهه است در این منطقه زندگی می‌کند. او همچنین یکی از هزاران مادری

در سال ۱۹۹۵ در اردوگاه مخمور، مرکزی با نام «مرکز شهدا» با هدف گرامیداشت کسانیکه که در میدان نبرد از بین رفته بودند، تأسیس شد. در سالن این مرکز، عکس‌هایی از مردان، زنان و کودکان کشته شده، قرار داده شده است. تصویر قاب‌شده بریتان نیز در میان صدها تصویر دیگر قرار دارد. عکس او در حالی گرفته شده که یونیفرم پ.ک.ک به تن دارد و در مقابل درختان بی‌برگ ایستاده

چنین فداکاری برای به دست آوردن آنچه به آن ایمان دارند -آزادی خلق کرد- باعث افتخار بازماندگان آن‌ها یعنی مادرانشان است.

تا به حال در پی دشمنی به ظاهر لاینحل میان دولت ترکیه و چریک‌های مخفی در کوهستان‌ها، ۴۵ هزار نفر کشته شده‌اند که ۳۰ هزار نفر از آن‌ها مبارزان پ.ک.ک بوده‌اند.

خانه‌های خود را ترک کرده‌اند، درست مانند همتایان مرد خود با خانواده‌هایشان قطع ارتباط می‌کنند؛ با این هدف که هر لحظه برای شرکت در عملیات آماده باشند. آن‌ها لباس‌های جنگی و شلوارهای خاکی رنگ گشاد می‌پوشند، موهای خود را می‌بافند و مسلسل بر دوش خود حمل می‌کنند.

زن‌ها کاملاً آماده هستند تا زندگی خود را تسلیم رسیدن به هدفشان کنند. این

هفت فرزند دارد و آن‌ها را به کمک همسر دوم شوهرش بزرگ می‌کند. او پیش از این، هشت فرزند داشت تا این که یکی از دختران او در سال ۲۰۱۳، هنگامی که در رکاب اعضاء پ.ک.ک در حال عبور از عراق به ترکیه بود، توسط ارتش ترکیه کشته شد. اگرچه نرگس ۲۰ ساله به لحاظ بیولوژیکی دختر هووی او بود؛ اما خودرات خود را مادر او می‌دانست و او را مانند دختر خود دوست می‌داشت.

همانند دیگر فرزندانی که در اردوگاه مخمور به دنیا آمده بودند، نرگس نیز در میان مبارزان پ.ک.ک به دنیا آمد و در خلال جنگ‌های آن‌ها پرورش یافت. اگرچه فرزندان اردوگاه تا به حال در سرزمین مادری خود در جنوب ترکیه قدم نگذاشته‌اند؛ اما خشم پدرها و مادرهای خود را نسبت به دولت ترکیه به عنوان یک دولت ظالم به ارث برده‌اند.

نازی خواهر ۱۴ ساله نرگس می‌گوید: «یک روز به کوهستان رفتم و خواهرم نرگس را دیدم. او گفت ما نباید یکدیگر را ببینیم زیرا او ممکن است کشته شود». نازی می‌گوید که دل او برای خواهرش بسیار تنگ شده است.

آیسا توران، زن ۶۰ ساله دیگری که او نیز پسر ۲۶ ساله‌اش را در جنگ از دست داده می‌گوید: «وقتی اخبار مربوط به کشته شدگان را می‌شنوم به همان اندازه‌ای ناراحت می‌شوم که با شنیدن خبر کشته شدن پسرم ناراحت شدم».

آگاه شدن از درد مشترک مادران اردوگاه مخمور، چشمان ما را به سوی یک درگیری وحشیانه می‌گشاید که جان ده‌ها هزار نفر از ترک‌ها و کردها را گرفته است؛ درگیری که نشانه‌ای از فروکش کردن در آن مشهود نیست.

فادایلا در حالی که در سالن کشته شدگان کمپ قدم می‌زند تأکید می‌کند: «ما از تمام مادران جهان می‌خواهیم که برای توقف جنگ در دنیا تلاش کنند». عایشه نیز در حالی که چشمانش روی تصویر بریتان متوقف شده می‌گوید: «ما نه تنها وقتی کردها می‌میرند بلکه از مرگ تمام جوانان ناراحت می‌شویم و خون گریه می‌کنیم».

منبع

Meet the mothers of PKK martyrs: The refugee women of Iraq who lost their children to war, Iraq, 27 Oct 2015, Available at www.telegraph.co.uk



او نیز داشتن یک شهید در خانواده‌اش را نشان افتخاری برای خود می‌داند. او با اعتقادی راسخ می‌گوید: «وقتی در این وضعیت قرار می‌گیری، مردم برای تو احترام زیادی قائل می‌شوند».

اگرچه فادایلا به علت از دست دادن فرزندش رنج می‌کشد؛ اما به تازگی پسر ۱۷ ساله‌اش عدنان عبدالله نیز به سینجار عراق رفته است تا در جبهه پ.ک.ک مقابل دیگر دشمن کردها یعنی داعش مبارزه کند.

فادایلا می‌گوید: «در ابتدا که متوجه شدم خیلی وحشت کردم زیرا او با خطرناک‌ترین گروه تروریستی جهان می‌جنگد؛ اما به او افتخار می‌کنیم زیرا او از ما در برابر حمله داعش محافظت می‌کند».

خودرات کاراهان نیز زن بیوه دیگری در اردوگاه است که

است. موهای خرمایی رنگش را پشت سر جمع کرده و به دوربین

عایشه تأکید می‌کند: «بریتان این تعیین سرنوشت را قبول نکرد. او می‌گفت چگونه می‌توانم تشکیل خانواده بدهم در حالی که نه کشوری برایمان باقی مانده است و نه غرور و افتخاری».

بریتان جوان نمی‌توانست به سادگی شرایط زندگی در اردوگاه را تاب بیاورد. او در آرزوی پیوستن به کوهستان‌های قندیل بود نه ماندن در اردوگاه بی‌ثمر پناهجویان.

عایشه عنوان می‌کند همیشه از این که بگوید بریتان در راه مبارزه کشته شده است احساس غرور می‌کند.

در کنار عایشه، فادایلا ییلماز نشسته است؛ بیوه ۴۵ ساله‌ای که

لبخند می‌زند. در آن سوی سالن اتاق کوچک مفروشی قرار دارد که عایشه بر روی تشک نازکی بر روی زمین نشسته و جره جره چای می‌نوشد. آفتاب بعد از ظهر تند است اما فضای نسبتاً کوچک آنجا به کمک یک دستگاه تهویه هوا خنک شده است.

وقتی از او درباره بریتان پرسیده می‌شود عایشه از او به عنوان زنی جوان با فکری قوی و نیرومند یاد می‌کند؛ زنی که از تبعید جامعه خود ناراضی بود و بیشتر اوقات درباره آن از نسل‌های پیشین سوال می‌کرد. او مدام می‌گفت: «اگر اجداد ما مبارزه کرده بودند ما الآن اینجا نبودیم».

آینده بریتان، مانند بسیاری از دختران جوان منطقه، باید به دست خانواده‌اش تعیین می‌شد. به این ترتیب که خانواده بریتان از او خواستند تا با یکی از پسران قوم و خویش ازدواج کند؛ اما

مرا در محضر بیگانه با تیر از قفا کشتند*

گفت و گو با چند زن پناهنده افغانستانی در آلمان



طبق برآوردهای موجود، جمعیتی حدود سه میلیون پناهنده افغان در ایران ساکن هستند. از این میان، حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر به صورت پناهنده قانونی توسط دولت ایران به رسمیت شناخته شده‌اند، اما علاوه بر آن‌ها تخمین زده می‌شود که حدود یک میلیون و پانصد هزار نفر دیگر نیز به صورت غیررسمی در نقاط مختلف ایران اقامت دارند. اقامت و پناهندگی بسیاری از این جمعیت به حدود ۳۰ سال پیش، یعنی زمان حمله نظامی ارتش شوروی به افغانستان، بازمی‌گردد. علاوه بر این، موج دیگری از مهاجرت مربوط به دوران قدرت گرفتن طالبان در افغانستان است. آن‌ها در پی ناامنی، جنگ و افراط‌گرایی در افغانستان، به ایران مهاجرت کرده‌اند با امید داشتن زندگی بهتر. زبان، فرهنگ، دین مشترک و هم‌جواری مهم‌ترین دلیل مهاجرت آن‌ها به این کشور بوده است. در طول این سال‌ها نیز، کودکان بسیاری حاصل از ازدواج والدین افغان، یا حاصل از ازدواج مهاجران افغان با ایرانیان، نسل جدیدی از این مهاجران را شکل داده‌اند؛ اما طی ۱۰ سال گذشته، پنج میلیون نفر از آنها که وزیر کشور آن‌ها را غیرمجاز می‌خواند به افغانستان بازگردانده شده‌اند؛ یعنی، دولت ایران هر ماه نزدیک به بیست و پنج هزار پناهجوی افغان را از این کشور اخراج می‌کند. شماری از پناهجویان اخراج شده می‌گویند که پلیس ایران برخی از پدران و مادران را بدون فرزندان و یا فرزندان‌شان را بدون پدر و مادر از این کشور اخراج کرده‌اند.

از سوی دیگر، وضعیت بگرنج و تبعیض‌آمیز پناهندگان افغانستانی در ایران منجر به تلاش آن‌ها برای پناهندگی در کشورهای اروپایی با شرایط پناهندگی عادلانه‌تر و بهتر شده است. به طوری که ۱۸۱'۰۰۰ نفر افغانستانی (از ایران و افغانستان) در سال ۲۰۱۵، تقاضای پناهندگی به کشورهای اروپایی داده‌اند که ۳۸'۰۰۰ نفر آن‌ها زن هستند.

۱ تابناک، «۲.۵ میلیون مهاجر افغانی در ایران»، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

در این میان، وضعیت زنان افغانستانی به دلیل تبعیض‌های چندگانه‌ای که در کشور مبدأ (افغانستان) و مقصد (ایران) با آن مواجه بوده‌اند، قابل تأمل است. از همین رو، با تنی چند از پناهندگان افغانستانی که از ایران یا افغانستان به آلمان پناه برده‌اند، گفت‌وگوی کوتاهی داشته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

مریم، ۲۵ ساله متأهل، بدون فرزند، افغانستانی، پیش از آمدن به آلمان، تقریباً تمام زندگی‌اش را در ایران بوده است. در ایران ازدواج کرده و پس از عبور از یونان، ترکیه، مقدونیه و اتریش، هم‌اکنون حدود ۴ ماه است که به آلمان وارد شده است. وی از روزی که به آلمان آمده در کمپ پناهندگی زندگی می‌کند و می‌گوید از اینکه به آلمان آمده خوشحال است و فکر می‌کند اینجا می‌تواند راحت‌تر زندگی کند. دلیل خروج آرزو و خانواده‌اش از ایران، نبود آینده‌ای قانونی به لحاظ کاری و داشتن شغل بهتر

برای آنها است. آن‌ها معتقدند به‌ویژه برای پناهنده‌ای که بچه دارد، ماندن در ایران چندان مناسب نیست.

وی در پاسخ به این‌که آیا در طول این مدت خشونت‌های جنسیتی را متحمل شده یا شاهد آن بوده است، می‌گوید: «در راه به قدری استرس فرار داشتیم که اگر دور و بر من هم مسائلی در رابطه با خشونت جنسیتی اتفاق افتاده باشد، متوجه نشدم؛ شاید هم نمی‌خواستم متوجه بشوم، چراکه ذهنم مشغول مسئله‌ی دیگری بود» با این حال مریم در ایران با این مسائل روبه‌رو بوده است؛ اما به خاطر اینکه رابطه‌ی خوبی با همسرش دارد به طور ضمنی، از کنار آن می‌گذاشته است. در مدتی که در کمپ پناهندگی بود نیز، آزار جنسی ندیده است؛ اما به گفته‌ی او و با اشارات همسرش بایستی در کمپ، به نوع لباس پوشیدنش توجه بکند تا زیاد مورد دید بقیه مردان، قرار نگیرد.

وی در مورد خشونت‌های خانوادگی می‌گوید، در اطرافش، شاهد آزار دیدن زنان بوده است، به‌ویژه از طرف خانواده و همسر؛ ولی تاکنون برای او این موقعیت به وجود نیامده که در رابطه با این مسئله فکر بکند و با دیگران به چاره‌اندیشی بپردازد.

او نسبت به کثیف و نامرتب بودن کمپی که در آن به طور موقت زندگی می‌کند و مشترک بودن آشپزخانه، توالت و حمام مشترک گلهمند است.

آرزو، ۲۶ ساله افغانستانی، متأهل، دارای یک فرزند، حدود ۴ ماه است که از راه ترکیه، یونان، مقدونیه، کرواسی و بعد اتریش، وارد آلمان شده و تمام این ۴ ماه را در کمپ زندگی کرده است. پیش از آن با خانواده‌اش سال‌های سال در ایران بوده است. دلیل آمدن او از ایران نیز مشابه مریم است. او آینده‌ای برای خود،

همسر و به‌ویژه فرزندش در ایران نمی‌دیده و به دنبال یک زندگی قانونی به آلمان آمده است.

او که در هنگام مصاحبه، کبودی زیر چشمش پیداست، می‌گوید: «مسئله من با خشونت یک مسئله قدیمی است. من در ایران از شوهرم کتک می‌خوردم. ولی با وجود این سن، به خاطر رعایت حال پدرم که در ایران بود و مریض، راجع به این مسئله زیاد صحبت نمی‌کردم». از او علت این کبودی زیر چشمش را پرسیدیم، گفت: «من چند روز پیش باز هم از شوهرم کتک خوردم و برای اولین بار این مسئله را به خانم همسایه افغانستانی‌مان که او هم متقاضی پناهندگی است، گفتم. در کلاس زبان هم، معلم آلمانی من متوجه این مسئله شد و به او هم گفتم. حالا بایستی ببینم به کجا کشیده می‌شود. میل چندانی ندارم جنجال به وجود آورم. تا حالا به خاطر بچه‌ام رعایت کردم. ولی نمی‌دانم تا کی می‌توانم این مسئله را تحمل بکنم. دارم راجع به آن فکر می‌کنم و با زن‌های دور و برم مشاوره می‌کنم… احساس می‌کنم در اینجا، کلاس و اطرافم، پشتیبانی بیشتری نسبت به ایران دارم. از این لحاظ فکر می‌کنم وضعم در اینجا بهتر شود. ولی هنوز تصمیم نگرفتم که رابطه‌ام را با شوهرم به کجا برسانم».

در جواب این سؤال که آیا در کمپ شاهد خشونت هم بوده، گفت: «زیاد شنیدم ولی غیر از خودم در نزدیکی خودمان چیزی ندیده‌ام. ولی می‌بینم بسیاری از مردها روی لباس پوشیدن زن‌ها در کمپ توجه زیادی می‌کنند. به‌ویژه اگر در کمپ پسرهای مجرد باشند. من خودم شاهد بودم که یک آقای اهل آلبانی به یک خانم آلبانی که لباس راحتی پوشیده بود، اعتراض کرد که این چه وضعی است. آن خانم توجه نکرد ولی یکی دو روز بعد، مورد متلک و آزار قرار گرفت. بعد از آن دیگر خبر ندارم چون مدتی است از کمپ ما رفته‌اند».

مهدیه، ۱۹ ساله، متأهل و افغانستانی که تقریباً همه زندگی‌اش را در ایران گذرانده است، ۱۵ ماه است به همراه همسرش از راه‌های ترکیه، یونان و بعد راه‌های دیگر که مسیر سختی بوده، وارد آلمان شده‌اند. ۹ ماه را در کمپ بوده‌اند و طی چند ماه گذشته توانسته‌اند خانه‌ای بگیرند و در آن زندگی کنند. او به کلاس زبان می‌رود.

وی در رابطه با تجربه خشونت خانوادگی می‌گوید در حال حاضر زندگی راحتی با همسرش دارد. ولی زمانی که در ایران بودند، همسرش به محیط و به مردهای ایرانی و غیر ایرانی اطمینان نداشت. برای همین در ایران به او اجازه درس خواندن نداده بود. او و همسرش خاطره‌ی بسیار بدی از مراجعه به پلیس ایران و شکایت دارند. چراکه آن‌ها را زیر فشار قرار می‌دادند و عملاً رشوه می‌خواستند که بتوانند کارشان را انجام دهند. برای همین همسرش نسبت به محیط ایران بسیار بدبین و نسبت به مردهایی که در ایران بودند بسیار بدبین‌تر بوده. از آنجایی که زمانی که در ایران بودند سنشان کم بوده، زیاد در این مسائل دخالت نمی‌کرده است.

در رابطه با آزار جنسی مردان در کمپ می‌گوید: «۹ ماهی که در کمپ بودیم مسائل جدی عمومی داشتیم؛ که موجب نارضایتی من بود، از جمله حمام مشترک، دستشویی مشترک که علاوه بر کیفی و درهم و برهم بودن، باعث معذب بودن زیاد من می‌شد. مردان تنها ما را مورد مزاحمت قرار می‌دادند. موقعی که می‌فهمیدند متأهل هستیم، کمی ما را آرام‌تر می‌گذاشتند ولی طوری نبود که از مزاحمت‌ها و نگاه‌های آن‌ها در امان باشیم. من از طرف مردها چه در ایران و چه در اینجا مورد مزاحمت قرار می‌گرفتم. در ایران نوع دیگری بود. سعی می‌کردند به نوع دیگری از من سوءاستفاده بکنند که من جلویش را می‌گرفتم. اینجا طور دیگری است آدم از نگاه‌ها می‌فهمد».

او درباره احساسش از بودن در آلمان می‌گوید: «خیلی راحت‌م هم می‌توانم درس بخوانم هم می‌توانم کلاس زبان بروم. آن‌طور که خودم دلم می‌خواهد راه بروم، تنهایی بروم بیرون و کسی کاری به کارم ندارد. شوهرم هم از آنجایی که محیط را امن می‌داند عملاً در کارهای من دخالت نمی‌کند. در دوره‌ها و امکاناتی که هست شرکت می‌کنم. احساس می‌کنم آرامش و مسائل خاص خودم را دارم. با وجودی که خیلی وقت هست که منتظر جواب پناهندگی هستم ولی زیاد عصبی‌ام نمی‌کند. آرامش درونی‌ام با این سن و سالم، فکر می‌کنم خیلی بیشتر شده. این احساس را در خودم دارم که درس بخوانم و ادامه بدهم و یک شغلی را در اینجا برای خودم دست و پا کنم. بی‌تردید می‌گویم خیلی خوشحالم که از ایران خارج شده‌ام، آن محیط را ترک کردم و به آلمان آمدم».

خانم شاه گل، ۳۰ ساله، مجرد، اهل افغانستان، دارای تحصیلات عالی، علت پناهندگی‌اش را فعالیت‌های سیاسی در افغانستان

می‌داند. به همین خاطر با کمک‌هایی مستقیماً از افغانستان به آلمان آمده و مجبور به طی مسیری طولانی و سخت نبوده است.

او می‌گوید: «من تقاضای پناهندگی‌ام به خاطر روشن بودن خیلی جدیِ مسئله، زود قبول شد و الان قبولی پناهنده هستم. ولی از آنجایی که هنوز خانه‌ی مناسب پیدا نکردم، در همان کمپ زندگی می‌کنم. شاید به این خاطر که من از همان ابتدا، به خاطر مجرد بودن در یک کمپ زنان تقسیم شدم و در آنجا اتاق تنها داشتم و از وضع خودم بسیار راضی هستم».

به گفته وی به لحاظ خشونت جنسیتی، در طول این مدت، مشکل عجیبی در کمپ به وجود نیامده است به این خاطر که همه‌ی کارها را خودمان انجام می‌دادیم. او ادامه می‌دهد: «عملاً من چیزی شبیه یک آپارتمان کوچک در آن کمپ داشتم و همه‌ی کارهایم را خودم انجام می‌دادم. مسئله پخت و پز، غذا، حمام و آشپزخانه من در همان اتاق بود؛ و به همین دلیل مشکل خاصی نداشتم؛ و با زن‌های دیگر در کمپ هم خوب بودم». درباره مشاهداتش از خشونت جنسیتی در کمپ‌های دیگر می‌گوید: «با شرایط بد دیگر پناهندگان آشنا هستم. از آن‌ها در کمپ‌های دیگر و وضعیت گاه نامساعدشان خبر دارم. من می‌دانم که در بسیاری از کمپ‌ها، فشارهای جنسیتی بر روی زنان هست. از فشارها بر زنان افغانستانی مطلع هستم. ولی نسبت به دلایلی که خیلی زیاد است، من هم وارد جزئیاتش نمی‌توانم بشوم. آن‌ها این مسائل را در سطح خودشان نگه می‌دارند. به نظرم می‌آید با چند نفرشان که صحبت کردم بعد از مدتی این‌ها مسئله را احیاناً در یک سطح محدودی، علنی خواهند کرد.»

او می‌گوید از موقعی که به آلمان آمده است، نسبت به افغانستان بسیار راحت‌تر زندگی می‌کند: «می‌توانم بگویم زمانی که در افغانستان بودم در موقعیتی بودم که نسبت به زنان دیگر راحت‌تر بودم. ولی الان که به آن فکر می‌کنم، محدودیت‌های من آنجا بسیار زیاد بود».

* مصراعی از غزل راحله یار شاعر مهاجر افغانستانی در آلمان با عنوان «مرا با کودکم در کشتی بی ناخدا کشتند» که به وضعیت تبعیض‌آمیز زنان افغانستان در افغانستان و در غربت اشاره دارد:

ترا ای مهربان! با خنجر تیز ریا کشتند	مرا چون برگ پاییزی، به توفان جفا کشتند
ترا همچون کنیزک در حرم کردند زندانی	مرا آواره اینجا بی حبيب و آشنا کشتند
ترا در بین مردم سرزنش‌ها ناروا کردند	مرا در محضر بیگانه با تیر از قفا کشتند
ترا با ضربت شلاق و مشّت و برچه کوبیدند	مرا در خانه مُردم همانند گدا کشتند
ترا گر لب فروبستند و انگشت تو ببریدند	مرا با زهرچشم و نیشخند و ناسزا کشتند
ترا گر لقمه نانی ز کف با زور بربودند	مرا با لقمه خیرات و درد بی‌دوا کشتند
ترا با دخترت از درب مکتب بی گنه راندند	مرا با کودکم در کشتی بی ناخدا کشتند
ترا گر در میان جمع بر سر سنگ کُوبیدند	مرا در دشت تنهایی ز چشم تو جدا کشتند
ترا با حکم صحرای گر آنجا دست ببریدند	مرا با دست و پا و گوش بسته بی‌صدا کشتند

تفاوت‌هایی وجود دارد و البته تنها اعضای داعش نیستند که زنان ایزدی را می‌خرند و مورد سواستفاده قرار می‌دهند، مسلمان‌های عادی هم که در آن مناطق زندگی می‌کنند، دست به چنین کاری می‌زنند. نمونه‌هایی وجود دارد که همسر خریدار زیر بار نرفته و آن زن ایزدی به کس دیگری فروخته شده است. بعضی دیگر از زنان هم با زدن و توهین به زنان ایزدی در خانه، از آن‌ها سواستفاده می‌کرده‌اند. ولی زنان دیگری هم بوده‌اند که به زنان ایزدی کمک می‌کردند تا فرار کنند. اما، مردان، زنان ایزدی را همسر خود به شمار نمی‌آورند، بلکه آن‌ها را به عنوان برده‌های جنسی و خانگی می‌بینند.

زندگی این زنان پس از سر گذراندن این تجربه چگونه خواهد بود؟ چه امکان‌های مقاومتی وجود دارد؟

امروز دست کم ۱۵۰۰ زن و کودک ایزدی توانسته‌اند از چنگ داعش فرار کنند، نجات پیدا کنند یا توسط خانواده‌هایشان بازگردانده شوند. هنوز ۵۰۰۰ ایزدی در دستان داعش‌اند که ۳۰۰۰ نفر از آن‌ها زن و کودک هستند.

آن‌هایی که توانسته‌اند فرار کنند ترومای بزرگی را تجربه می‌کنند. اگرچه تمام خانواده‌ها از بازگشت آن‌ها خوشحال‌اند، اما از آن‌جا که حمایت تخصصی از آن‌ها نمی‌شود یا خود منزوی می‌شوند یا اعضای خانواده آن‌ها را منزوی می‌کنند. بعضی از آن‌ها خودکشی کرده‌اند و یا از سوی اعضای خانواده کشته شده‌اند («قتل ناموسی»). بعضی از آن‌ها هم به نیروهای مسلح جدید زنان ایزدی می‌پیوندند.

ما برای این زنان نیاز به حمایت تخصصی داریم و باید روند ادغام دوباره‌شان در خانواده و جامعه را تحت نظر داشته باشیم. تا امروز هیچ مرکز بازیابی‌ای به این منظور راه‌اندازی نشده است. ما به عنوان «تریبون زنان اسیر شده» داریم تلاش می‌کنیم تا منابع مالی لازم را برای راه‌اندازی یک مرکز بازیابی برای زنان و کودکانی که اسیر داعش بوده‌اند یا در مناطق حکومت نظامی در جنوب شرق ترکیه به سر می‌برده‌اند، فراهم می‌کنیم. اگر ما نتوانیم برای بازیابی آن‌ها کاری کنیم، این مسئله تأثیرات بازگشت‌ناپذیری بر کل جامعه خواهد گذاشت.

کمک‌های انسانی و مبارزه علیه داعش مهم‌ترین عوامل هستند و باعث خواهند شد روند بازیابی این زنان نیز بهبود یابد و سریع‌تر صورت بگیرد.

مشتریان این تجارت، به عنوان یک تجارت جنسی، چه کسانی هستند و از کجا می‌آیند؟ آیا اطلاعاتی در دست هست که این تجارت کجا و به واسطه چه کسانی صورت می‌گیرد؟

بله. بازارهای برده‌فروشی، به ویژه در رقه (سوریه) و موصل (عراق)، وجود دارند. مردان می‌توانند در این بازارها زنان را از نظر بگذرانند و قیمت آن‌ها را بپرسند. قیمت‌ها بر اساس سن زنان (برای نمونه ۱۰۰ دلار برای دختران ۷ تا ۱۴ ساله برای اعضای داعش و قیمت پایین‌تر برای زنانی که سن بالاتر دارند) یا رنگ چشمشان (قیمت بیشتر برای کسانی که چشمان آبی یا سبز دارند) تعیین می‌شود. ابتدا، زنان از سوی اعضای داعش مورد تجاوز قرار می‌گیرند و بعد از آن فروخته می‌شوند: اعضای داعش می‌توانند آن‌ها را ارزان‌تر از دیگران بخرند. رهبران داعش می‌توانند «به صورت رایگان» آن‌ها را در اختیار داشته باشند. کسانی که این زنان را می‌خرند و به عنوان برده‌ی جنسی و خانگی استفاده می‌کنند، نه فقط از سوریه و عراق بلکه از همه جای خاورمیانه، همچون افغانستان، عربستان سعودی و ...، می‌آیند. همچنین فروختن آن‌ها به خانواده‌هایشان هم تبدیل به یک تجارت شده است.

گفته می‌شود به طور خاص دفاتر فروشی در جنوب ترکیه کار می‌کنند، نقش دولت ترکیه به عنوان واسطه را چگونه می‌بینید؟

خوب، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد دست کم روابط غیرمستقیمی بین دولت ترکیه و داعش وجود دارد، به ویژه در رابطه با روژاوا. به علاوه بمب‌گذاری‌های داعش در ترکیه و کردستان بسیار تردید برانگیز است. دولت ترکیه و دستگاه اطلاعاتی آن از تمام اتفاقاتی که در ترکیه می‌افتد، به خوبی مطلع‌اند. آیا واقعا فکر می‌کنید آن‌ها نمی‌دانند در گازیان تپ چه می‌گذرد؟ ما نمی‌توانیم چنین چیزی را باور کنیم. کم‌کم‌اش این است که می‌دانند چه اتفاقی دارد می‌افتد و می‌گذارند آن‌ها کارشان را بکنند.

از وقتی که برای این گفت‌وگو در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزارم.

"جنگ، خشونت جنسیتی را تشدید می‌کند"

به مناسبت ۸ مارس روز جهانی زن

March 8th, International Women's Day